



خلاصه معراج

السفارة

۱۵۹

بازرسی شد
۶ - ۳۶

بازدید شد
۱۳۸۴

305

کتابخانه مجلس شورای ملی

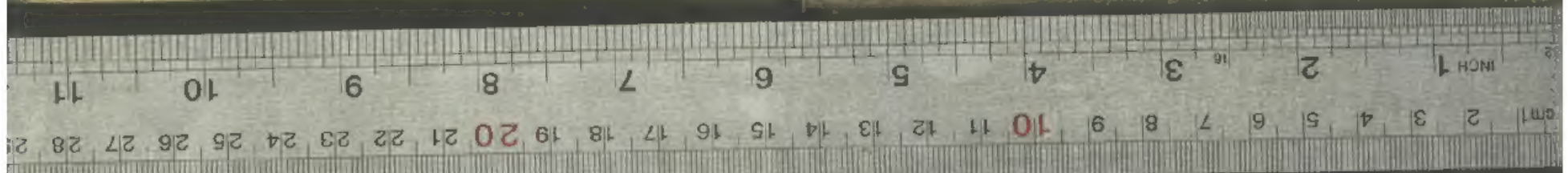
خلاصه معراج السفاره

کتاب: معراج
مؤلف:
موضوع:
شماره دفتر: ۲۷۷۴۸
۱۰۴۲۱

خطی - فهرست شده
۱۰۲۲۱

[Blank header area]		
و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است
و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است
و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است
و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است
و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است

و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است
و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است
و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است
و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است
و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است
و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است	و انچه در این کتاب است



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا الطريق وجعل لنا الموفق خير من الضلالة واللام
على محمدا وآله صوابا لا يستدعي حق ولا ريب الا قد علمنا اننا خير من غيره
ذليل خير مما عصى الله تعالى عنه وعن الله به چون خدا را حکیم معصما
حکمت کامله اله و قدرت شاله و اسد و جل و عظمت شانه قامت عالم
انسان را در مقام و فضل **هم علی کثیر من خلقنا تفصيلا** و تشریف
و لقد كرّمنا نبي آدم سرافراز مرد و پيامن و **تفخيت فيه**
من و جی از مایه رحمت و نبات و جمادات مستیاری و حکما
و آدم را بطنست کیم قوی و جوارح داد و نور بهی را در حقیرت و تعبد
او در آورد و مژگ عود عا کر و اس امر خط فرمانی نهاد تا آنکه
طایغان قوی بر کس طریقه در تحت اطاعت و ایقاد خود در آورد

و یک اخلاق حمیده و صفات پسندیده طینت کون را در کونستان
صواعق حرورت رساند و در مفاصل عادت کوی سبقت در طایفه ملکوت
را بیدار کن حکیم حکم عقل و نفس استغنی نقل هر یک از افراد ما کنین منبر
و طایفه طریقه رشاد و لایست که اولاد را آینه کسبای می از تک زد و طایفه
را بیدار زد و تدار آن و هم صرا بصوب کلل کلل فصایل مایل سازد و
او قار را که صفات حسنه و دفع صفات خبیثه ضرورت دارد و چه بدون
تکلیف صفات خبیثه کجای صفات حسنه حاصل نگردد و آنکه کسب نفس خبیث در
نفس چیست صورت نه بند و در پشت و ترفی کرد آنکه کجایات حرام
تا کرد و در توان و در غراب آلوده و این فر و ظاهر در دشمن و ثابت
معین است که که صفات از جمله و دفع صفات پسندیده موقوف است
شناختن اینها و بیان لغات مطلق علم است که بقیه آن علم اخلاق و حقیقه
نیامند از آنجا که هر یک از حکما و عرفا تا اینجاست که در علم اخلاق کرده اند
که بهترین علوم در ارفع کشفیات و ادناسی در جابری عالم طبیع و نفس
است با طایفه و تطویل کشیده اند این در به بقدر این مجال افاد
که کتاب مناجات الساعده که از التفات عالم فاضل آخوندی محمد محمدی بن
آبی در اسکندریه تعالی فی النجارت محقق کنند تا آنکه مهوریت و آمانی بکند
طایفه طریقه رشاد و راه نجات و توشه معاد صبر شود و مضمون آنکه

بسم الله الرحمن الرحيم حضرت اقدس سرالطه منبت
یا دوشاد فرماید شرفی است که با بازمانده است بر این عالم بقای
که صاحب دلی روزی رحمت کند در حق درویشان عانی در حق این
خیال روزی که تلاوت کلام الله محمد ربانی شمول بود و ملاحظه حضرت
لا قرأته الا لیمن مدبر فکر و تدبر در معانی لایست نمود و دید
حکما و عرفا تصنیف و تالیف نموده اند بطریق است از این که معانی لایست
کلام محمد ربانی ملایمت من رجات بحایه شریک شرف و در حق
مسح این خیرتری شد مسح قادی نشد تا دکار که تا که در شکر
ربزی شد لکن مقبول آید دانی **لا یابس الا فی**
کتابین شمول کتب نمودن لایست متقن کلام الله که در دلالت بر صفات
محمد و خیر و مودت باشد یا آنکه میسر که یکدست یف بنوی صلی الله علیه و آله
انی ناکم فیکم التعلیق کتاب الله و غیرتی بوده در حق که بعد
مسود در حضرت روایت نماید که قرآن خوان نیست خدای الیه که آن
جمع کند کار دعوت فرموده پس از خوان احب از خدای الهی بهره مند شود
و هر خد تواند فایده آنرا که در حد آن در معانی حکمت که پس در راه
هر که از رحمت واسعه خدای الهی محروم شود و لکن اکثر و محمود و مقصود و
الموفق و الهین بدانکه خداوند تبارک و تعالی از برای روح در ملک

از اعضا و جوارح و جوایس و قوی ظاهره و باطنیه و کبریا و قدر شمار
قرار داد و **لا یعلم جنود ربک الا هو** که ذکر آنها موجب طمطم کلام
و تقدیر آنها از حد و حد و در زبان آن در قیام آن علم و عاقل است که
بر یک مرتبه شلی مقرر فرمود و از میان ایشان قوی از آنکه عقل و شهنش
و غیب و وهم باشد و در آن آن شکر دارد و فرمود تا بر قدر
بر آن در برستان این چهار قوه اند **عقل** ادراک تیر جهان امور
و فرق مابین خبر در در و آنرا فعال حسنه قوی نمودن و صفات مدونه
و فایده قوه **شهو** بقا بر دست که آلت تحویل کمال نفس است زیرا که در بدن
چند روزی در این دار دنیا موقوف ثبوت غذا و شراب و شایع و دما
و احتیاج آنها بقوه شهویه روشن است و **شهو** قوه در همه فمیدن امور
خبریه است و در این قوه امور که آنها مقاصد صحیح می رسند **شهو**
آنست که دفع منقذهای غریبه را از بدن نموده و بر هرگاه قوه شهویه
اراده بر سر نموده قدم از راهه الحاح عقل بر روی نیست ایستاده و
در تحت تسلط و اقتدار عقل باشد و بدانکه محاک از قوی ظاهره و باطنیه
خبر از این چهار قوه در حال فیه نهانی یا اندیشه سروری می رسد
بلکه جمیع مملوک حکم این چهار قوه اند **این چهار قوه** یکی از آنها که عقل است
و زیرا پادشاه است که روح باشد در تیر است که روح از مقضای جویید

تا ورنمود مطیع از امر و نواهی او باشد با بحسن کفایت و کار دانی او در
 مملکت متفق و مضبوط و پادشاه را تئید و برود کار بهر دوستان باشد
 و **دوم** که شورش مانند عامل ضرایع اطاعت و در و غلو و حصول عقل که
 و ذرات که تئید شورش مخالفت آن که و هیئت طالب آفت که راه و روز
 و او را محکوم حکم خود نموده مانند بنایم و چهار پایان او را عرق و شورش
 هر چه از فرمانداری شهنشاه اکل و شرب بدون آنکه در ارتکاب آن عقل
 که و ذرات شورش نموده و صواب نیست و آنرا فهمیده و متابعت او
سوم که **غلبه** است یعنی که اکثر شورش است تئید و زنی پاک و شورش و کار
 بین و دشمن و زدن و کشتن و ظلم و ایداد عدوت و بغض و اهل است
 در صدد آنست که راه و روز و با یکدوره و اشتهار کند بدولت که در ارتکاب
 آن از عقل شورش که فرمان او را اطاعت کند **چهارم** که **عقل** است آن که
 و خدعه و فریب و قبه و خیانت و بیس است میخواهد روح که پادشاه است
 مطیع و شهادت او باشد تا بهر فرمان و هر که فریضین و شیطنت و افاد
 و خدعه و کذب و آنکه از عقل که و ذرات شورش نموده اطاعت او را
پس اختلاف این قیاسی در به و چهار رنگ پرتو مملکت بدین میدان
 آنهاست گاهی در آنجا که در شورش که اعمال بسیار ظاهر شود و قیاسی
 افعال بنایم و چهار پایان او آن بود که میگرد و در شورش و بیس و کار

آن در آن ظاهر شود و لفظ نظر اهلین بن شود و تئید چنین است تا عقله کلی
 از برای یکی از این قیاسی ظاهر شود و در آن ظهور فرمان حکم او گرد
پس اگر چه آن شاه الهی قوی عاقله بر سایر قوم غالب شود و سایر قویرا
 مطیع و شهادت خود نمود و بجهت هر یک از قوی تئید و پاکیزه کی بهر خواهد
 و هر یک از عقل که مخصوص است صفت خود را شد قیاس از تئید و پاکیزه کی
 قوه عاقله و شفق است پیدا شود و از تئید قوه و شورش حاصل شود
 و از تئید قوه غلبه شجاعت بهر خواهد رسید و از تئید قوه و
 ملکه عدالت ظاهر شود و الا که غلبه و بر آن باشد لا آن در آنجا ظاهر شود
 مملکت خراب و در آن امر محاسن و مساو اخلال بهم میرساند و صراحت آن
 و اهل در غربت بنایم تا بیس با حق و اهلین بن شود و نوز با الله من
 ذالک و بخیران الی غیره **شکی نیست** که در مقابل صفت یکی صفت است
 که ضد آنست پس معلوم شود که اهلین بن دال بر چهار دال **عبد** که مملکت
دوم **عبد** که ضد شجاعت است بهر شوره که ضد شجاعت است چهارم **عبد** که ضد
 عدالت است و گاهی این عجب بودی نظرات قاعده کلیه این است که
 اوصاف حمید و حکم و نط دارند و احرف از آنها با طرف اطراف نظر
 هر کدام باشد بهر موم و در اخلال و در دایره است این موم و در شورش است
 و در دایره که **عبد** است یکی **عبد** است که چهار مرتبه کار فرمودن کرد

زاید از آن میزداد است و عدم ثبات فکر در مضمون معین و این از طرف محبت
 و دیگری **بلاصحت** و آن مطلق بودن قوه فکری است و کار نمیفردن
 در قدر ضرورت یا کمتر از آن این در جانب تقییط است و در ذیل که
 ضد شجاعی است که میفرود آورد و دست نامور که عقل حکم را از
 از آن میکند و این از طرف افراط است و دیگری **میر** و آن میفرود آورد
 از خبر میگوید و در ذیل که و این از جانب تقییط است و در ذیل که
 ضد غشی می شود است که عبارت از غرض شدن در لذات حسیه و
 ملاحظه احکام شریعت مقدسه یا حکم عقل و این از طرف **و دیگری** خود است
 و آن یعنی برآیندن قوه شهوانیه بقدریکه بکشد از برای غلبه
 یا تعالی پس ضرورت و این از طرف **و در ذیل که** ضد عدالت می باشد
 ظلم است که عبارت از تصرف نمودن در حقوق اموال مردم بدون حق
 این از طرف است و دیگری **کین** از طرف **و در ذیل که** ضد عدالت می باشد
 با وجود قدرت بر دفع آن و این از طرف است **و در ذیل که** ضد عدالت می باشد
 اطلاق و غیره چنانکه از برای تفصیل مذکور انواع قضایه بسیار است که
 مذکور و در تحت آنهاست همچنین برای هر یک از دلائل از انواع بسیار
 که مندرج در آن و شمار آنهاست **و در ذیل که** ضد عدالت می باشد
 جمله و از **بلاصحت** مدعی شود و حق خبر مرکب از **و در ذیل که** ضد عدالت می باشد

و در کوشی و **و در ذیل که** ضد عدالت می باشد
 و از شره منوله شود و در حق و در **و در ذیل که** ضد عدالت می باشد
 تقییط آن بود حاصل شود و قطع نسل و امثال اینها و **و در ذیل که** ضد عدالت می باشد
 آنها را ذکر نموده اند و در بعضی محالها آنها را بیان فرموده اند **و در ذیل که** ضد عدالت می باشد
 حقیر بر این قسم در این کتاب بار احصا است لهذا آنها را با معانی آنها
 منوع احصا ذکر می کنم که این است از هر طایفه ای حق معاصر و در ذیل که
 شناخته و فضل و عایت پروردگار آن عمل نموده و در این احکام
 دانند و این است از برای بعضی دنیا و آخرت فایز شوند و **و در ذیل که** ضد عدالت می باشد
 حضرت را دعای نفرت یاد کند و الله الموفق العین **و در ذیل که** ضد عدالت می باشد
 مشتمل است بر یک باب و پنج مقام و **و در ذیل که** ضد عدالت می باشد
 اخلاق و بیان شرافت فضایل و کمالات هر یک و شرح صفات
 بر دلائل بیان محالها پیش از این دانست که قوی از آن که غیر در صفات
 و اخلاق دارند چهارند قوه عاقله و عاقله و حسیه و شهوانیه و **و در ذیل که** ضد عدالت می باشد
 عاقله اشهاد و اطاعت است از برای عاقله از استعمال سایر قوی
 اعمال حسنه و عدالت عبارت از آنست نقص آن از عدم تعبد از
 پس هرگاه سایر قوی بر کمال شده عدالت حاصل و اگر چنانکه ناقص باشد
 عدالت بشقی خواهد بود و حقوق اشهاد عدالت تابع کمال نقص سایر قوی

و عدالت امریت جامع جمیع صفات کماله نفس را برای عدالت و کمال
 کیفیت خاص و بجز خدش که جوهر است محال که مخصوصیت و از برای تو عالمه
 صفات کماله مخصوصه که نفس با قوی نداشتند نیست بلکه جمیع صفات
 مخصوصه از فضایل و در این متعلق است با قوه عاقله یا غفله یا شوی یا بدو
 قوه از این قوی یا نه قوه و تقصیر آنها را در چهار مقام ذکر نمایم و از برای
 صفت عدالت اگر طریقه خاصی در اکتساب آن و محال که در برای
 در اکتساب آن است با کسب یا بر نفس عدالت حاصل نماید از این جهت
 و این شود و لکن چون خود عدالت مستلزم جمیع ملکات فاضله و جامع
 جمیع انانیت و اشرف فضایل و کالات است از اشرف و فضایل را هم
 در مقام علاقه میان یکیم نفس این باشد مثل است بر یک مقام این است
 مقام اول در بیان آنچه متعلق است بقوه عاقله که عبارت است از عدالت
 و در در در میان اخلاق و صفات که متعلق است بقوه عاقله عاقله در در میان
 اخلاق و صفات که متعلق است بقوه غفله تمام چهارم در شرح ملکات متعلقه
 شوی به تمام چه در فضیلت و حسین او صفات متعلقه به قوه مادی و قوه از
 قوی ثلاث و در هر مقام از این مقام آخر صفات و ذیل که متعلق است با
 عدالت یکم و در ذیل آن عنوان علامات و سبب و ابواب و غیره و علاج
 آن صفات و از این صفات حسن و علامات و صفات و دیگر بجز آنرا

پای یکیم مقام اول در بیان آنچه متعلق است بقوه عاقله و آن عبارت است از
 عدالت بدانکه متعلق است افضل نفس را اشرف کالات است چگونه
 چنین باشد و حال آنکه صفت عدالت ملکات است صفت نفس این که
 سبب آن یاد در شود بر تعدیل جمیع صفات و افعال و کماله است و بر
 در وسط و دفع نزاع و مخالفت تمام قوی محال و انانیت بخیر که انانیت
 و یکاکی و الفت در میان همه صفت و پس جمیع اخلاق فاضله و صفات
 حسنه مرتب بر عدالت میشود و این سبب اخلاقی است که در این
 یکاکی و صفات حاصل شد نورانی و روشن می شود و بواسطه آن
 جمیع اخلاقی نفس را در قریب از افرازی که مرکب نور و سیاه و ملا و مکن و دیده
 نای نفس کشود و شود و متوجه شود بجا آوردن آنچه در فرموده اند و حواس
 بر نحو افضل پس مراد از قرب باط حضرت آفریده کار میده و کل عمل شانه
 میشود و غایت تقرب در نزد ملک الملوک جمله و صفت میشود و از خواص
 عدالت این است که شأن آن الفت در میان اشیا و شانه و غایت از غایت
 فی شأنه ذکر و مخالفت را از چهره کار فرمایانی ملک نفس نمی نماید و بر
 مکر و ارجح قوی را بعد و مطیع از انی حقیقت عدالت است که عقل که
 کار فرمای بدن و خلقه خدای ملکیت غالب شود و بر این قوی را هر که کار
 باید بار و نا نظام ملک انانی فاسد شود پس واجب است بر مرآتانی که

مقام اول در بیان آنچه متعلق است بقوه عاقله

عقل که حاکم در جانب خداست تا آنجا که بر سایر قوای او غالب شود
تا اینکه اختلاف قوای بر طرف نکند و همه را بصراط مستقیم که به آن گمراه شده
اند بدارد و بداند که عدالت با در احقاق و افعال با در عطا و تقصیر اموال
یا در معاملات میان ایشان در حکمرانی و سیاست ایشان در هر یک از اینها
عادل کسی است که مثل یکطرف و دوازده و افراط و تفریط نکند و بی
درست و است و هر امر را در حد و بط قرار دهد و بی درستی است که این قوت
بر شناختن وسط در این امور و در استن طرف افراط و تفریط را در این
قسم علم باین امور نهایت اشکال را دارد و کار هرگز نیست بلکه هرگز نیست
بمیزان عدلی که بواسطه آن زیاده و نقصان شناخته شود و همچنانکه هرگز
شناختن هر دوری که زیاده و نقصان در او نباشد تر از درستی آن عدل
این امور نیست مگر شریعت حق الهیه طریقه سینه نبویه صلی الله علیه و آله که از
سر چشمه وحدت حقیقه صادر شده پس آن میزان عدالت در حق خدای
و مکتل باین جمیع مراتب حکمت عمده است پس قایل واقعی و حقیقی علم می باشد
و اما بقواعد شریعت الهیه عالم مومنین نبویه صلی الله علیه و آله مقام دوم
پایان اخلاق و صفاتی است که متعلق بقوه عاقله است و دیگر که در کس
و ذایلی که متعلق بآن قوه است که در طرف افراط و تفریط در طرف است
و در حرکت آنها انواع چندی است پس همین را با باند آنها که سطوح

نظام در این امور و در این صفات
نظام در این امور و در این صفات

ذکر میکنم و بعد از آن شرح انواع از اینها میگویم در این مقام و مطلب است
مطلب اول در بیان دو حسن و ذمّه و صند بها بر آن است که از اینها است
که باعث خروج از حد اعتدالت و در فکر و موجب آنست که در هر کجائی
استبد بلکه داریم در اید و شبهات و استخراج امور و قیود غیر مطابق با
واقع باشد و از عدل و انصاف در باید و برخلاف قرار گیرد و بنا باشد که در حقیقت
عقلیه و علوم الهیه و حکم و الحاد و کتب و عقیده شود و دیگر می رسد کجائی که
عد حجاب آن کار نیمه شب و نفی همه حقایق و عمده ها را از امکان و حقایق
موظفانه در علوم شرعیه و در سبب علمه بخود می آید و علاج حقیقت
رویه عقیده آنست که چون آدمی قیج از او خورد و عقیده که این باعث باز
ماندن از مراتب علم و عمل و محروم از فیض عارف و معاد است و او را
بدرجه هلاک میرساند لا امنت رجوع نماید با استدالات معتدلاتی
مشهور بین مومنین استقامت سلیقه و اقامت سقیمه و خواهی خواهی خود را
بر مقتضای اولیه معتره در نزد آنها دارد و کجا در اعتقاد و اعمال آنها
نماید دید بعد از آنکه جمیع عقاید و برخی کثیر از علماء اعلام و صاحبان افهام
مستقیم بر این طریقه میباشد و او نهائی در آن یکیک که لامحاله از حقایق
سلیقه و اعتقاد و من است شبهه نفسش خود را بکلف و تفرقه دارد
تا آنکه عادت کنیثات و همیستان در تعلیم علوم تعلیمه حجب و نه

در این مقام و مطلب است
مطلب اول در بیان دو حسن و ذمّه و صند بها بر آن است که از اینها است

در این صفت

و شست و شست تمام دارد و حصول استقامت در هر یک از اینها و اتفاق
می افتد که کسی در این علم صاحب ید باشد و تکلیف او مستقیم نباشد و دوم
جمل بسیط است و آن از طرف تعریف است جمل بسیط عبارت از آنست
بودن نفس از علم و انصاف آن جمل بدون آنکه چنین و آنکه بسند منی
بر او مشتبه نشده باشد و اعتقاد و انتزاع را نه داشته باشد در ابتدای امر
انصاف مذکور نیست بلکه مدح است زیرا که آدمی که جمل خود را بر کورد و نداند
که نمیداند در حد و حیط علم بر منی آید یعنی باقی ماندن در انهمقام و باقی ماندن
بر جمل و ثبات بر آن از رذائل عظمیه است که دفع آن لازم و تعالی آن
در حلال ملکات است و کسی که با حق تعالی مقرب باشد باید سعی در آن کند
و تا مل کند و دفع جمل و حکم عقل تا که در حقیقت جاهل انسان است و اگر غافل بود
او را انسان گویند بجهت شهادت صورت که با انسان دارد و زیرا که انسان
در بار خیر و کار خیر علم و دانش است از جهت نقص و صوت و بصورت و
صوت و غیر اینها اما در حقیقت شکر است نقصان انسان بر سایر بیست و شکر است
من اگر چه که از آن مشتبه شده و جوانی خواهد بود بصورت انسان این جهت است
که اگر چه شخص عامی در محاسن ماثله علیا و محاسن در ذات انسانی حضور پیدا کند
قول انسان جزئی نفوذی با پایانی نیست یا ثانی چیزی ندارد و چون این را
فهمید مل کند که در این باب لا تراست که آدمی را از خود و دنیا حاکم

و در هر مره بهایم داخل کند و بعد از آن متعین نماید در ثبات و اخبار که در
خدمت جمل با دانی رسیده است و سعی و اقهار و مجاهد در آن قال الله
تبارک و تعالی فی حکم کتابه **لکرم هدی** **یوی الذین یؤمنون بالغیب**
در تفسیر از احادیث است که ابراهیم و خول را فرموده اند از حضرت رسول ص
مرویت که تشریفاتی که شش صفت قیل از محاسبه و خبر دنیا خواهد شد
یکی از ایشان صفت ششسان و یک نفری و موصوفی که از علم غالی است بجهت جمل و
نادانی که دارند بعد از آن تندر کثرافت علم شود و ملاحظه کند آنچه از دست
آن رسیده است بجهت آنکه مذکور شود و در حد و حیط علم که حد اعتدال باشد
حلت است که علم حکما فی مشیات است یکی در آن است که صفت علم فضل
او صاف کمال و آنست که توفیق جلال و جمال که نفس انسان است بر علم
انسان شرف قرب پروردگار میرسد و سبب آن عمل در زیره ملائکه و غیر
و عباد الله شود و جمع مل و لیلان در این متفقتند که به و علم محرم حریم الهی است
و قدم بر ماط قرب آفرید کارشوان که داشت آیات و اخبار در پیش
آن بسیار است قال الله تبارک و تعالی فی حکم کتابه **لکرم هدی**
فقد اوتی خیرا کثیرا تنبی هر که که با و عطا کرده اند علم و دانشی
تجلی که هر بسیار با و عطا کرده شده از جمله علوم معروف و غایبی است
که باعث سبب ایجاد عالم است بجهت آنکه در حد و حیط علم در ذات

در این صفت

كنت كثر اخصيا فخلقني الخلق لي اعرف قتي كن كن كن
 خاتم که شناخته شوم پس کلاه ترا خن که دوم نامر شستامدی بکوی
 نوع انسان عرض بعضی است اول و فرد و از عالم چهار بیان آخر
 در اقلیم فرشته گان آخر بعضی فرموده **انما هم صنف**
 قتی شستامدی ان بکرانند چهار بیان بلکه بیت بود که آه ترند و آنچه است
 که گفتم بگویند **انما هم صنف** کنت ترا با و در شان بعضی دیگر میگوید
لولا ان لا خلق لولا ان لا خلق خود ای خدا اصل فرج ندانم چه
 کوهری که آسمان تو بر تو در خاک کمری در حضرت عالم بمران رسید
 و نفس جان صلی الله علیه و آله مرمت که با بی در حضرت ائله ای غده فرمودند که
 فشتن مباحی در محلی که در آن کجای علم باشد بهتر و مجرب است در حد
 از نیداری هزار است که در هر ششی هزار کت مار کا آورد و بگویند از هزار
 جاد و در راه خدای تعالی و از دوازده هزار ختم قرآن و از عبادت سال که
 که روزهای آزاد و زده بردار و کشتهای آنرا احیاء و در فرمودند پس
 بر روز و از خانه خود بصدقه نمودن سواد مسائل علم بر فرمودند و
 خداوند عالم غوسد که آ و ثواب پنهانی از پنهان و ثواب پنهان از
 از نهادهای خفک بدر و بر هر فک از او نمیشود و یا اینکه نمیشود شریعت
 با و عطا میفرماید طالب علم اخذی تعالی دست ممدارد و ملائکه ممدارد

و بمران و سب ممدارد دست ممدارد و ابل علم اگر اید سعادت
 پس فرمودند و خاتمال طالبان علم فرمودند و علماء و شریعت است و فرمودند
 نظر کردن بر روی عالم تر است از آزاد نمودن هزار بند طلب دوم
 در بیان سایر انواع و ذرات که از جنس مذکور قتی هر یک و در هر سطح
 مایشی شود و در تعلقات قوه عاقلانه صنف است از هر یک است و آن
 عاریت از اینکه کسی جز بر اندام یک خلاف واقع را بداند چنان داند
 که حق را بافته است پس او نمیداند و نمیداند که نمیداند و نصف بدین صفت
 خدایت است که کفر لایق آن کس که نداند و بداند که نداند او دارد
 خورشید منزل رساند هر کس که نداند و بداند که نداند و چهل مرتبه
 بانه دفع نصف خفته در نهایت سعادت است و از صفات کفایت
 قال الرببارک و تعالی فی حکم کماله **الکریم و الوهاب علیهم السلام**
ام لم یقدرهم لا یؤمنون خلاصه اینست که کتب چهار بیان خواهد
 بود یکی ایشان را ایمان بدین که فرمود در مقام دیگر میفرماید و لکن
علیک کتابی فی قرطاس فلسفه باید میم تقال التیبر کفر
ان هذا الاصحیح خلاصه اینست که اگر فرود
 فریم بر تو کتاب را که غنی تر است تا ندان و بدست های خود را ندان که
 کافرنیت این که عبادتی میوید با ارباب و ادراج آخر و غیر از این

این کتاب
 در هر یک
 از این
 کتاب

و اولاً شرک علی و دومی شرک فنی که بعد از اشاره ما به شرک کلام خدوند
 تبارک و تعالی و تائید **بسم الله الرحمن الرحیم** و هم سر کلمات فنی مانع از
 گزافان بخدا علی که گویانکه شرکند شهید در این است که شرک عظمی است
 بلاک و موجب غلوه در ستره عذاب در دنیا است و تبارک و تعالی
 و بمن شرک با الله فقد حرم الله علیه محبة و ما ویه الثناء و ما
لا یجالی بین من انصار یعنی هر کس شرک با او در بخدا علی تعالی
 تحقیق که هم نموده است خدای تعالی بر او پشت را و عا کما و در است
 و نسبت به ستمکاران باری گفته کافی و در مقام دیگر صفا **لا یغفر الله**
لا یغفر الله و غیره تا **و فی الکتاب لیس فی شرک** و غیره است که
 خدای تعالی غیر از او تبارک و تعالی شرک آورده و با هر مردمانی که غیر از
 شرک بوده باشد خواه صغیره و خواه کبریه هر آن کس که خدای تعالی
 تفضل و حسن آن هر که شرک آورد و خدای تعالی بر او بر سر که برافیه باشد
 بزرگی و صد انصاف و ملائحه توحید است و آنگاه از آنکه خدای تعالی
 منزله است از ترک خارج عقلی و صفات او را صفتی و غیره
 و استحقاق واجب او خود را بخیر نمودن در خدای تعالی و غیره شرک است
 و صفت را غیب که در کمال تبارک و تعالی فی محکم الکرم
بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد الله

در بیان توحید
 در بیان توحید

لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا احد
 در بیان توحید و این قسم توحید می شود که می شود در توحید در بیان توحید
 غیر منزه در خود را بخیر نمودن در خدای تعالی و نفی شرک که خدای تعالی
 نمودن همین است که فاعلی و معانی اثر غیر از دست و زبر برای آن
 همگان که گفته که چهار مرتبه است مرتبه اول و ثلث مرتبه اول
 تشریف است آنست که آدمی زبان بگوید توحید را بگوید که لکن قول او یعنی
 آن فاعل که معنی او را می گویند باشد توحید فاعلی باشد بر آن می شود
 که آنکه در دنیا صاحب آن از شر شرک می باشد و مرتبه دوم که در
 آنست که عقلاً و قلبی بر توحید دلبسته باشد و بگوید این علم را می شناسد
 عوام مسلمین چنین قدر توحید را در صفا و صفت تشریح صدر شود که
 صاحب خود را در عذاب آخرت می گذارد صفا و صفت توحید
 مرتبه سوم که در این است عبارت از آنکه بر نفسی بر او کشف ظاهر کرد و توحید
 توحید را عیان حق بکند و توحید حق را بگوید اگر چه در عالم خفا باشد
 لکن توحید را از توحید می بیند و کل انواع و اقسام توحید را در این
 مرتبه توحید است مرتبه چهارم که در این است که توحید را در خود
 نه عین توحید خدای تعالی در خود درازد و توحید را در خود
 فی الله و خدای تعالی توحید کند زیرا که صاحب آن خود را فانی در توحید

و این مرتبه غایب فضل انوار وحدت حقان تصور کنی که هر مرتبه ممکن است
با وجود آفات و زمین تا بر مخلوقات بسیار موجود در آن تصور نمودن
یکی معقول نه زیرا که هرگاه که در آنست تنزاع در اعظم احوال واحد
آمد حق و علیه انوار جمال و کمال در جو مطهر صاف شود و آفتاب اشراق نور
واح الوجود در آن احاطه کند و آتش شوق و محبت در آن سرکش شود
برافروخته شود و تبار موجودات صغیر از نظر صفتش غایب شوند و کلی از
عبر کجود فانی شود و در آن کس که باری نه و بی غیر او نیست
در آن بر تو افکنی یکی نور بود که از غیر او دیده یا کور بود و هیچیک
مثول باشد که از لطافتی و مستغرق در حلقه مطهرات او شود و بیا شود که از
مشهد به چیز و فاعل شود و همچنین غایبی که محو حال معشوق باشد و غیر او نیست
همچنانکه ستاره کاین در در وجود مذکور چون نور آنرا در خیره نور خورشید
مستعمل است بطریقی اندک پس در اینجا معلوم شود که اگر کسی غیر از کجود و بلوغ
نظرات در مرتبه توحید ناقص و مستور نور و جو صرف در وجود او
نیست که است فراموش شدن از امانت و دان که است خود را
فصل بدانکه علامت ترقی از مرتبه اول و دوم توحید و رسیدن در مرتبه
سیم است که در جمیع امور خود باید لکل خدا می گمانی کند و امور خود را بکار
و اگر در دو دیده را در جمیع و مایل برساند زیرا که مایل بر آنکه بر او رسیده

که بغیر از خدا نمی توانی احدی نشاء و مصدر سرج امر نیست و فهمی که مبدی بود
و نیست و هر ضعیف از حق و عطا و منبع و قفا و فقر و غرض و صحت و غیث
و دولت و حیات و موت و غیر اینها از حق بماند و دولت و آویز و منفرد
مستقل در این امور و آماز و شریکی که است و دیگر در سرج امر و منفرد
بلکه نیم از خدا می توانی و دو ثوق و اعتمادش است پس اگر این مرتبه
حاصل شده دل او را شویاب شرک خالی نیست پس در این مرتبه و شایسته
لطافت و مایل ظاهر یکدیگر و مثل آنکه آمدن باران اعتماد و نور است
میکنند که از دزدیدن با و موافق مطهر مایل می گشتی شود و از وحدت بعضی
نظرات کواکب و انصافشان امید و بیم مکتوب بعضی از او امید
دارد و ملاحظه قدرت بعضی از مخلوقات از قدرت و خالق و طاعتش امید دارد
نفس کسی که ابواب میارف بر او گشوده شد و امر عالم را در کما هو حقیقتش کرده
میداند که آسمان و زمین و ماه و خورشید و تبار کاین و ابر و باد و باران
و حیوان و انسان و غیر اینها از سایر مخلوقات همگی مقهور بر او شاه و بی نور
و مرکب و بی نظیرند و در قفسه قدرت او سحر و سحرند چون زهر آفتاب است
آمدن باران حقیقت تواند رسانید و اگر چه بیشتر غرق در باران و در باران
چه تواند نمود پس زیرا که او بر خاک افکند که بتواند بر داشت شر بلند آن سر که او
خواهد بلندش و بلند آن دل که او خواهد بلندش و کثرت عزت و بزرگواری

میکنی و در چشم حیرت باز میکنی مبادا ای که او کس را کند که خارا و شدن
کارتست و تواریه اگر خواهد تو را با حال کلمات برساند با مخالف لغت
شوند که و اگر انبار تو را آما و خواهد بی طاعتی کندم تواند داشت که او از
آسمان بدارند بدست نم تواند در رحمت ناید بدست لغات آدمی بعضی را
در نجات عزت و توسل شدن یکی را آنچه که کوشش است کسی بپایه
امر یکشن کی بایستش چنان شده که تا آنکه مرند که غور و غور او را پوشیده
در سال ناید انشخص نوار خلاصی زیبا را بدج و شای کاغذ و علم با کلمات
و کلمات آنها اگر خودی برانجات میرنویسی کسی که او است که کلمه در
کاغذ نوشته شده از قلم خود و قلم خود و خودت کلمات بود و کلماتی
آن نداشت که بدون از این نداشت چیزی نداشت که نداشت که نداشت
بعیر از شای از کلمه دست از عزیز او شد پس در این کلمات که جمع
از راه و خورد شد و آسمان و ستاره کانی با دو باران و کلمات و کلمات
حکمی چون قلم در دست کلمات و کلمات در دست سلطان معبود و خود
یکدیگر این از باب شایست که نوار داشت کشف شود خاک و فرق من و
تسل من قلم کی نیست و کانی است نار نیست از دست و کانی نیست
دیده حق من که چشم چشم شایست که کانی است اگر نمود در کاغذ که در دست
کانی است و او را میباید که ناید از کی چشم و خودی حد و حد

کمر نشی فلک که کاغذ را بیا و کند و بپوشش از آن امد و شایست که کانی است
دست او را بپوشد و عای ای که خود کانی را بر خود کانی است و کانی است
نقش بدج در قلم میرنویسد نار نیست از دست و کانی نیست کسی که از
مرتبه توحید ترقی نموده باشد مداند که نداشت اصل کار توحید در فعال
خود در معانی و کلماتی و کلماتی امری نداشت و این در غیر کلمات
و افعال انسانست و اگر که در کلمات و کلماتی در افعال خود بدست
اجماع و کلمات و اخبار در آن حرکت که اختیار نام و اختیار با کانی است
نداشتند که اختیار و همین در امور تکلیف و امور غیر شایست که در هر کلمه
نیمه مصاحبه که خود با آنها دلالت است خد و ذی ربانم اخبار را
در این امور بدست خود افغان داده و او را با عالم املا و املا و املا و
انما عرضا لا نمانته علی السموات و الارض و الجبال فاقبونی ان یکلما
و انما من مشای و صلیا ان نمانه کان قلمنا جود کس انسان هم
مشار است و هم مجبور است و در امور تکلیف و خیرات و شرور و عباد
و غیر اینها از خود و کلمات و کلمات و ذلت و قماری و صحت و شقوق
و امثال اینها و ممکن است که برای همین است از صریح مشهور که دارد است
لا خیر و لا فخر و لا عیون نمانه نمانه نمانه نمانه نمانه
جبر مطلق است و لیون مطلق بلکه امر است متوسط در میان این و آن و

که مراد از امر من الامر من جهته باشد زیرا که فیان اگر مختار
و قادر باشد لکن اختیار و قدرتش مانند وجودش خواهد بود **تعالی**
بیشبیه بصفات غیر سبب فایده بصاحت نه نماید و خود را سببی جز
امکانست که نه نماید و خود و قدرتش که خود را ضامنست و نه عدم قدرت
بلکه وجودش مثبت عدم و عدم است مثبت وجود پس همین قدر که
خدای تعالی در انسان موجود فرماید نه قدرت و اختیار صرف و نه قیدی
صرف زیرا که اختیار و قدرت صرف محض خدای تعالیست و عین وجودش است
پس چگونه شود که دیگری ثابت باشد پس چنانچه فیان ثابت پس
فی اختیار صرف نیست بلکه قدرت در میان اختیار مطلق و جهته مختار
و متواند شد که مراد از امر من الامر من قدرت و اختیار است که منوط
و تشبیه با اختیار است زیرا که انسان اگر مختار باشد اما اختیار را در دیگری
و آن دیگر قادر است بر سلب اختیارش و سلبی است که چنانچه اگر چه در
اختاری بالاتر است و لیکن در اختیار مطلق در درجه اول و غیر متوجه
به آنکه ثبوت اختیار بر یک از این سه منتهیست نه توانائی یا اختیار مطلق
جمع امور که خدای تعالی ندارد بلکه تنها که حشیا و ثبوت فی اختیار
فی محله ای از این است ثابت اختیار منزه از تشبیه فی اختیار در جهان بود
که خدای تعالی است **بیشبیه** و لیکن من **بیشبیه** و استبعادش

در اینکه در امری که کس اختیار باشد یا وجود اختلاف در اختیار و در
این معلوم شود که در جمیع احوال و احوال خود قسم از وسایط که شستن و
تمویل شدن بصاحب اختیار مطلق و ثبوت نوع اختیاری از
برای انسان ندارد زیرا که انسانی که اختیار باشد فی محله ای که قدرت
خدای تعالی شش بر او کامل است پس هر گاه قدرت که در برابر که محله
نوع اختیاری است کلمه شش ظاهر حشیا و قدرت خود را فی محله
کامر برده در توان تمام آن استمداد از قدرت بر در کار نماید و در
آنکه از تحت قدرت او برکت استمداد از فضل و کرم او فرزند استمداد
عز و کفایت از که خدای تعالی قدرت کامله خود را که مسترود در حق
و لهای اگاه و اصحابش نه بر دره که در میانها و نهها موجودند که
تسبیح و تعبد و آنها را شنیدند و گاهی آنها را با کسار و تحقیر خود استماع نمود
که از دره زیاده عرمت و محمی و نه منکرانک و او در به عمل خود
و الفاظ است از انمی توان شنید که گوشش و سمع ملکوتی او این
نوع مکالمه را که در ذات وجود بالرباط قلوبت مباحات بر کرسند
و از برای آن نهایت و نه قدرت را که غنی آن آرد از غنی قدرت که از
برای آن بهائی است کمال مال الهی را که و تعالی فی محله که عظمی و ششم
لوان العبد و الکل **بیشبیه** و لیکن من **بیشبیه** و استبعادش

و کوه چشما بشکند و ...
 و کوه کفشکوی ایشان را بر سر ملک و
 ملکوت و هر کس محبت آزاد را در ملک خود رسیده آید کانت و بر سر
 با هر کس حکم در بیاید و آید از آنجا که می شنوند یا خبر گویند آری هرگز نشنیده
 که محرم اسرار سلطان در مقام فتیای را در آید و در کوه دیار با آنچه
 میان او و سلطان گذشته زبان نباید که چنانکه اظهار اسرار را بودی
 محرم اسرار حضرت پروردگار رسول محارر آفت ای اسرار بقدر
 و جود که صلوات الله و سلامه علیه را محض آن بفرمودی علاء الدین
 این اسرار معانی هستند که الفاظ مسمومه و مردود و بی طاعت و عمل
 آنها را ندارند و ایشان با حق قلب در آورده پس کسی طاعت با حق
 آشنا باشد صفت چهارم خاطر نفسیه و در او پس شیطانیست
 قال الله تبارک و تعالی فی محکم الکریم یا ایها الذین آمنوا لا تقبلوا
 الا شیئا من شیء شیطان فانما یامر بالالفحش و المنکر
 فلاحه من امر ای که فی کمال آن در ده که منافق است که گاهی ای کس
 و متابعت تمام او را بدست می آید می کند و کار زشت و پسنده و برود
 مقام دیگر می نماید بسم الله الرحمن الرحیم قل عوذ برب الاناس
 الملک الناس الاله الناس من یهدی الله فیسر من یشد الله فیسر
 الکی فی یونس فی ضد و الناس من الجنة و الناس

این اسرار معانی هستند که الفاظ مسمومه و مردود و بی طاعت و عمل آنها را ندارند و ایشان با حق قلب در آورده پس کسی طاعت با حق آشنا باشد صفت چهارم خاطر نفسیه و در او پس شیطانیست

بگوای محرم صلی الله علیه و آله و آیه بگویم هر روز دعا را در میان که مالک است
 و بدو پادشاه آدمیان محبوب و محال است از شر او بدو رسد
 و باز پس رفته و پنهان شوند و عبادت او است چون بنده خدا را
 یا کند آن ملعون باریس جدد و بگزیند و چون بنده از ذکر حق غافل شود
 بوسه آید آن ملعون و بوسه کند آن کس است که بوسه میکند در ستمی
 مردم و ملک از ذکر خدای غافل شود و آن کس که بوسه میکند برود و عفت
 خدای است که لایق در جرگه حضرت عیسی بن مریم علی خا و علیه السلام
 درخواست کرد که موصی شیطان پس از فرزند آن حضرت آدم نبوی عالم بود
 تبارک و تعالی ویر اطلاع داد او این پس از او چون کسی سرش را بر سر
 هر وقت آن بنده و بد که خدای تعالی بود بر سر سر و چون از ذکر
 حق غافل می شد او را مانند لقمه در دهان می گرفت و عود را از دست
 ابریم اللعین بداند که هرگز از ذکر حق غافل می شد بلکه بوسه می نمود
 و خاطر در د و حالات و انکار است اگر چه است که کس شرف نیست
 در خاطر او میگذرد و در این خصوص دل مانند شانه است که از اطراف و جوار
 را در آید و آنکه حوصی از بر بار بار آب بر آن ریخته اند خانه
 که در نای شمار بجهت داشته و از آن دریا آشامیده و خیر نایه شوند
 تا آنکه آینه در کانی نموی باشد و صورتی پیدا نماید و آن بگذرد

این اسرار معانی هستند که الفاظ مسمومه و مردود و بی طاعت و عمل آنها را ندارند و ایشان با حق قلب در آورده پس کسی طاعت با حق آشنا باشد صفت چهارم خاطر نفسیه و در او پس شیطانیست

در دل که لطیف است از لطافت آسمان مستی میسر که با شمع خلاق افکار است
 تا آنکه قطع علاقه نفس از بدن شود و از گردن بار و غم بر طبع فارغ شود
 خون هر فکر و خیال را بشاید سببی ضرورت قس مشایخالات رفته و افکار
 باطله بلیس لطیف است و باعث خواطر محمود و نیک است و اشاره به
 کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله **فان القلب لثقل**
من انما يولد بالانوار و تصدیق با آنست که **من شرب ماء من شرب ماء**
 بعد در دل آدمی دو نوع افکار وارد میشود یکی از جانب ملک است و آن
 افکار است که غم بر او میخیزد و تقدیر بر او میگذرد و دیگری از
 بلیس است آن خواهی است که مضمین بر او میگذرد و غم است
 اینصفت بلکه دادش لازم است در حد و معالجه آن زانی و نفس خود را از
 چنگ آن بریانی پس اگر چنانچه در خود مصیبت می بیند که باطل
 نمائی در مورد خاتم موردی عاقبت مصیبت در دنیا و آخرت و خود را
 عالم را داور و قاضی اعمال از ثواب و عقاب و نظر آوری ملاطفت
 نمائی که تکلیف داشتن خود را از آنکه بلیس لطیف تو را امر آن میکند و صبر را
 بر است آسان زاست تحمل نمودن عذاب پروردگار و شوقین در
 آتشی که سرگاه شراره را در زمین آفتاب است و جاد او را در هم سوزد
 پس این امور را متذکر شوی و شایسته فضل الهی عمل احوال شود و نور

مست

معرفت ایمانی آن محور از نور میانه دارد و اما که از آنها میانه نشود
 علاج آن نیکو کرد و مجاهده و تکریم و نشو و نما و ای فایده است
 و در آنست که **ان الکوار حشره** است که عقلا و شرعا
 مستحق و ممدوح باشد و آن شش قسمت و در مقام اشاره شود و شش
 لک در عجايب صنایع خدای تعالی و قدر در کار و قدرت پروردگار
 و کیفیت فضیلت آن تا علم کردن در عجايب صنایع پروردگار شش
 آن است که بر هر کس ظاهر است زیرا که لک عجايب است از آنکه در آید و
 در لک اتفاق انفس سرگشته و از آنها با فرشته آنها بی خبر و آوا
 شناسی و قدرت شایسته عظمت کامله او را بدانی چنانکه هر کس در جم
 یان آثاره میفرماید **قال الله تبارک و تعالی فی محکم کلامه عظمی**
فی علم السموات و الارض و ما بینهن و **ان الله یبارک و تعالی**
ان الله لا اله الا هو **الذین یذکرون ان الله یبارک و تعالی**
خیر من یفکرون فی خلق السموات و الارض انما خلقته
بما یشاء **فما عذب الله من دنیا من خلقه انما یفکرون**
و ان الله لیمیز من ینظر فی نفسه در فریدن ایمانها و دنیا و آخرت
 دوست از امور عجب و انواع اشیا غریبه و آمد و شد و شش در هر یک
 اختلاف آنها در نور و طاعت با نقصان و زیادی هر انچه شایسته است و خود

در این کتاب
 از عجايب
 صنایع
 پروردگار
 شش
 لک
 در عجايب
 صنایع
 خدای تعالی
 و قدر
 در کار
 و قدرت
 پروردگار
 و کیفیت
 فضیلت
 آن تا علم
 کردن
 در عجايب
 صنایع
 پروردگار
 شش
 آن است
 که بر هر
 کس ظاهر
 است زیرا
 که لک
 عجايب
 است از
 آنکه در
 آید و در
 لک اتفاق
 انفس
 سرگشته
 و از آنها
 با فرشته
 آنها بی
 خبر و آوا
 شناسی و
 قدرت
 شایسته
 عظمت
 کامله
 او را بدانی
 چنانکه
 هر کس
 در جم
 یان آثاره
 میفرماید
 قال الله
 تبارک و
 تعالی فی
 محکم
 کلامه
 عظمی
 فی علم
 السموات
 و الارض
 و ما بینهن
 و ان الله
 یبارک و
 تعالی
 ان الله
 لا اله الا
 هو الذین
 یذکرون
 ان الله
 یبارک و
 تعالی
 خیر من
 یفکرون
 فی خلق
 السموات
 و الارض
 انما خلقته
 بما یشاء
 فما عذب
 الله من
 دنیا من
 خلقه انما
 یفکرون
 و ان الله
 لیمیز من
 ینظر فی
 نفسه در
 فریدن
 ایمانها
 و دنیا و
 آخرت
 دوست از
 امور عجب
 و انواع
 اشیا غریبه
 و آمد و
 شد و شش
 در هر یک
 اختلاف
 آنها در
 نور و
 طاعت با
 نقصان و
 زیادی
 هر انچه
 شایسته
 است و خود

صانع و بیکانی او و کمال علم و قدرت و عظمت او و صاحبان خود را که در آن
 فکر کنند و در آن بصیرت آن بی مریدان و الالهات کاشی شده
 که از روی اعراض با گوشتند خدای تعالی را در حالیکه آید و کاند و دردی
 نشسته کاند و در آن زمان که افتاده کاند سبوی خود و محض آنکه دانا را در
 ذکر پروردگارند و فکر و تدبر میکنند و در وجه استدلال بر وجه و صانع در
 آفرینش آسمانها و زمینها و مکه مدای پروردگار را با نیا فریدی و محض و با
 باطل و عیب پاک پاکیزه کی تراست که نفس خرم باطنها و فرشته کمال الحفظ
 و غایت خود را از غدا بید و در خج که بقصیر که در اطاعت او نموده ایم
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فکر ساعتی بر عبادت او نموده است
 نفس فکر کردی در یک عبت بهتر است از عبادت نمودن اشیاء غیر از او
 فکر کردی که خدای تعالی او را مخصوص تو عهد و معرفت نموده باشد و در حق
 و کبر و شکست بر عبادت صرغم نمودن فکر است در خدای تعالی قدرت آگاهانه
 مراد فکر کردن در خدای تعالی فکر نمودن در صانع و قدرت او و بیکانی آسمانه
 و جلالت است نه در ذات خود و شکرش بر که فکر نمودن در ذات و عفت شکر
 کند و شکر خود بودی که اگر در حدس تصور دریا و اشیاء و بطور در قاف و نفس
 و شکر آنکه در هر نوعی است بدو عجب صنع پروردگار را بعنوان که در حدس
 سرانقص در این موضع آمار میکنم در خلقی و حکمتهای الهی عجب که در حقیقت

نبسته و بنور است بر چند بنای آن از ترنم آن عاقل و حکم است و آسانند عظام
 اعطای حکم در میان عجاایم سنای خدای تعالی بر خدای و جود و دل که
 و در هر فکر و غوطه خورده و کتب و دقایق را خدای و در واحد نسبت با خود
 در واقع و نفس لامرات تبی دست با ندک مضمون لایدر که کلا تر که کلا
 میگویم با تپه پس خدای در او باطنی کن که با وجود آن جز و در حق خداوند کرم
 جل و عظم سانه او را بصورت قبل که بر کزین حوالات خلق فرموده و در کلا
 خرم طرم چون خرم طرم شد بر سر داده و جمع اعضا که در قبل است در آن
 خلق فرموده و جلاده و شاخ و در بال و در عظم فرموده و در باطن اگر شده
 در چشم و در گوش و در آبرو کاشه و در دلم کیده و قرار داده و این صفت را
 منقسم فرموده با اعضا و جوارح طاهره و باطنه و در باطن او موضع عذاب
 فرموده و در او اساطیر خلق فرموده و جمع قوا که در محافظت بدن است
 از غاده و جانده و دافعه و ماسکه و با ضربه و با عکس سروده و او را
 بقدر آنکه خون حوالات دلالت نموده و بیش ظاهر نموده که با طهارت غذا
 پروردگار کند و خرم طرم با عظم فرموده که آن خون را با لایکست و خرم طرم در آن
 با رکی محو فرموده تا آنکه خون صاف آن را با لارد و او را کمدی و در
 قلم فرموده و او را در شش آن آگاه فرموده و قلم فرموده که خون را با
 خود را حرکت دهد و بعد تو دار پس خدای تو را شکر و کوشش در حق او

و صفت خدایت و هر که ام مقصود صفت خدایت و آن یکی تبار است
 و یکی صفت خدایت که طرف فراط شجاعت است تبار است از حق ز نمودن
 آنچه باید اختیار نمود و ندانستن خود را بمها که عقل و شعرا نموده اند
 این است که این صفت از ملکات فطریه و خرویه است که از اجزای وجودی
 نفس از حد و حدیث است قال الله تبارک و تعالی فی محکم الکریم **و اما المقصد**
باید که ای التملک خلاصه مغز است که نوازند خود را بدینها که در ملکات
 این است هر که صاحب صفت باشد و خود را از عقل حکم اختیار کند که باید
 و محاطت کند از نایم خون جانی است چو خیر باشد و حال آنکه کسی که خیر از
 کند از موصی که طین بملک باشد و با کوشش و حکم شریعت مقصود است
 و بملک بریده و تفاوت بریده که فاش شده است پس کسی که متصف باشد
 با صفت تبار است و لا تعاصد از او دنیا و آخرت نظر آورد و بعد از آن هر که
 میخواهد بکند از آن ملک که در کاه عقل و شرع خود را از نایم ملک شود و الا
 و با باشد که تعالی صفت موقوف بر این باشد که بعضی چیزها که از آن
 لازم نیست اختیار کند تا اینکه بعد و مطایبت و آسایش که در طرف نظر است
 تبار است از این است که از چیزها که نایم خداید خداید که انصاف دنیا و آخرت
 بملک است از آن است که خدایت تبارک و تعالی در دنیا و آخرت و کفایت
لا تفرم الله و منه فی ضد و بهم ذلک بانتم قوم یفقهون لا

در بیان صفت خدایت

در بیان صفت خدایت

تبار

یقال یلکم جمیعاً الا فی قری محضه و من و را خدایت و من و را خدایت و من و را
 هر آنکه نماند که بود نماید بر نفس و خوف ندارد و لهای نماند که نماند
 ترس از خدای تعالی نیز از نماند ترس از خدای تعالی ترسند این ترس و خوف از آن
 سبب این است که ایشان که در دنیا هستند که نماند عطف خدای تعالی و است
 خدایت خدای تعالی را که نماند ترس از خدای تعالی ترسند از نماند کار و کار ترسند
 و اهل نفاق با نماند هر یک که جمیع شده عدال کرد و دهمای استوار بکند
 و بروج حکم و یاز پس و یوار با نماند رنگ و اشیاء را با نماند ترسند
 بدون آمده روی بروی نماند چنانکه نماند با نماند ترسند و ترسند
 بر او و نا کار کرد و مردم در مال و جان و طبع و کسند و طبع و کسند
 نماند و صاحب صفت خدایت و نماند مضطرب و بی تبار و کس و در جود
 و با نماند از جمیع مساوات با نماند و انواع فضایل و در موازات عقل و تبار
 و ترس از خود و ترسند و قوام نماند بر نماند و نماند بر نماند و نماند
 فرمودند که سر او را بر نماند که نماند و نماند و نماند که نماند و نماند
 از نماند و نماند بر نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند
 از آن نماند است و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند
 اطاعت و نماند از نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند
 از نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند

در بیان صفت خدایت

افانیت و کسی که بصر انداخته شد در حقیقت از زمان است از هر مردی
 فی شان را است که خداوند تبارک و تعالی افاضه کرد و در این صفت
 وصف و مدح میفرماید و کاتب **بنی قاتل معیه یثیون کثیر کما یثیون**
لنا اصحابهم فی سبیل الله و ما یضعفوا و با است که نوا و است
الشابیرین و ما کان قولهم الا ان قالو ربنا اغفر لنا ذنوبنا
و انصرنا فی امرنا و ثبت اقدارنا و انصرنا علی القوم الذین
فانهم الله نواب الدیار و ثواب الاخره و التیج الحنین
 خلاصه میسر که بار میفرماید که کار از آن بود که با این سپاهیان با این
 و عابدی که با ایشان بود و دستی که در جهاد با کفار و کفار ایشان رسید
 از کفار در راه خدا و تعالی در جهاد و صیف نشتر در دروغ و غیره و اظهار میفرماید
 بلکه در هر حالت قدم بودند و هر دو یکی نام خلیف که در با بعلون است و از حضرت
 یا قد و حدی تعالی در دست میداد و میفرستاده که کار از آن بود که کفار ایشان را
 عرض کرد و در کار از آن که در در که شتر را در کار خود یعنی در کار از
 افرط را در محقق و تقصیر را در طاعت یافت و در قدهای را و او را می
 مادر کرده کافران سر حاکم بود و تعالی ایشان را با دشمنان جهان نصرت
 بر دشمنان با یقین نخست و با دشمنان جهان نصرت و نصیر ضوان و
 هدایتی تعالی و دست مدار که کار از آن حضرت لایم صفا و صلوات الله علیه

تصد

مستولت که مومن از کوه مجکرت و از کوه سنگ میزد و در زمین می
 مسج میزد و همین که در کافری است در مدح این صفت شریف که نفرین
 او و دیکه که در کافری است که در شرافت معذب می شود و هم که
 صفت شرافت انوشیروان که شرافت حاکم که صفت شرافت بود
 شیر شرافت و شاه سر ولایت امیر مومنان صلوات الله علیه که بود
 با صاحب خود رضی الله تعالی عنهم که با ایشان از کوه تسلط میفرماید
و الذی یفسر این بی حالت بیده لایق ضربه
الراشون من علی الفرائض فی ای مکان بدست که اگر شاکست میسر
 قسم آن خدا که جان بهر اسطاف در دست است که تر از دست شتر
 آسان تر است و کار از آن که در دروغ و ترس و ترس و ترس و ترس
 افرید و با خود ندیده سار صفت و از ترس آن عاقبت را در
 روشن و تمام بود و نسبت تا خوشی که حق آن محمل باشد و تمام و ترس
 یقین باشد و ترس با مطلق تر خدای خوف گوید که چون این ترس از
 صفت شرافت در هر خوف است **چون ترس که در او در ترس و ترس**
 ترس که در ترس که شاکست میسر و ترس و ترس و ترس و ترس و ترس
 نخواسته است الهی نذر و ترس و ترس و ترس و ترس و ترس و ترس
 از خدا تعالی و از گناه خود است چنانچه خداوند تبارک و تعالی در کتاب میفرماید

و این صفت شریف

اشاره میفرماید بسم الله الرحمن الرحيم یا ایها الناس اتقوا الله
 ان ذلک لعلکم تتقون یعنی ای مردم بترسید خدا را تا آنکه
 شما را رستگاری و نصیب کلی ذات جلاله و عزای القاسم
 نکادی و ما تم بکار می و لیکن عذاب است

علامه میفرماید که ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید
 و کار فرموده و از او بترسید و در کار خود و عباد او بترسید تا ازین
 قیامت برین را باشد جز بزرگ و برهول و بریت است و در که بندگان
 زلزله را غافل شود در وقت و هر زن شیر و منده او افزاید که بترسد و در
 قیامت و حقیقت با در هر شیر و خواجه چون زلزله قیامت واقع شود در وقت
 حول آن استوار از در من فرزند خود کشد و از او غافل شود و او را فرستد
 و با و ناور و گویند این زلزله نزدیک طلوع آفتاب و در جاست بزرگ و کوچک
 آورده که قبل از طلوع اول من بترسد و ندانی از آسمان برسد که یا ایها الناس
 اتقوا الله یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید بترسید خدا را تا آنکه
 عذاب در میان خلایق برسد و بترسد بترسد که خدا را است و خود را
 از قیامت بترسد و فرزند خود را از شکم مادر بترسد و بترسد که خدا را است
 حول آن در حالیکه مستان باشد یعنی مانند مستان عجل و میرا ایشان را

و قال لیک یایها انستان او روی حقیقت و لکن غرض از آن آنست
 که بول و حشمت و عیوش مانند عمران و جبریل و میکائیل که این را که
 در شب باز شد در غزوه بی مصلحتی که در این شب راه میرفت حضرت رسول ص
 بفرموده تا توقف نمود حضرت این را که را با و از بلذایان فرزند همه
 در که با و اند که بترسد و خوف است که در که بودند و چون در شد و در
 استبان گرفت و طعام خورد و خمر زد و عیوشی که می نمود و عیوشی که می نمود
 بود و در هر دو مقام خصلت نمود و در هر دو مقام عیوشی نمود و در هر دو مقام
 لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 اشیاء الزکوة بخافون یوما تنقلب فیہ القلوب و الا فصار
 علامه میفرماید که

مردانیکه از غایت استغراق در عبادت و اتقا و اوامر و نهی الهی غافل
 نمیشوند و ایشانرا خرد و در شرف و یاد و ذکر خدای تعالی و ایمانی دارند و کار و بند
 زکوة را در میان ایشان با وجود مهارت لطافت و استغراق در عبادت از
 روزیکه بگرد و در آن دنیا قیامت خوف و قهر آن میسر و عیوشش در روز
 عقل سرور میروند و دیدار فریدان با نیامند بجز بر آینه اخسرا عیوشا
 و نیزند و من قیامت و آینه بزرگ میباشند و بفرموده
 قیامت که بگوید موصوفه بخت خدای تعالی با از آنکه در آن روز که در آن

بقدری است که مستلزم است بر انواع فهم مغویه و می آید اما از ارض و
 اخروی خود چیزی مانده و عده نداده باشد از اعمال ایشان در خاطر ایشان
 نموده باشد و عذای تالی روز میرسد باز که بخوابد و خواب بر او آید
 که از روی نفس کرامت فرماید و آنجا بر نماید و در خوف انداختن آن
 بر چند نوع است اول خوف از امری باشد که اله وقوع خوار است و دفع آن
 قوت نیست پس کسی در این شک خوف از چیزی را در خیال نماید فی السبب بخیر است
 که دل او بر امتثال نماید و او را از کار دنیا و آخرت باز دارد و فایده دیگر آن
 مرتب نمی شود و شخص غافل مثل این را خود نمیداند و در بعضی است
 مقدرات خداوندی را نمی بیند یا راحت حال سعادت آن بجهت و صبر
 و در خوف او را می باشد که بگوید او احوالی باشد و ممکن باشد وقوع نیابد و
 و نشدن آن در دست آن شخص باشد این خوف نیز مانند خوف اول است
 از نادانی و جهل است زیرا که علاج آن در دست آدمی نیست و مع ذلک در این
 نوع احوال مرد که آن امر وقوع نیابد هر چند بلکه اگر در روزگار هر آن
 الطاف خدای عز و جل نیست که از تمامیت افزون هم خوف او را می باشد
 که علاج آن در دست آن شخص باشد اما سبب آن هنوز یافت نشده باشد و در آن
 ترسد که اگر فلان امر را در نزد فلان اثر بر آن مرتب شود و علاج آن است که
 مراقب احوال خود باشد که این امر را در نزد و ترک عیال که عاقبت آن

چهارم خوف از ضرر یا نفع باشد که طبع از آن بی سبب و جهت است که
 مثل حق و نیست خصوص در شب حالت ششانی پس بر عامل لازم است اندک آن
 که کسی در زنده گی او را از ترسیدی قوت و قدرتیکه داشت که در
 و مجادله با او پروا نیستمودی چگونه از بدن محسوس حرکت و خوف می نماید
 و شنیده که کعبه بر زده حمله نموده باشد و او غالب شده باشد و در
 و یک سبب در مقابل قوی آمد و خود را بتو نماید و اگر هم خود را بشمارد و قدرت
 در صد داند و از دست تو بر می آید و اگر خفا بر آید بکدام قوت بر غالب شود
 آفرین انسان اشرف المخلوقات و اگر آنها طبع و شعاع او ندیده باشد و شرف از
 موجودی ضعیف الوجود ناقص لقوه است خطر خوف میکند پس ضعیف است
 در شبهای بسیار تاریک ششانی در مواضع موحشه صبر نماید اما اگر این خوف در
 او را میرسد و هم خوف او را در گشت و قضا این خوف است و عقاب و جهل
 و معاد است و چنین کسی در زمره کفار دارد و ایراد اسلام بر کفار است و علاج
 آن بجهت عقاب و استکام آن با دله در این قطعه است و طاعات و عبادت
 و محاببت با آنکه یقین از برای او ظاهر شود که ترک آنست که آنکه نفس فانی را
 از خود دور کند و قطع علاقه از بدن نماید و نداند که او مرده و در جهنم است
 یا آنکه در عقاب الهی خواهد بود علاوه بر این ایضا باشد اگر چه در بعضی
 که او ترک عدم صرف شود و آن امری نیست که باعث فساد خوف و سبب

زیرا که عدد الهی نمی باشد و از ضروری منافی می شود و آنچه در دست که غفلت
 چهل و نهم از آن کامل و حقیقه طالب هر گشت چنانچه می باشد و این را می بیند و می بیند
 میفرماید و اشید این **و فی طالب این الموت من حبسی بدی**
 یعنی که قسم نفس هر اهل عالم که در دنیا قرار دارد و در این عالم
 بهستان یا در آری که هر که عقل کامل باشد می داند که هر که از عقل طاعت
 می داند و عالم نور و رحمت می رسد و در محل الهی در عرض و خوف و بیم و احتیاج
 فارغ و در منزل محبت و امن و غنا ممکن می گرداند و در پیشانی و اشعار و
 طالبین و دیوار و در و در اوقات کمال عالم قوس و محراب و غنای عالم
 و سرور می یابد و هم چنان خسته و دست و پا شکسته از یکدیگر می بیند و می بیند
 حیات ابدی و ترمیم و در اینجا است مانند و صد جان به این اندیشه و هم
 نایب آن به پیش از آنکه قسم معلوم شد که هر کس سبب کی ارجاعات مذکوره
 ندارد و نفس امارت ناید از آن خود را بدین چنانچه هر که در یک و تقابل و در این جهان
 خود و روح ایشان میفرماید **اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم**
یحزنون یعنی بهر کسی و در میان خدای تعالی شکر و سپاس و در
 ایشان ناید و چنانکه خود در مقام دیگر که در این عالم و میفرماید **ما نزلکم**
الاسلام الا لیقین اولیاءه فلا تخافونهم و قولهم صلاه من سنه که
 خرابین مسکین و بیگانه و گرسنه و در این خود را پس ترسید و می توان از این

و ترسید از من اگر باشد و همان و صفت حق تعالی صفت
 و آن عبارت از قوه قلب و مغز و نبض شدن در محل حادث و ممکن بود و
 و غایت پروردگار عالم و یکی در این است که این صفتی است و غایت
 مرغوب صاحب آن در نظر با کرم و محترم که از این صفت خالی است و از
 چیز نایب که در کور شد غایت و در میان این نام مردمان دنیا و کار و در نزد
 مردمان موقع و بی اعتبار است پس کسی خود را در ره محاکمات و کرامت
 بخیل و متعصب نماید و قوه قلب را شک کند و خوش خلق و ضعیف از هر ادبی
 و مانند کینه و شک و ترس و او را غیظ و آزار در نیاید و بلکه مانند کوه یا چاه باشد
 دید اند که صاحبان قلوب قویه و نفس مطمئنه را در دلهای حقیقی می باشد
 چنانچه خداوند تبارک و تعالی در مدح مؤمنین میفرماید **الذین قالوا لا اله الا الله**
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسل الله و در این عالم و در این دنیا
 و در این عالم و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 و در این عالم و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 بدستی که همان اتفاق می افتد و جمع شده که این شهادت بر زبان ایشان که شهادت
 طاقت حرب با ایشان نیست چنانکه می داند و اگر خروج و اقبال بسیارند و
 با قوت و صحت ترس از خدا و ایشان را ایمان که کفایت است از حدیثی و کلام
 کار که از دست حضرت پروردگار پس با کشته شدن و در تعالی و زیاده و نقص

و در این عالم و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 و در این عالم و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

نزد خدای تعالی و رسول الله علیه و آله و برسد ایشان مگر هر که در کمال
 و کرامت بر نشسته و مروی نموده خوش شود و خدای تعالی آنرا که بیکه ری و نما
 و آخرت و خدای تعالی صاحب فضل بزرگست و در مقام دیگر تمام کرامت
 عباد نموده اند یا اینها **لَا تَسْتَوُوا أَعْيُنُهُمْ فَرْقٌ لَّا يَتَّبِعُهُمُ الْغُيُوبُ**
كثيرا انهم خلاصه آنکه ای کسانی که ایمان آورده اید چون ملائکه که بر شما
 تیسر است باشد و یاد کند خدای تعالی آنرا شاید راسته که خود در پیش چشم
 مایل نموده است در مقامات مذکور و آنکه اندک خود در محل مواضع و بیم
 نگاه داشتن در خوف و محل حاضر نمودن یا آنکه بدرج ملک صبر شود و در
 قوه و طمأنین بپذیرد و صفت دوم اینست که از لذت و انجاست از یک
 آدمی در فساد الهی و امتحانات خداوندی بپوششند و در حفظ و حلال او باشد
 و در دل اندیشه مواخذه او را بداشسته شد و آن صفت از ملک که عظمی است
 لایق و اخبار در دست آن طوطی است **قَالَ اَلَيْسَ لَكَ وَلَدٌ فِي مَكَّةَ هَاتِيهِ**
اَوَ اَمْرًا اِذَا يَتَرَفَعُونَ یا اینها **يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ اذْهَبْ**
فَلَا يَأْمُرُكَ اَلْقَوْمُ اَنْ يَسُوقَكَ خلاصه آنکه ای مدبّر که تا این وقت
 ای که باید از فساد اخبار یا همچو ایشان مگر و بداند آنرا می تواند در کرامت
 تیسر این شود و اگر خدای تعالی مگر کرده ریان را آن بداند که صفت هفتم
 یا عجل از حفظ حضرت رب الغرّه و ملا و امتحانات است یا آنکه عدم

در این صفت
 در این صفت
 در این صفت

بجای سه روز قیامت و خردان اعمال از نیک و بد یا آنکه اعمال است
 رحمت و دافعت و نماند و تعالی است یا آنکه خواطر جمعی و طمأنین است
 و عبادت خود پس این صفت از نیک را اینها که نشسته باشد و صفا
 بلکه در وجه کمال و خیرات و حسن و عفت آن با کرامت است و حدیث است
 و نیک از این با راجی است که از اینها که یکستند و در تورات نام شده
 که طایفه فرشته گان و خل سنان از هر طرف در خائف و ترسانند و همانکه
 رحمت که خاتم انبیا اشرف ملک است **سُبْحَنَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ جَبْرُ اَبَدٍ اَبَدٍ اَبَدٍ**
 از خوف خدای تعالی که نشسته خدای تعالی ایشان و می فرستاد که هر آنکه
 و حال آنکه من هزارا امین نموده ام عرض نموده است که از اینها که این
 نشسته پس از این حدیث خان معلوم شود که بنده خدا در سطح اعیان را
 امتحان از این صفتی تعالی عاقل نشسته بجای آنکه اینها و ملائکه امین بودند و
 مواخذه و عذاب فرموده بر او اموشن نماید و معانی **يَتَقَرَّبُ اَتَقَرَّبُ اَتَقَرَّبُ**
 از خدای تعالی است باید که در حال که نیکو شده پس کمال آنرا که اقامت نمودن
 از آنکه نیکو نماید و کمال تقرب قوه ایمان بکمال خدای در درجه است و دور
 و حسرت و عقاب و چون تقرب درست آنها کمال نموده است و در
 و از در رخ خائف و ترسان شود و آنرا عجب است و بداند که در درجه
 بر شفقت و رحمت و چون قوه صبر بجهت و پدید آمدن و امیدار و بجا آمده و

در این صفت
 در این صفت
 در این صفت

باید بر حال خود که در توفیق و صفت میسر با روح الهی است
 تا امید بودن از رحمت خدای تعالی و این صفت از جمله ملکات عظیمه الهیه است
 کبره است و خداوند عظمی شایسته هیچ صریح از آن فرموده که با حال الهی که بی
 فی که در عظم خطبه یا عبادی الله نور اسر و اعلى النفس **لله**
من رحمته و این الله یغفر الذنوب و یتوب علیهم و الله غفور یمکن که آنکه ابرار
 نموده اند و نفعهای خود و تم نموده اند بر خود از رحمت پروردگار بپوشانند
 و در مقام دیگر در این صفت میفرماید و یتوب علیهم **من ذنوبهم**
الا الصالحون یعنی کس است که از رحمت خدای تعالی امید شود که امان کند
 میفرماید و لا یأسوا من ذنوبهم **الله لای یأس**
الا القوم الناجون خلاصه معنی آنکه امید شود از رحمت خدای تعالی
 بدستی که نا امید نشود از رحمت خدای تعالی که کرده که از آن بدستی که مردی
 بسیاری گناه استعدا یافت شده بود که از آفرینش خود مایوس بود
 و مایه حقان صلوات الله علیه فرمودند که مایوس بود از رحمت خدای تعالی
 کنایه که کرده روزی حضرت عبداللہ بن عباس علیه السلام فرمودند
 که اگر بدانید آنچه را که من میگویم خواهید خندید بسیار خواهید کرد و بیایانها
 و محرابها خواهند رفت و بر سینههای خود خواهند زد و پناه ببرند و گویا خواهند
 جبرئیل امین را جانب پروردگار حلیل از دست دشمن کرد و پروردگار عظمی

در بیان زینت حسن و زینت قبح

که زندگان مرا از زمین مایوس کن هر یک که شغفی بود در دنیا هر یک که شغف از
 از رحمت خدای تعالی مایوس میگردد بسیار میترسند و قیامت خدای تعالی یاد
 خواهد فرمود که من امروز از رحمت خود مایوس شدم و بپوشانم که در کار من
 در من مایوس شدم و من کس است در ذنوب من که مایوس شدم که
 امید دارند و او را دوست ندارند و دوست ندارند که از رحمت خدای تعالی
 اقبال لازم دارند و علاج آنچه خداوند است که از احوال و کلمات و اخبار
 مدح و ثنای آن بسیار است طالع مبارک و تعالی فی محکم کما لایکرم
عباد الله یا عباد الله **الغفور الرحیم** بفرموده ای حبیب من محمد صلی الله علیه و آله
 زندگان مرا که من میزنم و میگویم و در تمام مدح و ثنات و صفات خود را
 میفرمایند آن بدین آیت و البین که بر او واجب است و حق است
اول الله یحبون الله و رسوله خلاصه معنی آنکه
 بدستی آنانکه ایمان آورده اند و ایمان بجهت کرده اند و جاد کرده اند و در راه
 مبارک خدای تعالی گمراه امید دارند رحمت خدای تعالی از رحمت خدای تعالی
 بدانکه رحمت خدای تعالی از اساطیر و سرور دل که اسطوره محضی است و در اساطیر
 و غیره که گویند که کفر بسیاری از اسباب رسیدن بخیر و تحصیل کرده اند
 مشرکانشان گندم از برای کسی که تخم بخیست در زمین بلکه آن در آستانند
 بیدار و آزار در وقت خود آید و اما توقع خیر یک از حساب آنرا

در بیان زینت حسن و زینت قبح

آماده نموده باشد از راه کونیند که غرور و حماقت یافته است و کند کیم
 کسی که شکم او را در زمین شوره دارد که آب نه شده باشد و کند یا شد و اگر خاک
 کسی یعنی از حساب آنرا بکشد که شده یعنی بکشد نموده باشد که بکشد
 باشد او را نمزد آرد و کند مثل اینکه هر امری را با آن کند یا در آن کند
 چون این را در زمین آن دنیا نرود آخرت و دل آدمی حکم زمین را در آن
 چون کشت قطعات چون آنی است که زمین را با آن بر است و کند
 اخلاق نیمه و معاصی کای کند زمین است از خاک و خاکش که در کف
 و کای که در خاک باشد و در قمار است کلام در وقت قمار باشد
 بنده آمرزش است کای را با صاحب ذرع بکشد از زمین را کند و از آن
 آید و در خاک خاک را با کای و کیم آمد کرم و لطف برورد
 داشت باشد و امید کند بخانه بودن در وقت در و دشت باشد و کند
 را می کند و قطعات از او است بکشد هرگاه زمین را از خاک و کس
 رفت و شکم او را و باشد و اطاعت او را و جاری است کس که لطف
 برورد و کار است که او را از سو فایده کار دارد و ایمان در راه عادت
 حفظ نماید این قسم امید است و در عقل و شریعت هر امری را که در وقت
 ظاهر و در دو همه سال خود را در آن است که اندک آنکه در زمین
 شوره کار جهان نمی شسته و کند و در نمودن کند مایه بر و در آن

از حق و غرور کند و صاحب آنرا حق خاندن کیم که شکم لقیق و ایمان
 در زمین آن شکسته یا اینکه بکشد که خانه دل و کس چون بر دایم صفات
 و مستغرق و شتوات که است باشد و از باطن سر است که در کیم
 و مغفرت از خدای تعالی داشته شد و در و غرور یا بدو کس را که است
 معلوم شد که امید داری در جاد و قمار است که آدمی توقع قیومی داشته
 که جمیع آدمی را با یک در دست است که ده باشد و کسری کای فایده
 که آنچه را که از قدرت او است که فضل و کرم خدای تعالی است که لطف
 و رحمت و غایت خود او را از سو فایده و ایمان و از راه شیطانی
 دل او را در جاد و کس محاسن فایده صفت هر دم دانست و است
 آن حاجت است ایستی طبع و حضور است و لطف کای بای بزرگ و عظم
 و قناعت کردن تعلیمای است و اعمال خیر و صفت خیر و کیم
 ضعیف نفس است چنانچه در دست شتافت و در کیم بفرمانده
 مقصد بفرمانده بول و در و کیم و ایمان و کیم و کیم
 فی سائر و قالوا لا یفر و ای القدر تا بفرمانده و کیم و کیم
 خلاصه آنکه است و دشت باز ماندگان از غرای کیم و کیم و ایمان
 و در کس و در کیم و در کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم
 و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم و کیم

در بیان صفات و ایمان

در آن که با فقر خود در فقره مومنان تر می نمودند و در رشتن کلاه از ای
حبیب من رسول برگزیده من صلی الله علیه و آله که آتش و دوزخ گریز است
و سخت تر است از دوزخ و حرارت که بود که می نشستند و می فرمودند
یا ای کونین من الخلق طمعه الله علی قلوبهم فملا بؤسها
یعنی گوشه زنند یا یک بوده باشند یا نه و کونین هر که گرفته شد در این
بر ایشان بر می خیزد و در رشتن مانتان باره مدح حضرت صلی الله علیه و آله
و افعال حضرت رقی الله تعالی عنهم می فرماید بقوله تعالی **یا ای کونین**
انتم کونین و انما انتم و انما انتم و انما انتم و اینها هم
لکن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله که یاد گرفته اند و می فرمودند که ما را ای خود
و جانهای خود آن که در این راه است نیکو نهاد آن که در این راه است کاران
و ضعیفان و غلبه است و اینها است ای خود آن که در این راه است کاران
مزدان کارهای بزرگ خطا که می گویی است ای خود آن که در این راه است کاران
و قطع منافق خود نموده و اینها است ای خود آن که در این راه است کاران
و یکبار این چهار روز خود را بگذرانید و در این راه است کاران
بر نذر دنیا و دنیا داران که تعالی در مقدمه طاعت و طاعت از حال بدین
و در مدح ایشان در کتاب کریم خود که از اینها می فرماید **یا ای کونین**
انتم کونین و انما انتم و انما انتم و انما انتم

در این راه است

راسته خدا را اختیار می کند
عقیده می رسد که تعالی که مقرب می شود
که طاعات کننده اندر رسد به خدای تعالی که ثواب عظیم است
از گروه اندک مسلمانان که غالب شده اند بر کفر و کفر از این طایفه
یعنی حضرت و مددکاری خدای تعالی و خدای تعالی که بر خود قوه
رسیده از اینها می فرماید تعالی حضرت ایشان بقوله تعالی **فمن یؤدبه**
و قد یأود و قالوت و آیه الله و اینها هم
یعنی در این راه است کاران و اینها است ای خود آن که در این راه است کاران
جای خود را حفظ می فرماید خدای تعالی داود در این راه است کاران
خواست بلی صاحب نصف جان قدم در راه طلب نهاد و در صد و یک قصه
نه او را هم جانیست پروای سر نه از شمشیر می رسد و نه از خود می رسد
طلب ندارد کام من بر آید یا جان و در میانان یا جان تن بر آید و گوید
فردن که جان کردم نهادم بهجای طلب پس چون نصف از کمال رسید
آن طلب مقصد علی سر کرد و ایمان حقش که در هر دو ساق مرکب شود بلکه
می خیزد که در چهار وار دست خود بر سر از درون در زد و می باشد و شادی تالار
از غارت برای او حاصل می شود و دنیا و دنیا داران را در این راه است کاران
او بی ایمانند از دوزخ و دنیا و دنیا داران و در خاک نه از شمشیر می رسد
می شود و علامت است و ندان بی می رسد که هر کونین بر پیشانی یکبار

[illegible]

۷۷

فی نهایت است اگر کسی آن را دوست نماید متاد شود و صحت علم یکدیگر هم مرسد
 از این جهت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که علم تقوی هم مرسد و صفت
 علم حکم که کفر غیبا باشد زیرا که ظاهر صفت است که هر کس خشم خود را فرو برد و در جایگاه
 تواضع کند و خدای تعالی در روز قیامت دل او را از هر شک و شکوه پاک سازد و صفت هم
 در صد و انصاف و دست و پای راست از آنکه کسی بدی یا کین داند و در صد و
 متدبیری و کرده ات یا یک بال از راه اگر چه شرعاً نام باشد چون کافایت
 می باشد شش و تبیان بنیان و همچنین از آنها از افعال هر کس یکی در هر آیه است
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر کسی هر روز یک مرتبه بگوید یا
 سرش یک مرتبه در دست زد و در هر یک از آن یک مرتبه بگوید یا سرش یک مرتبه
 پاک بود و بعد از آن از شروع کرد و تلاقی حضرت زین العابدین فرمودند که هر کس
 عوف تر جواب میدهد چون خود بخود فرستاده باشد و این صفت هم که در کتب است
 انجس می نشیند هر کس هر روز در راه است که هرگاه از کسی طمی یا شود و کوفت یا کرد
 اگر چه از هر جهت معذرت خرافی آنها که در راه است یا انکشاف و در آن است
 اگر چه هرگز است که از آن خشم نباشد و خانی هر روز در راه است یا انکشاف و در آن است
 و در هر یک از آن خشم نباشد و خانی هر روز در راه است یا انکشاف و در آن است
 و لا تعاقبوا الیوم و لا تعاقبوا الیوم و لا تعاقبوا الیوم و لا تعاقبوا الیوم
 و لا تعاقبوا الیوم و لا تعاقبوا الیوم و لا تعاقبوا الیوم و لا تعاقبوا الیوم

و اینها
 در کتب است

نماز دشمنی که هر یک از داشته نماز را در طواف مسجد حرام ایستاده و در کعبه
 و یا تمام آن خاسته که اموال قاصدان هم مراعات کند یا بی کند یکدیگر را بر کوفت
 که آن غفلت و متابعت نماید هر روز در کار عذر بر سر کاری که مخالفت نمودن
 با هوای نفس است و یا بی کند بر بدی که مخالفت خدای تعالی است و در هر یک از اینها
 آن است که در زمین حرم در رسد از خدای تعالی بدست که خدای تعالی بخشنده است
 پس اگر کسی گوید که هر کس که حرام نباشد مثل آنکه در مقابل کسی او را ندانند
 یا آنکه گشام دهد و ما صد آن از هر یک از اینها که کافاتی ندارد و هر کس در
 جواب بگوید که بی جوابی و بطلان دای بی بر و دای بی شرم آنهم اگر چه صفت
 از صفات باشد و الا که بگوید خدای تعالی خوار تو را بد و انصاف مرا از تو گشت
 یا آنکه بگوید که من جواب تو را بگویم یا آنکه بگوید یا بطلان دای حق زرا که حق
 از هر دو جهت عالی است و هر کس که در میان حق و حقیقت خدای تعالی و هر
 از این است که زبان را از نیکیت بد و حواله آبرو را از انکشاف و در آن که بعد
 شروع در سخن خود را بگوید این است که هر کس در دست و عصمت از صبط خود
 عاقل مدعی اگر چه باشد که از هر یک از اینها که بگوید یا بطلان دای حق زرا که حق
 حکم و حواله مواضع است و بقرینه کافا گشته و چون فی کمال کفایت کرد
 و هر کس در صد و انصاف خود را بر سر است و خوار در مدح خدای تعالی از هر
 متبادر است هر چه خشنود و هر کس که کفایت کند که هر کس در صد و انصاف خود را

و اینها
 در کتب است

آیات خود روی کس نیز اگر میزدند و میفرمودند **این آیه را بخوان**
الذکر خلاصه است که خدای تعالی در دست خدای تعالی و در دست خدای تعالی
از خلق انوار چشم خدای تعالی **فیض خدای تعالی**
 خلاصه است که در دست خدای تعالی چشم خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 مقام کبریا که در دست خدای تعالی چشم خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 کبریا در دست خدای تعالی چشم خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 با محال خواهند نمود تا خدای تعالی از دست مردم فارغ شود و در دست خدای تعالی
 تا خدای تعالی از دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 که در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 بودن را ندانند و میفرمودند و در دست خدای تعالی
 چنانچه در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 مولای محققان میفرمودند و در دست خدای تعالی
 اگر ام نموده و در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 بعد از صرف عداست آیه در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 بر خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 چگونه رضی شوم که خدای تعالی به خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 فرمودند و در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی

در باب این که در دست خدای تعالی

مذمت بخواهد در دست ده برابر دنیا و کرامت شود و در دست خدای تعالی
 قسم می دهد که خدای تعالی که من بر تو دارم که مطهر است و بخواهی که کرامت
 بر خدای تعالی که من بر تو دارم که مطهر است و بخواهی که کرامت
 بدست مبارک خود علف شیرین دانه در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 میفرمودند و در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 عداست میفرمودند و در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 آسیا فرمودی و در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 و خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 آمد السلام میفرمودند و در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 آورده و در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 که داشت بهر مونس و خوش خلق و کریم الطبع گشت ده و در دست خدای تعالی
 به اشتیاق فرمودی همگان را که با کسر حق بود و در دست خدای تعالی
 انکه بود و در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 مرد است که در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 که در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی
 تواضع صفت با هر کس افتخارات آن مایات بود و در دست خدای تعالی
 خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی که میفرمودند و در دست خدای تعالی

در باب این که در دست خدای تعالی

وہابیہ مذہب کی کتاب

جست بر قوم خود و خواست که همه در تحت حکم او باشد و من در دهر بزرگ
اورا برین معنی که لایق کلام ربانی و کتب توراتی از ذکر آن محتاج است
در مقام دیگر در حکایت فرعون میفرماید **وَلَقَدْ اِصْلَحْنَا مَوْسٰی بَارُوْقَیْ**
بِاٰیٰتِنَا وَاسْلَطْنَا مُعِیْنِیْ عَلٰی فِرْعَوْنَ **وَاللّٰهُ فَاسْتَبْرَا وَاَوْثَقْنَا قُوَامَا عَا**
مِلَاصَةً **مِنْکُمْ** **بِجَهَنَّمَ** **فَاِذَا مَرَّ بِاَرْضِ اٰیٰتِ** **وَبِجَهَنَّمَ** **فَاِذَا مَرَّ بِاَرْضِ**
مَوْسٰی **فَعِیْنِ اَمْرًا** **لِّمَوْسٰی** **عَلٰی** **فِرْعَوْنَ** **فَاِذَا مَرَّ بِاَرْضِ** **مَوْسٰی** **فَعِیْنِ**
میگشت اصحاب خود را با تشو و آمل که نمی بود که هر یک عیان و هر حضرت آدم
بود و مکان تنس و بجزیب و بجزیب بود و در برای و بیست بود که هر
انگشتی در ناخن داشت مانند در غزال پس ای نالی را و مسلم فرمود که اگر که
بقد ریزد و دستیر را که بقد ریزد و بازیر که بقد ریزد و او را که بقد ریزد
عدای نالی که جبار بر او ریزد که بقد ریزد لایق آن بود و در نهایت امن
و علاج بر صفت خود نموده است که بدی آنرا ملاحظه نماید و آنرا که در مع
هند آن که تسلیم و اقیاد است که یک نالی را طاعت و اقیاد و آنرا که در مع
مطالعه نماید و لایق و اخبار که در وجوب اطاعت خدای تعالی و مع آن و صافی
ایشان است بیا خود آورد و خود را خواهی خواهی را طاعت نماید که طاعت
لزمت بدارد و آنرا که بدارد و در که میسر خواهد که غفار را بر سر که در

و هلاک شد چون بود و نصاری که کافر شدند و مال ایشان که غنیمت قبری
 کردن بر مسلمین و مقهور نمودن ایشان و امثال اینها سبب صفت باشد و یکی
 اینست که اینها همه را ملکات غنیمت و دارا و صاحب رسول صلی الله علیه و آله
 فرمودند که غنیمت نبی رو در از غنیمت بر بدی که هر کس می رسد و در صفت
 است و ایضا است از برای کسانی که اطاعت و انقیاد و تبا و تالیفات
 اخبار که در اطاعت و فرمان برداری آن رسیده است بلکه کمال از برای
 تعالی فی حکم که اگر می بیند یا یا ان بن امیة اطعوا الله و اطعوا رسوله و اطعوا
 نبی ای که می بیند یا یا ان در ده که اطاعت عاید می شود و ای که می بیند
 و صاحبان امر از خود را صفت می کنند که نفس خود را می ستایند و آن عبارت
 از اینکه در مقام اثبات کمال و تعالی نفس از خود را بدین آرایش می ستایند
 و چون اظهار می کنند ان الله ربکم و تعالی فی حکم که اگر می بیند یا یا ان بن امیة
 بن کون انفسهم تعالی می بیند یا یا ان بن امیة که می ستایند نفسی خود را
 به پاکیزگی و بی گناهی زیرا که هر کس که خود را ساخت بقصو نقصانی که لازمه ذات
 اوست بر خود دیگران را بر خود برکت بدید و جوی حضرت یوسف علی السلام
 یا غریبه نبوت و صفت می نماید انفس لا اله الا الله و ربنا
 در قسم فی نفسی که نفس خود را بدین نفس می ستاید که است بدی
 که آنکه در جمیع کلام و کارم و عبادت نفسان که لازمه ذات انفس خود را خود

در بیان صفت خود را می بیند

در بیان صفت خود را می بیند

اگر است در نظر مردم مستحق در این صفت که مومنان و مومنان
 فرموده اند که انفسهم تعالی می بیند یا یا ان بن امیة که می ستایند
 نفس خود را و در کلام خود می بیند یا یا ان بن امیة که می ستایند
 در نفسی که می خود را گوید در آن است که گوید که منصف خود را می ستاید و
 صفت می بیند که صفت است و آن عبارت از اینست که در حالت خود
 یا هر یک که نیست و دارد از درج عالیه و شریه و اهل شهرت و صفت
 و امثال اینها و این بر دو صفت اگر چه هر صفت حمایت از اینست و در
 حمایت نمودن آن از حق تجاوز میکند و روح و پسندیده است و در صفات
 فاضله است و از این صفت گویند و الا آنچه را که حمایت نماید از حق و روح
 یا آنکه در حالت نمودن آن از حق تجاوز میکند و در صفات و در کلام
 و آثار و با این صفت کلام خود را می ستاید و تعالی و جبر انفسهم تعالی
 فی قلوبهم انفسهم تعالی می بیند یا یا ان بن امیة که می ستایند
 در ولادت انفسهم تعالی می بیند یا یا ان بن امیة که می ستایند
 از صفت سوال نمودن فرمودند و صفتی که صاحب آن کار است
 این است که انفسهم تعالی می بیند یا یا ان بن امیة که می ستایند
 نظم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که هر کس که در انفس
 انفس تعالی می بیند یا یا ان بن امیة که می ستایند

در بیان صفت خود را می بیند

در بیان صفت خود را می بیند

گمان حق پوشیدن آن و مخوف شدن از امر و باطنی است
 یا همین طبع و سگی در آن است که ناشناخته یک باشد در روز صفات و در وقت
 در ضمن آن صفات خیره بسیار است چون بی بی طریف در حکم بیان گمان
 شهادت و شهادت یا حق دادن و تعهد قبول هر باطل را کردن و گداز
 نمودن و غیر اینها و با آنکه هر یک از اینها ظاهر است و باطنی است
 و تبار میفرماید **وَلَا تَجْعَلُوا لِلْغَنِيِّ شَهَادَةً وَفِي طَبَقِهِ حَلَاةٌ** که
 گمان شهادت نکنید که یکی گمان شهادت نماید قلب و معیت کار است
 و در مقام دیگر میفرماید **الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ النَّاسَ يَتَّبِعُونَ النَّاسَ مِنْ الْغَنِيِّ**
يَتَّبِعُونَ النَّاسَ يَتَّبِعُونَ النَّاسَ يَتَّبِعُونَ النَّاسَ يَتَّبِعُونَ النَّاسَ
وَلَا تَجْعَلُوا لِلْغَنِيِّ شَهَادَةً وَفِي طَبَقِهِ حَلَاةٌ که
 خلاصه میفرماید که در تکیه آنانی که می پویند آنچه فرموده خدا تعالی در کتاب و
 بدل میکنند بآنهایی که آن کرده بخورند در کرم آنان که آنست و سخن میکند
 خدای تعالی ایشان را در روز قیامت و پاک نمی سازد ایشان را و ایشان است
 خدای در دنیا که خدا تعالی چنان است و در حق است و آن صفات
 کمالیه و صاحب آن در دنیا و آخرت عزیز و کرم و محترم و در روز قیامت
 محبوب و مغرور است قال البزارک و قال فی حکم کتبه الله عز وجل **يَتَّبِعُونَ النَّاسَ**
يَتَّبِعُونَ النَّاسَ يَتَّبِعُونَ النَّاسَ يَتَّبِعُونَ النَّاسَ

و در میان
 و در میان

او الوالدین و ما قرینان او فقیرا فاما البیة فی ما قلنا
 تحقیق بود که آن تعهد و آنچه فرموده خدا تعالی **يَتَّبِعُونَ النَّاسَ**
 خلاصه میفرماید که ای کسانی که ایمان آورده اید باشد کار که اوان بعد است
 که ایمان بر خدای تعالی را اگر چه باشد که ای هر خود ایمان بیدر و ما در روز قیامت
 اگر باشند آنها و اگر چه محاج غیر که اخراج کند خدای او و اخراج کند
 از بین شهادت و اگر چه غیر است و رحم نماید بر او و در روز قیامت
 مبارک و تعالی را در روز قیامت بزرگوار و در آن روز که شهادت کند
 ایشان مصلحت نیست بدان حکم فرمودی و در میان شهادت و غیر اینها
 میفرماید که در حق اگر چه بماند زبان بی خود را از کلامی راست یا اینکه
 کند از ادای شهادت گمان آن باشد مدتی خدای تعالی آنچه میکند از دل
 و عدل است پس شما را ایمان بکافات خواهد داد از حضرت تبرک است
 عام نعمان صلی الله علیه و آله و سلم که در وقت ایمان نبوده گدازند و در وقت
 حضرت صادق علیه السلام در راه خدای تعالی در حال که تشریف انصاف و آن روز
 و سلام نمودن از حضرت امیر المومنین صلوات الله و آله علیه و آله و سلم که در
 انصاف بیدار است و حق گوید خدای تعالی را و میفرماید که در روز قیامت
 حدیث شریف کافی است که کسی که بگوید تعهدات و جلال فاسد
 چشم از رخ می پویند صفت بیستم و بیست و یک و آنرا است از حال کلامی

و در میان

خلاصه مقدمات که در آن بحث دلای اثباتی بر آن
دلایلهای ثمار است مانند سنگ است در تنگی و در تنگی و در تنگی از
روی غلبه پس در میان بحث دلای اثباتی میفرمایند بدین معنی که بعضی از سنگها
آن سنگ است که میسازد پس در آن آید و آن آب خود در تنگی می آید که
خود آید از بندگی و تنگی در زمین از تنگی می آید و دلایلهای ثمار
نمیشود و که در آن نمی آید پس دلایلهای ثمار سنگها را میگویند
خدای تعالی بخیر از آنکه میسازد و که آن ثمار از ادب الیم گرفتار خواهد بود
و خدا این معجزه را در آن جرات از رحم دلالت بر او را در حدیث
قرسیه مرتب کرد و در آنجا را بخت اجازت بسیار در حدیث آن و در آن
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی فرمود که اگر از

هر بانی از بنده کان من الطیبه و در دنیا و اشیای زنده کافی که بدست
مدرست خود را در ایشان فرموده و او را در این کتاب که در مدح
موسس فرموده است **علی اعظم** علیه السلام که در حق او عظمت در دنیا
شما نذر کار و در جهان میان خود ایشان چنین است و در شرافت
که اوصاف خاص خود در حق این و در این است و صفات خود در حق
که خود را بخوبی خود نموده و کمال الهی که در حق او عظمت و در دنیا
و در این است **نیر** خلاصه این که در این کتاب که در حق او عظمت
در دنیا و در این است که در حق او عظمت و در دنیا
که در این است که در حق او عظمت و در دنیا
خود را از اعمال که در حق او عظمت و در دنیا
تا آنکه این است که در حق او عظمت و در دنیا
است که در حق او عظمت و در دنیا
چهارم در بیان رد این صفات که در حق او عظمت و در دنیا
و صفات طریقه که در حق او عظمت و در دنیا
که در حق او عظمت و در دنیا
بی قره است و در حق او عظمت و در دنیا

تغیر حاصل ہو گیا ہے
تغیر بقیہ ہے

مطلب اول بیان
شیب

و معصوم و آئین شده و ما در این مقام باید چون صف دان را که ضعیف
است بگویم بعد از آن بشرح صفاتی که در ضمن اینها مذکور می گردد این مقام
و مطلب مطلب اول در بیان بدست شرافت که طرف فراخ و شریف است
و انصاف است از آنکه تفاوت است که قوه شهویه خود را در سرخر که مل تکیست
از شهوت شک و فرج و در من نال فاجه و در وقت مثال اینها تفسیری از تلبای
تخصیص داده اند زیرا که بدست شهوت در شک و فرج که در جمیع احوال و احوال
اول انبساط زیرا که جامع تر است از بری جمیع روایی که در حکمت است
اما چون اکثر در مقام بیان گفته اند معنی دوم نموده اند ضمیر ترا بر این مقام
بگویم شک است که این صفت را عظم ترین بدست شرافت از برای خردم در شهوت
در شک که اگر در شک و فرج خود محفوظ ماند از وضع بدیهه محفوظ ماند از وضع بدیهه
و خود را که در جمیع احوال شریف و انصاف بدست شهوت که در شک و فرج که در شک
از شکست باشد کافی است که در شک و فرج که در شک و فرج که در شک و فرج که در شک
زین شهادت در قضا علی که شرافت که در شک و فرج که در شک و فرج که در شک و فرج
عنان علی بنیاد علیه السلام به سر خود فرمود ای فرزندی چون معصوم و معصوم
مگر نخواهد حکمت و دانائی لال شود و اعضا و اعضاء در عبادت و عبادت
و بگویم که شهوت باشد در جمیع احوال شریف و انصاف بدست شهوت که در شک و فرج
که کارهای بدست بواسطه آن مکتوب و معصوم و معصوم شود تا اینکه کارهای

که قوه شهویه جان فله ملکه که خوف خدا و تعالی را از دل اندر مسکنه و در سر
بار کتاب تو خوش و امید دارد و خیران دنیا و آخرت که در جمیع احوال
نموده با الله من ذالک ذالک و ملکه ملکه ملکه ملکه ملکه ملکه ملکه ملکه ملکه
در در عصر معصوم و معصوم و معصوم و معصوم و معصوم و معصوم و معصوم و معصوم
اشهره اول قوه یقین و ایمان خلاصه ترین که بعد از
ذکر بغیر از و صالحان و صالحان خداوند تعالی را حال فخر و شرف
که پس در رسید بعد از بغیر از و صالحان و صالحان خداوند تعالی را حال فخر و شرف
نماز و پروری که در دوازده ماهی غیبت فی راس پرود باشد که بر سر کمرای
کمرای قیام خود و برای اعلی دریا کاری خود در شک و فرج که در شک و فرج که در شک
آتش آن تر و غضب آن سخت است فی عازان و صاحبان که در شک و فرج که در شک
بار آینه سرمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شک و فرج که در شک و فرج که در شک
شکم و فرج خود محفوظ ماند و جمع بدیهه محفوظ ماند و است محرم اما که در شک
افراط در این شهادت بعد از ذکر معاصد و یاد آور معاصد آن این است
قوه شهویه در هر یک ضعیف که در آخر که از یک باعث میمان شهوت شود
و آن حال معصوم و نگاه نمودن شرافت که در شک و فرج که در شک و فرج که در شک
کردن با ایشانت در این چهار تیر بعد کردن شرافت که در شک و فرج که در شک و فرج
هدای تعالی در کلام که در شک و فرج که در شک و فرج که در شک و فرج که در شک و فرج



خلاصه سخن گویای حشمت و جلال و کرمه
 مویین را که خشم نای خود را موشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 که نظر کردن بر زهر آلوده بر کس حکمت خوف از خدائی خود را از آن
 نگاه دارد و خطای خدائی او را ایمانی که ملاوت او را در خود باید
 ایستادن گفت نظر کردن بجان قدیم من است که مرا در احاطه کرمه
 نمودن باعث ایمان شهودت بود از آنکه صاحب شهودت مرا فرمود
 نظر کردن بر یک از مرد و زنی که می فراموشند و جان را بجان
 من بگذرانند و حال ضرورت و تنگی مرا فرمود و بگویند که این
 امر اگر چه از درد است شهودت باشد و از آنکه بزرگان من بجا آورده
 می فرمودند از این که بر روی من بران پس کسی که در صدد محاطت ایمان
 خود باشد از آنچه ذکر شد از دست بخواهد در میان خود است که در نظر
 قوه متوهمه است و این را ترس از خدائی کردن در خوف بجهت رسیدن به
 لایزال شهودت بگوید که بجز تو قطع فعل قطع عیان شود پس کسی در این است
 که آن در شرف نیست ندانم و دانسته است زیرا که معرفت بر او کار
 رسمی در عبادت امر کار که حاصل دفع رده بود و شرف نیست من و
 پس گاهی کردن در رسانیدن غذا که قوراحی نطق نماید و گوشت را از
 نمودن سعادت باز ندارد و لا محاله سخن اهل کفایتی در قوه شهودت از قوراحی

در این صفت جویبار است

بسیار محروم کند زیرا که خدائی او را در قوه شهودت از قوراحی
 پس قوراحی را می باید و وجود سیدی نوع انسان ای باشد پس کسی که
 محل کرد و ترک کما حق الله بین قوه را ضایع نمود است و مرگ فرموده
 خدائی او را نموده است کما قال الله ربک و خدائی فی محکم کما لا یدریم و
 انما می نلیم و انما یدریم و انما یلیم و انما یلیم و انما یلیم و انما یلیم
 و خلاف اراده خدائی او را کرده است که بقای نوع انسان باشد و صحت
 فواید بقا و نسل محروم شده است که ای را بسیار شدیدی است که ای را
 که بقا را از آن می آید و او را در میان خود می باید که در هر یک
 تا آنکه از آن می آید و او را در میان خود می باید که در هر یک
 مرگ و صحت بقا و نسل اطفال صغیر که فلان را در میان خود می باید که در هر یک
 دیوی و مردی که در حلقه نما می نشست خود را بر سر آتش و شرف
 شهودت و فارغ شدن از بدترین اهل کفایتی عاقل و منطوق و شرف
 زجایه شرف و اسباب رنده کافی که از آنست حال آنها را از آنچه که از
 کحل علم و عمل یاد دارد و از آنکه است که حضرت سید اهدای عالم است
 فرمودند که یاد مرگ را در هر روزی یاد سازد که امانت یاد سازد
 آخرت سازد و بانی ذکر و دلی است که علم بقیل بن خویسان بر بارش
 کند و در پیش پادشاه بروی نوبت بزرگ بردست چواری می آید

اخروی و آرزو است در طاعت خوش کوار و ملائمت نیکو و ناز از یک شکر در
 راه و در دنیا می بسیار و غیر آن و معاشرت کردن در میان یکدیگر و
 و جاه و منازل و مباحث نزدن عزت و جاه بسیار و فرزندان و بندگان
 با رغبت که بزرگترین شکر است و در دنیا که در دست زد و تیر و بد و راست
 و نیک و ظلمت و ترا و نیک و در دست آورد و در راه عاریت شک کردن
 از اوقات و رضای همای و پس بی او را بعد از بزرگترین و بزرگترین و بزرگترین
 کرد و در دنیا که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 خدای تعالی را که عمر خود را در طلب دنیا کند و از حق تعالی را که در دست
 و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 مرد و زنان خدای تعالی را که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 اکابر و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 لهو و شیطانی و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 پس در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 مبدل کرد و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 تا بود و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 بود و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

بیکه در دنیا که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 نیکو و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 ای را که در دنیا که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 آنست که در دنیا که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 این است که در دنیا که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 جلوه میدهد و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 شود و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 مطمئن است که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 قال الله تبارک و تعالی انما اولی الامر و اولی الامر و اولی الامر و اولی الامر
 و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 تر و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 اگر است و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

رسیده اید و دست تر زنده نماز خدای تعالی و پیغمبر و دو جاهد نمودن در
راه او سبحانه تعالی است پس اظهار بریدن است که بار خدای تعالی بخیر خود را
و خدای تعالی هدایت کند که در به کار آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که اگر دنیا بگذرد و در خدای تعالی قهر و است کا فر از آن شربت آبی
ندادی فرمود که هر کس صبح کند و تیر فکری و منظر دنیا باشد چنانچه تعالی او را
بهر خصلت که قرار نماید هم عیال هر کار را بگذرد و کفری که هر کار را و کار
کرد و چنانچه که هرگز نیاید زنده آورد و نامی که هرگز آفریده نشده است
که قرار آن دنیا را هرگز ندیده که آرزو داشت آن هر که گاهی آید باقی ایست
ایشان عالم شود یا روزی که قاری بگردانان باشد درستان بنوا را اگر
چنانچه بگفت که قرار آن دنیا را هر لحظه عدت اگر چنانچه قرار آن حاجت در
نیش است اختیار هر ساعت صد حاجت قیامت و در هر لحظه خیر است که
فرمودند که عجب و در آنجا که فی کفایت باقی باید آید اگر کسی روز
برای خایه فانی عمر کند دایمی صبح داخل شود دنیا فکر او باشد
و گمان او بخشی است مولای من از هر صواب است و سوره
عرض کرد دنیا را نصف بفرموده و نصف کفایت از آن که هر کس که
صبح در آن است باشد این است و اگر چنانچه بپار باشد شایان آنجا جان
در آن مردن و آفتاب لا محذور خلافتش را حاجت و هر شری در آن

مانند ایت که ظاهرش نرم و پائینش نه است در بعضی از مواضع است
که وقت از هر قدر دیر بود که هستی دنیا قهر را که در کمال است و او را
ذکر و محبت را میکند پس عمر خود را در باب گذشتن را بدارد که توان قدر
فر و او پس فرمود که زیاده که کافی پیش از تو بیاک شد بهیچ جهت
دیدند و در خود را باز و که زانیند ناگاه امر خود را عالم در رسد و ایت را
در تر غفلت جوایده دید پس بیا را از کافای الدان بطلست که گوید و در
حضرت امام حسن باطن حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و آله علیه فرمود
که دنیا مانند آب حیات است هر قدر تشنه بودی و خوردی و آید و ترغیب و ایت که
او را بکشد و اما آن قدر که بکشد بقاء حیوة و معاش را در حیطه امر خود است
از احمال صالحة و عبادت محلی که در احادیث بیان تصریح شده است که
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عبادت مقدار جز است و افضل از
همه آنها طلب روزی حلال است و در آن حضرت فرمود که طاعت کسی که
کمر بر مردن نهاده و ثقل خود را بر دگر آن بگذارد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که کسی که در کسب و تحصیل روزی حلال مشغول است که در هر روز عالم
جهاد نموده باشد شخصی یا حضرت عمر بن عبدالمطلب علیه السلام و در وقت و ایت
که دنیا را بپار و فرمودند چنانچه که در غرض کردیم و ایت خود و در هر روز
مستغنی شویم و صلوات بر حاتم کم و در راه خدای تعالی بصدق کنیم و حج و عمره کاریم

و فقر و کمالات که آن گسست که دنیا را دوست برداشته از برای فقر و کمالات
 به آنکه سر او را فقیر آمنت که فقر و تنگدستی خود را در دنیا نشاند و اگر چه که در آن
 که آیتی داشته باشد مثل که امیر خجاست باشد در برای کسی که حجاب سکه اگر بی آنکه
 دردی مرسد اما از آن اضی و خوشنود است زیرا که از آن رخنه ای بیاید
 از آنکه آن است و در خاک و در باطن که در خدای تعالی است و در توق
 و اعتماد و برورد کار عالم باشد و جهان بداند که خدای تعالی فرموده در
 با و میرساند و هر چه با و میرسد مانع باشد و در با و فی و آنکه هر چه با و بخت قطع
 از خلق نموده باشد و ایضا فی آنچه در دست می کنند و در فقر خود را نشان
در آنکه حضرت امیر المؤمنین حضرت جعفر طهارت است و ملا علی قزوینی
 طهارت فرمود که ملا علی قزوینی در میان صلوات الله و ملا علی قزوینی
 رسیدند که بهترین اعمال چیست گفت بند را بخار و فقر آنکه خوشنود می هر آنکه ای
 آنکه در صلوات الله و ملا علی قزوینی بهترین را و بکر فقرات را و آنکه در توق
 و اعتماد و کمالی کلام الملک ملوک کلام صلوات الله و ملا علی قزوینی
 که ملا علی قزوینی فرمود که در فقر و تنگدستی خود را در خدای تعالی انفاق نماید و در
 فقر و تنگدستی خود را در اطراف فارغ شده بود و بعد از آنکه فقر و تنگدستی خود را
نماز می خواند نماز می خواند نماز می خواند نماز می خواند
 بفرموده کار اگر گشته ام چنانکه می بینی در منتهی چنانکه می بینی

در آنکه

در آنکه من می بینی کسی که می بینی هر چه که در دنیا می بینی و در دنیا
 که در دنیا دارد که بدن او را دوست ندارد و فقر و تنگدستی خود را نشان
 به هم در آن خود را آنهارا نداده و در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 جای خود را در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 دیدم و در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 گرفتار و در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 اما ای ما که منور از نور الهی بودیم و در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 قبول نمودم و در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 می بیند که از نزد حضرت موسی علی غایت علیه السلام که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 اظهار کن عرض کرد الهی چرا در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 که من با و در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 آنهارا من سبب شادی بر من صفت بهم اندر دادم و در دنیا که در دنیا که در دنیا
 و آنهارا من جمع نمودن و در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 شجب و دیانت و در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 با طهارت قال الله تبارک و تعالی و من فی فقر و تنگدستی خود را
اذا تممتم الصلوة فقل لا اله الا الله و الله اعلم
 خلاصه حضرت که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا

در آنکه

و تازه کی و خبر دئی و فرج بخت دی و پاداش و پادار از خبر بگرزد
 بوستانها که مملو باشد از اثمار و سایر لطیفه و شیرینی که در آن خورد و جامه
 از بیم بخت پوشند در حالتی که گمب زده کان باشد در آن بهر شیئی
 از آنسته طلا و نقره و انواع جواهر نهند در آن که ما و نه سوار و یاد آن
 ایثار بهیستی خبر در بخت اول که نزدیک باشد برایشان مایه های چون
 آن و دام کرده شود و میوه آن بی مسان بود و چنان که و دانسته شود
 برایشان جام های خور و چستنه دار که از نقره باشد و جام های نرگبند
 که باشد مایه بکینه با در صفا و لطافت آن وانی از ظرف از نقره مملو و شیشه
 باشد لکن بجهت صفائی که دارد و مایه مملو باشد در لطافت آن و در او
 از خارج آن توان دید هر کس را و او را و صلا و عاقل و صند که بدان آرا
 گرفته در ظرف زیاده و نقصان باشد و آسانمید و شوند در آن بهر شیئی
 که باشد آتش آن از بخیر شیئی شراب یا نرگبند که بسیار طراوت
 و بوی بخیر و صفاست و چستنه دیگر که نامیده شده است سیل یعنی پاکیزه
 رود و طواف که در آن ایثار و صفا می توان دید و حال طواف است
 که ستر دارد و در چون فی ایثار و صفا می توان دید و چستنه کی چره ای که
 شاعر چون مرور یافت زده شده از صدف یعنی زرد تاز و نور
 و چون نظر در بخت بهیستی می نماید که در وصف بکند و علی زرد که زرد

در راه نیاید در بخت است که بخت کرد و در بخت است و چون نظر بکند خود
 از روز سال ماه بپند و تو بهر آن با در وصف طواف کنند برایشان و حالتی که
 در برایشان باشد جامه با در لطافت از که نرگ و در بخت آن باشد جامه
 دیبای حکم باشد که نرگدایر و دیبا استر حالت آن باشد و پیراه و در است که نرگ
 شوند بخت و بختی از نقره و مایه مایه مایه در در کار شریفی که از نقره
 و در جامه پال کده از نقره جامه و سایر صفات زنده با در بخت است
 یکی که نرگ که جامه حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که در آن در مورد کورست
 و چهار چوبی دیگر از صفات که است و نیز در بخت و صفات آن در مورد
 مذکور است و در چستنه از این خستنه است و در چستنه از اصحاب پس در جامه
 چستنه در مورد الرحمن مذکور است و شراب حق در برابر است و چستنه از بخت
 و این در مورد مطلقین مذکور است و چستنه از این مصلح اسلام علیه السلام
 که کافر در بخت است که از اسبیل می خوانند و شراب با طهر و زرا شاد و احباب
 از مخالف و موافق است که می گویند از این مصلح صلوات الله و آله علیه است
مفهوم که سبب بر دل این است که است که در حضرت لایم حضرت
 لایم صلوات الله و آله علیه است و چستنه از این مصلح صلوات الله و آله
 با جمیع اصحاب بیاد است آن و نرگ دیده و در شرف برود و علی
 حضرت چستنه است آن و در مورد بوستان لایم اتفاقا در حال ایثار بسیار

چشم مار گسترش فرشته بود چون از مار فارغ شد خدای تعالی خوانی از پشت کتبه
 انحراف فرستاد که در آن کاسه بود در آن گوشت و تریه گریه و در آنی بهتر از
 بوی تنگ از این مایع بود پس آن خدای آن خوانی از حضرت شال آورد
 فرمودند ای فاطمه این را از کجا آوردی عرض کرد خدای تعالی سر را خواهم
 روزی میرسد بحیاب فرمودند که هر شش روز دنیا بر تمام اهل بیت خود بپاشد
 و بشیرت بر تمام عجمان را در بر من است از آن پس فرمودند تا هفت روز تمام نمی شد
 حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر کسی در این روز
 حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه از راه هر روز فرموده است
 آن را از خود بگذرد و هفت چهارم از دنیا بگذرد و شهادت و شهادت
 نوبت و شهادت مال اموال مردم این روز از او محبت است حضرت رسول
 فرمودند که دنیا در طبع کرمی که در حق حاضر است حضرت امیر المومنین علیه السلام
 فرمودند که هر کس در این طبع کرمی بماند و بپسارد نوی آن هر کس که بخواهی نظاره
 بشیرت نگاه کن بهر که بخواهی امیر و بزرگ او با نخی شش کوزه اخبار و از
 در دست طبع محمد و بنیاست و هفت روز در دست آن طایفه است
 هر که در این طایفه دارد و در روز و در دست او است هر طایفه ای خواهد
 او در دستش را عطا و بخشد ای طایفه زیرا که اگر عطا داد خدای تعالی بخواهد
 نودی طبع هر از او شدی و خود این طایفه است که هر کس در دست

در این روز است

وینی

و حق در شیر شکست بد خانه منبری گفت تسبیح که مالی در راه اندازد
 نموده که بدو پنهانی می بیند در چشم خواهد گفت من تذکره را بگردانم
 تو که نشستی در این گفت که حق می بینم که در گاه خردم گیر که نشسته بد خانه
 تو که دهم این گفت و روانه شد خواهرش را رسید از دنیا ای روانه شد
 هر قدر می کرد که هر طایفه ای در حق خود در کردانی کی از در که آن کی ای
 که که لان درش را بر سلطانیت و در طبع دنیا ای از هر دست و آن طایفه
 فضایی است که باعث حرب و بدو در کار عالم شود زیرا که هر کس قطع طبع
 غیر خدای تعالی کرد خداوند عالم او را دست میدارد و بحیثیت که در عالم کرم خود
میرانید انیس الیکاف عبده تعزلات خدای تعالی کافی که
 بنده خود و شش و خفا می عبارت از این هر چه باشد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 فرمودند که هر کس مال را مال او باشد که عبادی بنامش باشد که
 صفت بجهت از آن عبارت از مال کمبودن در جای که باید بفرمود
 و خداوند انچه را باید داد و آن طرف لطفت و افراط آن طرف است که
 عبارت از عجز کردن و انچه را که باید فرج کرد و دلش در طرف هر دو خط
 آنرا که جود و سخا باشد پسندیده و محمود است قال الیبار که خدای تعالی در محکم الکرم
 و در این روز بخوان تا ایتم بدو فیض شود و هر کس که بخواند
مسیح و قو ان لا یجاءو یوم یقیه خداوند است که جان کند

در این روز است

در این روز است

برای اطلاع

[illegible]

و بیان منتهی قطع

غیرضای خدا تعالی مصدق می باشد باشد ثمر منوط بر غرضی از اعدا
 قنوی نباشد از جانب رب العزت با نشان چنانست که گمان شما
 آفریده باشد عمل را از سر کبریا بر آید چنانست که امر بهمانی و عبادت
 و شیع خواره و عزت نامصفت و افعال ایستاده است **مستقیم**
 رحم نمودن سبب آن با عفو و بخشاخت و اجماع علماء از حدیث است
 و گمان کبریا است و روحیات حضرت پلاهای دنیا است از احکام است
 و تجربات شده است که قطع در عبادت فقر و رستنی و گاهی غیر مکرر
 این است که هر حال داده که در آن اتفاق افتاد و در حقان باشد که بانی بزرگ
 که در دین مکی فقر و فاقه بسیار در آن زمان فی سلسله ایان از جماعت
 زنده کافی نشان بر رسیده و در حدیث صحیح است که از کلام خداوند که می آید
 و الله یغنی عنکم الله من بعد شیء و یقطعون الله من
یؤصد و یفیدون فی انوار الله لهم اللقمة و لهم نوره
 خلاصه آنکه که عهده خدای تعالی را میسر کند بعد از یونزد کردن آن قطع کند
 آنچه را که خدا تعالی امر و عمل آن نموده است که جمیع شده و در حدیث است
 که اگر بر ارادت است که میری عاقبت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که
 دشمن بر اعمال نبوی خدا تعالی شرکت نموده آن قطع رحم فرمود و قطع کن
 رحم خود را هر چند او را قطع کند فرموده که خدا تعالی می فرمود پس هر چه در حدیث است

و بیان منتهی قطع

و این رحمت اسم او را از اسم خود مستحق نموده ام هر که صلی او را بجا آورد
 منعم صله او را بجا می آورم و هر که او را قطع نماید منعم او را قطع میکنم و منعم
 قطع رحمت من است آن که صله رحمت باجماع جمیع علماء واجب است
 و سنت آن تا بدو است و در حدیث طایف و اقرب قرائت قال الله
 باریک و تعالی فی محکم که ای کریم فاعبد الله و لا تشرب کواکبه شیئا و بالوا
خسنا و بدی تقر فی خلاصه من که مده کی که صلی علی را هر چه
 شریک و انما بعد از آن رسیده و نسبت پیدا و در حدیث آن است
 بجا آورید و نیز در مقام دیگر میفرماید **و العوالمه العزیزه یصلون الله**
 غیر سر هر چه در خدا تعالی که از حقوق او و از حقوق له عام در مقام سوال
 بارده شده و امید شد و در مقام حال موثرین و بدیع و تبارک و تعالی
و الذین یصلون الله تا امر است به این سر و شوق تم و بخافون شود
 خلاصه آنکه که موثرین آنجا که کافی هستند که می پرورند تا چه از فرموده است
 خدا تعالی بآن که به یونزد بآن از صله له عام و موالات و ایمان جمیع
 انبیاء است و مراعات حقوق الله و حقوق الناس میفرماید از برادر کار خود
 و خوف دارند از عجز است بر محال نفس خود و دیگر فعل را که می ایشان
 نمایند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که وصیت میکنم حاضر و غایب
 امت خود را و آن کسانی که در پشت پدران در جمیع دارند هستند یا در

محمّدی بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام صلوات الله علیه عرض نمود که پدر یاری
دارم که بر عهده خدمت حضرت خرمیوند که با ایشان کوفتی کنی همچو یک مادر
دادار که در میان مادر کوفتی میکنی فرمود بهیچ صورت کلام خود را در عالم
تبارک و تعالی بی محکم گماهی که هم و دشمنان انسان بوالدیّه حلیّه آید و منّا
علی و حسن و فضایل بی غایتی آن شکر کنی و تولّد یک انی امیض و
ان غاید یک غی از شکر بی غایتی یک غلم و استعما و ضاحیه و
فی الله تبارک و تعالی آرا بخار و امار مستغفا و شود و کفر
که هیچیک که رضای پدری اعظم و مائیدجات از قبول رد و قیامت محبت
عده و مائید که طول عمر جمعیت احوال فاسد نام امرش است در دار دنیا
ما که نمیکنند که بیدر مادر دشمنان و نهان حق از این حقیقتها و تعالی بگویند
صی که کان بزار جانت پروردگار حق میباید است که از اخراج و از کونند
قال الله تبارک و تعالی بی محکم گماهی و عید است و لا شکر لوالیه شیا و با الولیه
اجبنا و بندای القربی و الیامی و ملک بکنج و الی و ذی القربی و
الجار الجنب و الصاحب الجنب و این تسبیح و نام ملک انیا که هم
لا یحب من کان محمدا فخرنا خلاصه آنکه هر سید از خدا تعالی چهره را
او تر یک سید و پیر و مادر خود کوفتی نماید و کوفتی نماید صاحبان و
دشمنان و بخاره کان و یک کای چش و یک کای کای و مادر و حق

روان‌شناسی

5

[illegible]

دریان نیکو

و نه صفت پرده پنهانی هم اعلمت فضل آن شمار است و وصف آن
پردن را خیر تمام است پس اگر در صفت آن که در صفت فلان در حدیثی است
یکی از آنها پروردگار عالم ستار العیون صاحب سحر و سحر و سحر و سحر
فرمود که پرده پوشیده و عیب نمایان ما ای که فرای قالی پوشیده و عیب
در دنیا را آفرید و سر خود را در سجده فرو بردی و بر آتش آید و بر آتش خود
بر آید و بر آتش آید که در صفت شود در هر کس که آتش آید که آتش آید
و خود محمد صفت و صفت خود را از آتش آید که در صفت خود را از آتش
و صاحب آن در دوا و اهل عقد صفت و صفت که این سحر است که فرای قالی
در دست نصیر می ماند و اذ اباحه **خبر من المؤمن الخوف** از آتش
حلا صفت است که چون که آتش را از آتش آید که در صفت خود را از آتش
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که علی که در میان دو نفر که در میان
آن دو نفر است و از دست که از جمله ایشان است که سر بر آید و خود را
دشمن کند که در صفت خود را از آتش آید که در صفت خود را از آتش
که عودت خود را از آتش آید که در صفت خود را از آتش آید که در صفت خود را از آتش
فرمود در آتش آید که در صفت خود را از آتش آید که در صفت خود را از آتش
افعال مجزیه و شیخ قوت نفس است که در صفت خود را از آتش آید که در صفت خود را از آتش
گفت باز پوشیده **محمد غنا** که از داری و در صفت خود را از آتش آید که در صفت خود را از آتش

سید محمد نازکی

شیانہ نمائندگی کے واسطے

مصحف جامع

گناه اشتغال دیگری امر خود را پنهان کردن آشکارا کردن غایب کردن
 آن را ضعف نفس و سستی عقل است که امر را در دو حال بیرون کشد یا کاشف از
 دولت و معاد است یا اینکه مخبر از کتب و معاد است و هر دو گمان است
 چه اگر در قدرت اظهار آن موجب رها دانی عداوت دشمنان حسد نیای آن
 و موقع زیاده طلب و همتان شود و اگر چنانچه از قول و دست بردار
 با عیب دشمنان و ندوه درستان و حقت در نظر ظاهر نیایان بیکرود
 از آن جهت است که خداوند کریم در مقام ارشاد و توبیخ میفرماید یا ایها الذین
 آمنوا لا تعذوا بظلماتهم بینکم و انکم لایا لولکم خیال و قد و انتم هلاک فیما
 ای که یکدیگر ایمان آورده اند یکدیگر را را غیبه خود و ثانی آن که بی گناهان را
 و دست میزدند و سرخ شمارا و قیامت که افشای را تا عتق نماید
 از آن جهت منع شدید و افشای را از در دست کسی و خود را با دست و پا
 کند از در ویرا که هر چه را در دست است و از خود با و هر چه نتوانی کند
 با و را باری بود و زیار را از دست کشی زیرا که هرگاه تو شومنی را خود را بکار
 دیگری چگونه را از تو را بکار میدارد و مصیبت اگر چه بکسی را لازم ضرور
 و در کار است لکن بکلی طبع و الایثار را پیشیدن اسرار از شر الظلمت
 جهان فانی است و از افعال و احوال کثرت است چه آثار از دشمنان
 و عیان بسیارند و اگر چنانچه بر کس و ضمیر و راه مطلع شوند در صد و تدارک

بر آید و ترس از دست که انسانی در دست سلطان و محرومان از دست اسرار و
 زیرا که محرومان و محروم است قیامت که محروم است و دست و دست و دست
 تمامی و سخن و خبر است که خبر و خبر است یا از یا از یا از یا از یا از یا از
 قطع برین صفتها می خیزد است هر که در دایره صفت است از این است که
 از کلام برود و کار عالم جان مستغفار شود و هر که برین صفتی و لد الزمان قال الله
 تبارک و تعالی فی محکم کتابکم و لا یطیع من عدا فمبین تمام است
 بنشینیم شروع بخبر نموده ایم **عقد بیست و نهم** ذالک بنیم
 خلاصه خبر است که فرمان برای حبس می نمودند و خود در بیخ و در دست
 که خبر است در رای می پذیرد اما که بکند در و علوی خبر است در نظر جهان
 عیب کننده و حجت جهان روند و سخن می گویند و از در و در و در
 قبیال مال خود را از جهان باز دارند و در سایه خبر خود در خبر که در و در و در
 بسیار گناه کار و زنا کار و درشتی و سختی و در دست این عیب را حرام کرده
 که بدو معلوم بود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله می پرسید که عیب را و کجا
 بهشت را اهل فرمود و فرمود با و که سخن می گویند عیب که در عبادت و عیب
 و اهل می شود صدای عالی فرمود و عزت و طاعت و عیب که ماوی می شود و در تو
 بهشت کرده عداوت که می شود و هر که شنیده از آن سخن می گویند و در
 و سکر پادشاه ظاهر و محض و کسی که قطع رحم نموده باشد و انکه با عیب عالی

در این صفت
 در این صفت

عمدی کند و آن دعا کند آرد و در آن روز حضرت موسی علی بنی السلام
 در بنی اسرائیل حشک سالی اتفاق افتاد و فطی شد و حضرت موسی بن دونه غای
 بادی چون رفت از اجابت ظاهر شد کلمه الله در ایاب مناجات نمود
 و حی رسد که در میان شما سخن می است هر چند نو را و دعای شما را استجابت کنم
 پس بنی ای جان برادر که صاحب صفت هر قدر از حق تعالی داری و در آن
 تکریم نو را در است و در نفس حضرت کلمه می کند صدقه از دم قلب و نمودن
 میان مردمانت و آن نعم از هر صبی است عیاف و دیدن سخن می شنود
 صاحب صفت در تمام صفت با عدلی الی بر آمده زیرا که صاحب خرد و زرد
 عدلی الی مطلوب برادر از اصلاح و الف و کلامی بران می باشد و از هر صفت
 که ف و مکنه در تمام خلاف و صافی و بر تعالی برادر و بر این سخن که در خبر گذشت
 بدترین است و در هر صفت برین سخن که است قال الله تبارک و تعالی فی محاکم
 البین بنی یونان الله و رسول و یحیی فی اما ضرب و آن
 یقولوا او یقولوا قطع ای کلمه فار جالب من خلاف اینها و این
 و آن کلمه غیری فی الدنیا و نعم فی الاخره غذا بختیم خلاصه منبر است که
 خواجه امام که دعا کند یا عدلی الی و رسول و صلی الله علیه و آله و مرشد است و در
 بخت و آن کلمه که گفته شود یا برادر کشیده شود یا ای که برده شود و متبادر
 ایشان بر خلاف کلمه که یا ای که برده شود از برین این را متبادر است و می توانی در دنیا

در باره صفت و کلمات

در باره صفت

و در ایارات در آخرت فدای در خاک و شمس صفت که اصلاح یا صفت
 از معالی صفات و تقید ملکات و علامات شرافت و فقر را که ذات در
 اخبار و لا بد که بنای بسیار است قال الله تبارک و تعالی فی محاکم
 انما المؤمنون اخوة فاصبر لموا بینهن انکم و انقوت لعلکم ترحمون
 خلاصه منبر است که خیر است که مو منبر برادرند و اصلاح نماید میان برادران
 و برید از عدای الی باید رحم کرد و نه شود و صفت کلمه فی است در صفت
 که گفتن در دفع که از هر صفت که است در آنجا از است که هر صفت که
 فرموده برادر در خبر انقوت که در دفعی که در جهاد یا شد یا ای که در دفعی که
 در میان و در اصلاح که از آنجا است که گفته در دفعی که از هر صفت که است
 ای که است میان الله بنید که اعتسای صری الی در اصلاح مکان که مرتبه
 عیاشه که بخیز در دفعی که از هر صفت که است در هر صفت که است
 و صفت را بطور خدا و صفت صفت یا خود این صفت را از ای که در
 مشاهده شود اعلی الی و الف و نفوس خسته که شرف نمود و در آن حد
 روزه این صفت بر اساس است و در میان مکان بری می نماید و شرف
 روشن می کند که کسی فی صفت که با آنکه خلاف دفعی که از هر صفت که است
 فقه و ف و در می آیند خود یا الله می اندازد که در هر صفت که است
 صفت نیز هم تمام است که است و آنجا است را ای که کوفی که فلان ملک است

در باره صفت و کلمات

در باره صفت و کلمات

و خدا آن که ترک مراد و خدا را از اخلاص و صفات فاضله است و
آیات و اخبار در مدح آن بسیار است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه
ادع الی سبیل ربک یا الحکیم و **المعصیه** **الحسنه** و جاءوا بهم بالحق
خلاصه من است که بخوان ای حبیب من صلی علیک و آله یومی راه برو
مرد در الطریقه محبت و بندگی و تقوا که با انسان می که آن بهر است از
حضرت امام محمد صادق و صلوات الله و سلامه علیه و آله و سلم که هر که محال که
با صاحب جنمی و نه با همی چه صاحب علم شمر شود و بقیه نور است
نیرساند و فرمود در تفسیر حدیثی که مراد و خدا را که سبیل است
عیوب می شود و بهشت جلیه تر است محال بود و فی غایت شکی خصم
خواهی با باطل قوت بگیرد اما که هر که صاحب آن شریک کند
مصلحت دارد و اعین باشد که با هر زرافت حضرت مولای عالم است
فرمودند که بر شما باد خدایان را از راه دوست که انبیا و اولاد است
برادران ایمان فرمایند **صفت** از دست و افتاد است از این که در این اخبار
و که در او و صاف لغوی یا خلقت انسان و خدا را تا و یا با شاره و
بر وجهی که باعث خنده و گران شود و شمشیر که این عهد شده باشد و
از اول صفت است بر آن و ادب نیست که از اخبار در حدیث بسیار
و نهی از آن دارد و شد است قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه یا ابرار

در بیان صفات و احوال

در بیان صفات و احوال

چون

آمنو یا ایها الذین آمنوا **قوم عسی** **ان یؤتیوا خیرا منکم**
خلاصه من است که ای گروه ایمان آورده را باید استند که قومی در محکم
شاید که باشد آن گروه استند که این خبر را شنیدند که در این وقت
در حدیث و خبر است که **عسی** **ان** **یؤتیوا** **خیرا** **منکم** اطلاع دارند که هر که
دارد باطنی بود که در حدیث صاحب **عسی** **ان** **یؤتیوا** **خیرا** **منکم** است
مردی اثری است غریب است و تقصیر ایشان را تعلیم کند که بواسطه آن نامردی
خداوند و طبع رد نیست او این در داده که اعمال خدا آورده
که **عسی** **ان** **یؤتیوا** **خیرا** **منکم** در حدیث است که بعضی
خبر را فرموده است مردم و اخبار در نظر انسانی میگرداند که انبیا و
این دارد که مکمل روزی که انبیا و اولاد است که انبیا و اولاد است
چه قدر است و انسان که او را بر این میدارد که این مثال این گونه
اعمال در حدیث است که در حدیث آدم و نوح علیهما السلام
که میگوید ملائکه ملکوت بود و آمده و خود را گفتند ای صاحبی که در حدیث
از حدیث چون نمی شود پس هر که را که در حدیث می آورند و قدرت او را
در حدیث آخرت نظر دارد و در حدیث این عمل شود و در حدیث
و نه که گوی که در حدیث است که او را آن مردم و در حدیث منی غایت چه
باعث می که کم و فاری و در حدیث است که در حدیث می شود

در بیان صفات و احوال

مثل این را می تواند اما چنان تصور کنی که هر مریض و شایع بود پسندیده باشد
 بلکه این در صورتی است که راست باشد و مریض موافق باشد لکن مریض فقه و علم
 خوشت اگر بعد از آن باشد زیرا که آن باعث فرح و سرور آن مریض شود و
 کردن آن نماند مریض بعد از هر است صحت بعد مریض دروغ گفتن است و اگر علم
 کنایان بگوید و مستخرجی در حقیقت از این صفات و در این صفتی که گویند و در
 خود در بعضی و در بعضی سبب بگویند آری و در بعضی مریضی و باعث
 سیاه روی در دنیا و غیر است و تراجم و انفعال و باعث دل شکستگی و بلا
 قات و اجبار در در بعضی بسیار است قال البیاض که در بعضی مریضی و در بعضی
 بل بلند علی من نزل الشیاء هبت نزل علی طراف شیم خلاصه مریضی که
 آیا خبر هم شمارا که از کمال بر گرفته و آید و دیوانه و آید بر هر دروغی که
 و در مقام دیگر میفرماید تا نیت نری الکذب الذین له یقین یؤمنوا
 خلاصه مریضی که فراموش است که در دروغ افتاده و آن را بگوید یا که میانی
 ندانند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه مریض دروغ بگوید و دروغش
 دروغ بگوید و تا دروغش را از دستش براند گفت مکید و از دل او بکشد و بگوید
 میرود تا بعد از شش مریض و خدای تعالی سبب آن دروغ که مریض را دروغ بگوید
 و در هر دو که از آن حضرت پرسید که مریض چنان باشد فرمودند علی عرض
 بکنیز میساست فرمودند علی عرض کردند دروغ گو میساست فرمودند و دروغ گو

در بعضی مریضی که دروغ گو است

شریف بجهت مذمت صفت خشکی است خدا تعالی صفت صریح و نه است
 و آن را شرف صفات نفسانه و در شرف اطلاق ملک است قال البیاض که در بعضی
 فی حکم کتاب الکریم القویته و کونوا مع الله و قهوا یقینی تر است از بعضی
 و در بعضی است و راست که بیان فرمودند تمام و مریض میفرماید و الله تعالی
 بالله و فی صدق و اولئك هم المتقون یعنی آنکه آورد صدقه و الصدق
 مودیان آن کرده و مریض کارانند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مریضی که
 فرمودند شرف صفت که مریضی که مریضی که مریضی که مریضی که مریضی که
 یکی آنکه چون چیزی دید دروغ بگوید و چون وعده دهد خلاف نماید چون
 امانت نبوی بپذیرد یا خیارش نماید چنانچه مریضی که خود را از ناحیه مریضی که
 خود را از ناحیه مریضی که در از آنکه کارها را دروغ خود را می گفتند
 مسخره و در بعضی است و در بعضی و در بعضی و در بعضی و در بعضی و در بعضی
 و طالب آن طاعتات فرموده و افراده است قال البیاض که در بعضی مریضی که
 کتاب الکریم مریضی که برید الخوة الذین یؤمنون فی خوف الله هم
 و هم فیها یجوزون و اولئك هم المتقون یعنی آنکه آورد صدقه و الصدق
 خلاصه مریضی که مریضی که مریضی که مریضی که مریضی که مریضی که
 جاد و صفت باقیان برسانم در دنیا و در بعضی مریضی که مریضی که
 گشت در حضرت که آنان که راست را گفتند و راست را گفتند و راست را گفتند

در بعضی مریضی که دروغ گو است

در بعضی مریضی که دروغ گو است

رسید و نامی علی بن ابی طالب

موسم

[illegible]

卷之四

اگر کسی از وی ثلاث برود و کار دارد و سر او عمل صالح بجا آورد و در
 عبادت برود و کار او را شریک نماید یا او در جای مکرر نماز و عبادت
مخلص الله الدين الله الله الحاقص خلاصه نماز که در هر روز
 در جای که بگذرد یا در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 یا که بگذرد یا در هر روز که در هر روز که در هر روز که
يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَالٌ وَلَا ثَنُونٌ لَا يَنْفَعُ فِي اللَّهِ يَتْلُبُ بسم الله الرحمن الرحيم
 روزی که سود و فایده نماند و ثمن نماند که بگوید یا الله یا الله یا الله
 صفت است و دو هم نفاق است و هر دو آن در ایمان و در حق است
 با هر طریقی که در حضور و در خارج و سایر کلمات و در هر روز که در هر روز که
 بر خلاف آن باشد و از او نیست و در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 عظیم است و از او نیست و در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 فی محکم الکریم و اذ القوم الذين آمنوا قالوا آمنا و اذ النوا انی
 شیئا منهم قالوا انما نؤمن بما حکم الله من عند ربنا و الله یستوی
 بهم و ینزلهم فی اطمینان یفهمون اولئک بالبر و الصلوة
 بالهدی فیما یحکم الله و الله یمیز ما یحب و یری فیما یری
 آورده اند که در میان آن روزی نفاق که ایمان آوردیم و چون خداوند
 بادیان کرش خود کند و در اعتقاد و درستی ما با تمام بی درستی و آنچه

و یا در هر روز که در هر روز که

کثرت مسلمان بخیر و دستبرد می کشد و میان حق تعالی در جواب این امر
 حدیثی عالی است که در این است که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 ایشان در حالیکه حیران می گردند و بدان کرده و منافقان که نمی هستند که
 خریدن فیضی که بود که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 ایشان در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 مردی که هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 و هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 های او و آنچه بود و آنچه بود و آنچه بود و آنچه بود و آنچه بود
 که این است که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 اگر افاضات مردان است و اصل غنی خود در هر روز که در هر روز که
 شدن شده و خداوند الهی است و در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 شدن با هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 که بر او خیر است و آن طریقی که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 حاکم و در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 اغیار و قال لا غالب لکم یوم من القاری و فی جوارک فلان یوم
 القاری نلصق بک تقیه و قال فی بری منکم فی ارضی الا ان
 رقی اخوان الله و الله شہید یوثق خلاصه نماز که

و یا در هر روز که در هر روز که

صیاد بنو نصر علی مرتضی بنی هاشم

[illegible]

سید محمد بن علی بن محمد بن علی

عاقبت امر او ستمانی در کتاب خود فری و از اخبار با برتری که آنست
 خود را مدعی بقید مال الهی تبارک تعالی فی محکم که غیور خطم **فرجین شغال**
دره خیر بره **درین شغال دره شر بره** خلاصه منسوب که هر که بعد از
 عمل خیر کند از او خبر دهد در هر کس بعد از عمل از او خبر بجزای آن چه گوید بکماله
 لایت و اخبار در مجامع احوال و قلیل و کثیر و غیره در در شمار بیایست
 برین قدر از دفتر خانه در دفتر نجیب عمل خود در من و حکایت و مکات خود را
 شرح افزون بخار که در در شمار حساب آن ایام جواب آن حاضر شده است
 تمام موی خطم در هر کس که کفر است و موند که استیفاءست هر کس در کار خود را
 نگه داری که چنانچه عمل نکند کرده باشد از حدی علی طلب یافتی نماید و دان که از
 عمل بدی سر زده باشد استیفاء کند در اخبار و در دانست که هر چه عاقبت
 در شبانه روز چهار وقت باشد گوشت که با مرد و کار خود خلوت نماید و از
 گوشت گوشت که در آن جان نفس خود را نماید گوشت که در آن وقت مشغول
 بدن اکل و شرب بود وقت چهارم در هر کس که مطالعه شد که با اهل کار است
 جز از نوشته بود آنچه نقل ماضی هر مرد که با و چهار طایفه در در حال
 زیرا که بدن در عین شرب و خوردن و در هر کس که عمل می نمود در آن وقت
 و چهار طایفه اکل و شرب و خوردن و در هر کس که عمل می نمود در آن وقت
 و غنچه را عاقل خود را در هر کس که عمل می نمود در آن وقت

در این وقت که گوشت

در فی ذالک **بزرگترین لمن** **کأن له قلب** **والله التبع** و **موشب**
 خلاصه منسوب که خداوند تبارک تعالی بعد از بیدار کردن کفایت نماید بیکه
 در این ذکر شهادت بر آنست که باشد که انداخت و شمس که استماع سخن
 حق که بداند که آید عبادت را بیکه آدم را قبال خود باشد و او امر و
 نواهی الهی را هر وقت که نماید در شبانه روز وقتی در هر یک که در وقت
 کجای نفس خود در بند و طاعات و سیئات خود را موازنه کند و اگر چه
 او را بقیه یافت در تمام عقاب در آورده و دانست که هر کس در کار را آورد
 و هر موطن را قبال هر دایره خود باشد که در هر یک که مطالعه و شرب را
 سرزند و **موشب** **در این است که عبادت است** **در هر طبع** **در هر یک که در وقت**
 آن سبب الهی می شود و دانست که هر کس که است که هر کس که است در آن عاقل
 مستحسن و ممدوح است با آنکه چنانست و دانست که هر کس که است در آن عاقل
 نه دوم بلکه بعضی اوقات دوم در اخلق با صله است و خدا را محبت
 و عبادت در هر وقت که در هر یک که در هر یک که است در آن سبب الهی است
 راحت شود پس که است و محبت بر خیزی لازم در هر وقت که در آن عاقل
 و بدو در هر وقت که است که هر کس که است و محبت بر خیزی لازم در هر وقت که در آن عاقل
 که صفت که است و محبت بر خیزی لازم در هر وقت که در آن عاقل
 آنها را در آن وقت که است و محبت بر خیزی لازم در هر وقت که در آن عاقل

در این وقت که گوشت

در این وقت که گوشت

که نفس من برده ای آن سرور قد در ماحات شرع من مخلص
 بغا وک الذی یحکم بالبدایه یک یار عون وایک علی
 یطرون وایک فی الذل وایک فی العز وایک فی
 من منیتک مشفقون مفادکم نیای مداربان ارا
 یان منکائی که پیش من بودی تو شتابانند و علی الدوام در دست
 مکنند و شب و روز بر سر تو ایستاده و از دست مروت تو بران
 الذین صفحت لهم السارب و یظنون انهم السارب وکلات
 ضما فیهم من جیک وریحهم ضما فی شراب وک
 یسخران بنده کافی که شربها را از اصفافی و شربها را از اصفافی
 سرفراز نموده و دلای شارب را از نور محبت خود مملو نموده و از شربها
 محبت خود را با بر سراب نموده و یک الی لذیذ مناجاتیک و صلو
 وینک الی اقصی مقاصدیم خصصوا بر لطف و رحمت تو
 لذت را از کثیر با تو در اقدار غایت تو با لایقین مقصود نموده
 فقد اقطعت الیک سببی و انصرفت نحوک سببی یعنی
 ای خداوند من مقصود من فی دعا ترغبت منی است فانه عجز
 مرادی وک لا یلوک سببی و شربها یعنی تو ای خداوند
 و بس و برای من است بیدار و خواب من و بقا و کفره عیبی و

وینک من نفسی وایک شوقی و فی محبتک لیس وایک
 صبا بی و رضا ک تعبیتی و زوایک ثابتی و جوار فی
 ویک غایت سببی و فی مناجاتک روح حسی و
 عنده ک و دوا عافی و شفا عافی و بر دین تو و صف لیس
 نیز فی دینی و عیال من فی و غافل تو و غافل تو
 انچه اید و غافل تو دیده من وصال تو از روی دل غمیده من و
 یوی من استیادان من در تو سرمایه یکسکی و صرافی من و در
 اشر محبت تو و در شکر من خوشنودی و رضای تو مقصود من
 نرفا له رشت من و در رخت برشت من عشق تو بر نوبت من رخت
 من رصی تو ای حد چه کفر فیضی تو در غم و غم غم غم غم
 و سببی غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم
 و در دین در دست تو فی سراجی که رسته من و تو ای حکم تو
 در من تو ای آرام جان من و در تقصیر من و ما یغنی فی
 یا ای و سببی و یاد نای و خافی
 انچه اید مرا در جو قطع کن و مرا از درگاه خود مرا ای غم غم
 بهت من ای دیای من و ای آخرت من شکر تو ام و سببی
 هر کون ریزند و امان فی یاری تو این غم غم غم غم غم غم غم

در بیان این مختصر مضامین

بنیاد بجان زندگان خود پس خدا تعالی بکاهد ایشان را و از شر آنکه میفرمودند
و اندیشیدند در باره قتل او و فرود رفتن آن آل فرعون که کجایند کشتن حضرت
رفته بودند بر غدا شبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در طایفه از
اصحاب رسیدند که شما چه گساید عرض کردند ما تو را میفرمودند که حضرت
ایمان شما عرض کردند ما بریم در وقت ورود ملائکه که میفرمودند که
در خانه را ختمی میسوزد در بوار و قضا فرمودند بخدی که که میفرمودند
دیگر میگویند که فرمودند ایشان حکمای از علمای هستند که او فرمودند ایشان
ایمان دارند فرمودند در وقت خدمت خدا تعالی طایفه از امت مرا ببال و علی
تا اینکه از قبرهای چهل و هشت برادر کند و در اینجا بنوعی که دلخواه ایشان است
عشرت نمایند ملائکه ایشان گویند شما موقف چهار دیده گویند که از ما
حاجتی خواست گویند که شما را صراط عبودیت میداد و خدا را در بر میگویند
نه صراط را دیدیم و نه در صراط ملائکه از ایشان سوال نمایند که شما را چه هست
گویند از امت پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه و آله پرسیدند در دنیا علم شما چه بود
در یاد و صنعت بودی که چون در خلوت بودیم از بروردن کار عالم میترسیدیم
که معصیت او را ننماییم و ذکر میسوزید هر چه از برای اقامت فرمودیم
ملائکه گویند پس نزد او این مرتبه هستند حضرت موسی علیه السلام و عمران علی نبی الله
عرض کرد ما بعد از این امر ای رهسپاری کن خدای تو در آن مرتبه

از برای بنده خود کسر خیز در مقام دیگر میفرماید که **وَعُوذُ بِاللَّهِ**
يَعُوذُ بِاللَّهِ و نه لا یستجیرون **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و نه لا یستجیرون **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
يَعُوذُ بِاللَّهِ و نه لا یستجیرون **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و نه لا یستجیرون
اجابت کسی که او را با خلاصه اند و آنرا میخواندند و آنرا اجابت میکنند و آنرا
بجری از مرادات مگر آنجا که کسی که بکشت بدو در کف خود را بسوی آید
چنانکه آب از او ریخته شود و آنرا میخواندند و آنرا اجابت میکنند و آنرا
که آب ریخته شود پس هر دو دست خود را بسوی چاه دراز کند و بگوید
آب طلب نماید که برسد بدین اوست و بگوید **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَرَمِكَ**
و از دست که هدایتی از خود دای را و تو در هیچ بنده از بندگان من نیست
بدان بنده از بندگان من نزد که من بدانم که او را زول یا امید در دست
سکه اسباب آنها را از پیش روی او قطع میکنم و نمی که در زیر قدم او نشود
خشمنا که میگردانم و باک ندارم هر وادیکه بپاشد و صدقه ای بدهد
بهدایه ای و توکل اوست و آنجا نیست در مطهر بودن دل بنده در جمع خود
بجای خالی و حال نمودن بیکارهای خود را بر سر در کار عالم و نیز از شدن
در هر حال و قوه دیگر کردن بکمال و قوه جدایی خالی قال البیاض و تعالی فی کماله
الکریم و اعتصموا بالآیات **يَعُوذُ بِاللَّهِ** **يَعُوذُ بِاللَّهِ** **يَعُوذُ بِاللَّهِ**
خلاصه آنکه مومن شود بکمالی اوست خداوند تمام خست و

و خوب یاری کند و ایت وصول از صفت شریف بود وقت عقاد
ثابت جازم بر اینکه کار که در کار خاسته می دی میدهد از جانب برادر
عالم است و احد بر خیزد و تعالی شانه قدرت پرست امری است
چنانکه میفرماید **يَعُوذُ بِاللَّهِ** **يَعُوذُ بِاللَّهِ** **يَعُوذُ بِاللَّهِ**
که قولانی ندارد و بر خیزد پس کسی که اعتقاد و چنین شد اعتماد او بکمال است
و بسف الشات بغیر از یک بلکه در امور و طیفت بخود نمی باشد
قال البیاض و تعالی فی کماله و عظم خطیه **يَعُوذُ بِاللَّهِ**
ثالث **يَعُوذُ بِاللَّهِ** و علی بنده **يَعُوذُ بِاللَّهِ**
تتم کوی حب من صلی الله علیه و آله میفرماید با مکر آنچه نوشت حدیثی
برای ما اوست و در ما و بر صدای خالی پس توکل نماید بر زبان مکر
هدایه خالی از خود نیست و جلال خود قسمت که قطع تمام امید برانند و از
بغیر خود را و او را خیزد بر دم چاه دولت و خاری می پوشانند و از
درگاه خود را و او را و سکون تا چشم لغیر من رو در رفع شد حال آنکه
همه شده تمام دست من است و امید لغیر من دارد و در خانه غیر من
و حال آنکه همه کلمه با دست من است جمع در بایست است بکمال
که گفته است از برای هر کسی که مرا بخواند کمال است در عالم که اندر
بمن باشد و من او را بپا و گذارم از دمای بنده کار از زود و می

آثار ضعیف محافطت بر شسته آسمانها را محو کرده از کس که آنرا نداند
و تقدیس من است و آثار از مرده ام که در بار آسمانی من و
بندهای من نه بندگان من قبول من عبادی نماید کسی که بانی اهل عالم
رو باد آورده اند که غیبت از من رفع او نه است و که دایمی بنده که من
سوال نمودن عطا کنم کسی که از من سوال نماید و ارجایش بکشد
بجمله بنده من هر که میسر شد یا خود و کم بکم من است یا خود و کم
من است من میسر شد یا غنیمت آید و در غیبت من سرسند که آمدن من در
بر آنکه آثار و احادیث و کتب و بیان شایسته را که هر کس بخواهد بخواند
و قطع شد و امر خود را بداند و آنکه است الهی که کفایت کار او کند
و من بوقل علی الله فهو حسبه کسی که سر توکل نماید بر الهی که
او را عباد الهی و مخلوق خیر باشد و حال آنکه اگر در نزد او کسی که
خود را بداند که در تقدیر خود در هر حال و صحت کار او کسی که
از خود عاجز باشد یا عاجز نباشد یا تا آنکه بگوید و هر چه بخواهد
محبت آن کسی که او را کند و در هر حال الهی از هر چه بخواهد که
او را بکشد و نیاز ذکر او را که در کار او را در هر حال و هر چه بخواهد
صفت می دهد که هر که از نعمت است و آن را در هر حال و هر چه بخواهد
بآن و صرف نمودن هر چه بخواهد که از نعمت بانی راضی باشد که هر چه بخواهد

در بیان نیست

از صفات مملکت است که او را عبادت الهی بر تبار آسمانی عفت
و صراحت من نیست از کوی من و مال الهی بزرگ و الهی من عظم
خطای من است که لا یغیر لغو من حتی یأیض و یا یغیر من عظم
خلاصه من است که عبادی غیر من نیستی را که عظم من شده و تا آنکه
ایان لغو من خود را غیر من نیستی را که خود را بزرگ دانند و بر مقام
و کم صفت من است که لغو من با نعم الله فاذا اجاب الله بکسر کعبه و
اکنون با ما نوا عظم من است که هر که الهی که در هر حال الهی
بهر کسی و هم دشمن من است ساخت و صفت من است و آن غیر
و صفات عبادات و عده نوشته عالم خود و بجهت طلب رفیع و عفت
زیادتی لغو من است چنانچه باید یا غفل الله بعد الخیر
شکر من است که عبادی الهی عذاب شما را که در آنکه دایمان
آورید و قد مقام و کم صفت من است که شکر من لا یدیکم و لان کفر من
آن عبادی است که خلاصه من است که اگر شکر که در نعمت شما را از من
و اگر کفران نعمت من نماید بر من که عذاب من نیست و از من عفت
شکر عده مطالب من است که بجهت مقامات و هر دو ان سعادت بر من است
بآن میراث که مال الهی بزرگ و الهی و قلیل من عبادی است که
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر چه بخواهد و در هر حال

در بیان نیست

شد هر گشت که بخت خدای تعالی روزی بگرد و کسی که بدین اوصاف است
 اجزا و مثل اجزا نفس است که صریحاً در شکر خداوند و شکر خالق است و نیز خود
 در روز قیامت تنادی نداند که حد گشته همان بر خیزد و آبی از برای
 ایشان نصیب نمایند و ایشان و هر چه شکر شوند عرض کردند که گمانند
 فرمودند که گمانهای تالی را در حال شکر گشته اند که شکر عارفان و شکر
 از نعم و باری است و در هم بودن معنای آن تنادی عملی که در این شکر
 منتهی آورد و دل که شکر خدا را نموده و در شکر خدا و خدا را شکر نمود
 پس معصود و مظهر را این است که خدای تعالی او را شکر و شکر شکر
 همه و باری و باری را در قدرت او و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 خاندانی که خدای تعالی دل او را مقهور و شکر نموده که بآن سزاوارده است
 و او را شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 بجا آورده است بلکه بایست که هر یک را شکر گوید و این شکر و شکر و شکر
 که حضرت موسی علی نبأ و علیه السلام در حاجات با قاضی ایجاب عرض نمود
 که آدم را بید قدرت خود فریدی و او را در پیش پای دادی و او را
 با تو رنج فرمودی و گوی که تو را گمائی آورد و تو را تعالی فرموده است
 اینها از من است و در گنج شکر و شکر که نعمتهای الهی که با او آمده است
 بآن شاد و خرم باشد اما نه از این راه که باعث است و کافران و در جهنم

بلکه از آن راه که بواسطه آن شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 و جوار و تعالی او برساند و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 بجا آورد و در گنج شکر است که نعمتهای الهی را صرف رضا و شکر
 او نماید مثل اینکه اعضا و جوارح که از نعمتهای الهی است در طاعت و عبادت
 او بکار برد و در استعمال آنها و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 پس از آنکه شکر و شکر معلوم و واضح شد که شکر مرکب از این چهار است
 لکن بایست که هر یک را شکر گویند و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 فرمودند که شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 کشف و شکر است صفت و در هر دو بی تادی است و شکر و شکر و شکر
 و خیر و کردن و جاهد دیدن و بر خود زدن و شکر و شکر و شکر و شکر
 اینصفت و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 و در هر دو است و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 جان خاتم مهران صلوات الله علیه و آله فرمودند که تمام در شکر
 بلا عرض نمودند و فرمودند و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 داد و اینها را شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 مرگ است چون شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 در شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر

این صفت و شکر و شکر

درخت نهاد که سبزه تا آنکه از بفرق جان و کفر رسید به اخبار ناله
از او سر زد پس وحی از جانب پروردگار آمد در رسیده که اگر گماند و کردار خود
نام ترازد و یوان اینها خود می نامد پس آن بزرگوار صلوات الله علیه و سلم
در کشید و دندان بر چرخ نهاد و اما آنکه آن بزرگوار را باز در غم نمودند
گفتش ای مقدر را بر دل را بکن گفت اگر باینست که خود را از دل بکن که هر روز
دل خویش بکام غم دگفت اما جان بودت در دلدل اظهار کن **ص**
و بی نام صبر است و آن عبارت از بیات نفس و پست شدن آن مضطرب
در مصاب و بلا و مقاومت کردن در احداث و شداید بجهت رسیدن
شک نشود و خاطر او پشیمان نشود و گشاده کی و طمانینه که پیش از حدیث
آن واقعه داشت و زوال بند بر نفس را آن خود را از کایت نگاه دارد و خود
خود را از حرکات نامحاج خط کند از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
مریست که صبر آنکه تمام آنچه در باطن بجهت آن است از نور و صفا و فرج طاهر
آنچه در باطن ایشان است از ظلم و جهل و غش و صبر است که کسر و عاصی از او می آید
و ثبات نمکند در نزد آن که بنده کائنات خدای کافران از این که در
خی حکم کند به و غلبه خطایه و بطلان کبریه و بیهوشی و کجوف و اوجوح و فقر و
ان الموال والا فقر و الفقرات و الفقر الصابرین **الذين**
اهلهم منصفه قالوا ان الله وانا ان الله را چون اولئك علی

در این حدیث که صبر است

صلوات بر پیغمبر و اولئک هم المومنین و آن خلاصه آنست که
بر آمده از تائید نهانم سارا بخیری از سرس و کربکی و کم شدن مال که با راج
حوادث رود و نقصان جان می شود و فقر و بیماری و ضعف پیری و
نقصان سوره ما شاد و غش و محو و تائید در اوقات از رضی و ساد و می
در این حدیث است که میوه باغ و لاله شده ده ای حبی و صبر و کرم
صبر کننده کان در این شهر را بنواست شمار آنرا که هرگاه برسد ایشان
او بی غمی می گردی که بنده بود و عبادت و حکم و تقوا و قیام و رضاء و صبر که
از آن حدیثیم که در کعبه بنده کی او در بندیم بدتر که با لوی و دشمن خود
داون او باز کردند که ایم در رجوع حضرت از حضرت از حضرت از حضرت
مریست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که هر کس که صبر کند
البته پل ثبت بود و در کلمه کردن بکلمه طیبه لا اله الا الله و محمد و آله و سلم
گوید که هر کس که صبر کند و نیکو بگوید استغفر الله یا ربی و صبر کند و در روز
گوید ان الله وانا الله را چون عباد که صبر کنند در روز صبر نمودن در
مبارک و حکما شجاع است و در حال غصه طریقت برودن
در وقت بطاعت و عبادت و صبر و تقوا و شجاعت و عبادت از آن
ظاهر شود که اگر اهلان حسنه صبر است و غلبه عبادت بر عبادت کردن
نفس او و دوست خود و ثبات نمودن قوه عاقله که باعث در پیوسته

در این حدیث که صبر است

قوه شوی که باعث هوا و موس است و پیوسته در میان این دو حرکت می کند
 قائم و دل و سر سده ن جاری است و در دین از جهاد و ملائکه
 که خداوند الهی هستند و باعث هوا و موس است و پیوسته در میان این دو حرکت می کند
 پس اگر چنانچه قوه عاقله مات در زمانه که ما را ملائکه سلام الله علیهم رفته
 متوجه غالب شد و در احوال باقی ماند قله لشکر خداوند الهی است و صاحب
 آن در زمره هابری است و الا که نفوذ با الله قوه عاقله مغلوب شد
 و هوا و موس با او و شیاطین پس غلبه نمودند صاحب آن در زمره الهی است
 پس اگر عاقله طرف دیگر عقل خان باشد که یکی لشکر الهی پس بر او غلبه می کند
 کرد و دیگر چنانکه ایشان قوه منافع باقی ماند و بر وقت نفوذ می می توانم
 اطمینان مستقر شود و از این بر وجه محال مطلق کلمات استطاب
 یا **ثُمَّ انْقَلَبَ الْمَعْنَى إِلَى رَيْبِكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً** مرفوعه می شود
 و الا که نفوذ با الله غلبه الهی پس در وقت شیطان باشد چنانچه ملائکه
 و لشکر الهی را مغلوب نمایند که دیگر قوه منافع است در برای ایشان باقی ماند
 و یا بر سر در جبهه و هر یک که شان حاصل شود در آنوقت نفس نفس می کشد
 الهی و امانت خداوند نیست پس بلکه شیطان پس باید که بر سر زمره
 خود را که کلمه کلمات آراسته است بدست خود تسلیم دشمنان نماید که او را در
 مقابل او مانند کوه سفید و چنانکه یاد در حضور او باشد که بر زمره که چندان

حال از چنین کسی بدتر خواهد بود و هرگاه غلبه می کند که ام باشد بلکه در
 میان ایشان بر اعراس است که گاهی غلبه را بنظر و گاهی را بنظر باشد چنین
 کسی مستور در مقام مجاهده می باشد باید آمد و از لطف خداوند الهی باشد
 چنانچه میفرماید **عَلَوْا عَلَى عَدُوِّكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ كَانُوا بِرُءُوسِهِمْ**
 خلاصه آنکه ایمان نیک و بد را بهم می رشتند شاید خداوند الهی ایشان را
 بکوه بر گرداند صحت می گویم حق است و آن عبارت از بر و زخمی است
 احاطت بر در و کار و عبادت او این خود می گوید که از دشمنان است
 در سال ابتدا غضب همو شیاطین است که غلبه می کنند و امر و دل برادر می
 بود پس هر خزان و بیان از آن بالاتر است که در سر از سر خداوند
 به بچید و در عبادت بر در و کار بماند و تقای نه کنای حال نماید و هر
 الهی پس و هوا و موس پس نفسانی خود را بر نفس خطاب و غلبه بر در و کار
 در آورده و الا که خزان الهی حال اندر که در برای می حکم کند عظم خطبه
 نبی اذا جاء احدكم الموت قال ربي ارحموني **عَلَى عَدُوِّكُمْ** و اما
 ترکلت خلاصه آنکه جو قائلان و من و را هم بر رخ الهی بود می توان
 فلا انساب **يَوْمَئِذٍ يَخْتَصِمُونَ** و از تفسیر **يَوْمَئِذٍ** فمن غلبت مؤنثه
 فاولئك هم المفلحون **يَوْمَئِذٍ يَخْتَصِمُونَ** فاولئك هم المفلحون **يَوْمَئِذٍ يَخْتَصِمُونَ**
 انفسهم می ختم خایه دن **يَوْمَئِذٍ يَخْتَصِمُونَ** فاولئك هم المفلحون **يَوْمَئِذٍ يَخْتَصِمُونَ**

در بیان صفت و عبادت الهی

بر زمین گذرند و از هم شقوق افتد فی جایی و مانعی دیگر که آتش شوند هر که
حضرت امام محمد صادق صلوات الله علیه بر این صحنه را از هم فرو
یکی از طهارت گفت عجل قول الله سبحانه که چنانچه در پهلوی یکدیگر باشند
و مانعی در میان ایشان نباشد و یکدیگر را نبینند آنحضرت سلام الله علیه فرمود
ای صفتی نمی باشد که غذای قالی در یک صفتی هم مرغ و ماهی را جمع نموده که در
زنگ و طعم نام مختلفند و اصدا با هم دیگر مخلوط نمی شوند از آنست که
که جوی نماید در پشت گذرند در اطراف آنها از یک طرف مر و از دیگر
جانب دیگر اوقات و در اطراف آنها کله ها و خاک آن از مشک باشد مجامید
روایت میکند که زمین پشت از شره باشد و خاک آن مشک حضرت خورش
از فر و در و لود و در بر جد و یا قوت شستان هرگاه آباد باشد
ایشان نموده برسد و چنانچه شسته باشد یا خفته باشد شاخ درخت بر او رود
تا اینکه ایشان نموده چسبند و بر غره ها و گره ها ظاهر در میان و آبهای
نمانند و هرگاه رودری داده شوند از آن در زمیوه های آن کوبند یکدیگر که
این از نوع موه است که رودری داده شده بود و هم در در و از باقی در صورت
مدر موه دنیا باشد تا آنکه نفس شستان در آمدن نماند آن و در غره
عام او را بگیرد و در آن طبعها مایلند با یکدیگر آنها الفت گرفته اند اگر چنانچه
از خیس نموده و بنشینند آن الفتات بخوانند و بجهت میاداد در آن لذت

نماند و در نزد بعضی از اهل تعبیر مراد من رزق من قبل آن باشد و از
حسب و است که طریقی از طهارت مراد در شستان حاضر نماند و از آن
شاول نماید بعد از آن طریقی آورده اند و گویند به الهی رزق من قهر شده
که طهارت را حاضر نموده باشد گویند که این بخورید که رنگ یک است لیکن
طعم آن مختلف است بدینند بود میان آنچه حیوانی و در شستان فرمود
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در پشت مرغانی باشد که بر مرغی
همه از آن بر سرگاه می رود پس پس من که از مرغی که بر سرگاه می رود
افتد و بر خود را میفتد از مرغی که فی لوطام سرون آید و بر
میفتد و در آن سکه زمره در آن کین شستن بر که همه آنها در لطافت و لذت
و بوی خوش مانند یکدیگر باشد و میان بر غره های فی تکیه زده مرفه
و فارغ البال بخورند این نوع از میوه ها و طعمها مانند شوند و ایشان را
باشد در آن شسته ها را نماند حضرت ایشان باشد از خود العین زی که کال کوه
شده باشد از غیب تا نماند از آن است از بول و غایط و جمع می شود
و سایر غنایات دیگر از غنای و فتح منظر غیر آنها از بعد از آن مراد است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر چنانچه زنی از آن شست
یکبار دنیا نظاره کند تمام روی من بر آن مشک شود و نور او را با هر
میرد از آن من مر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر چنانچه

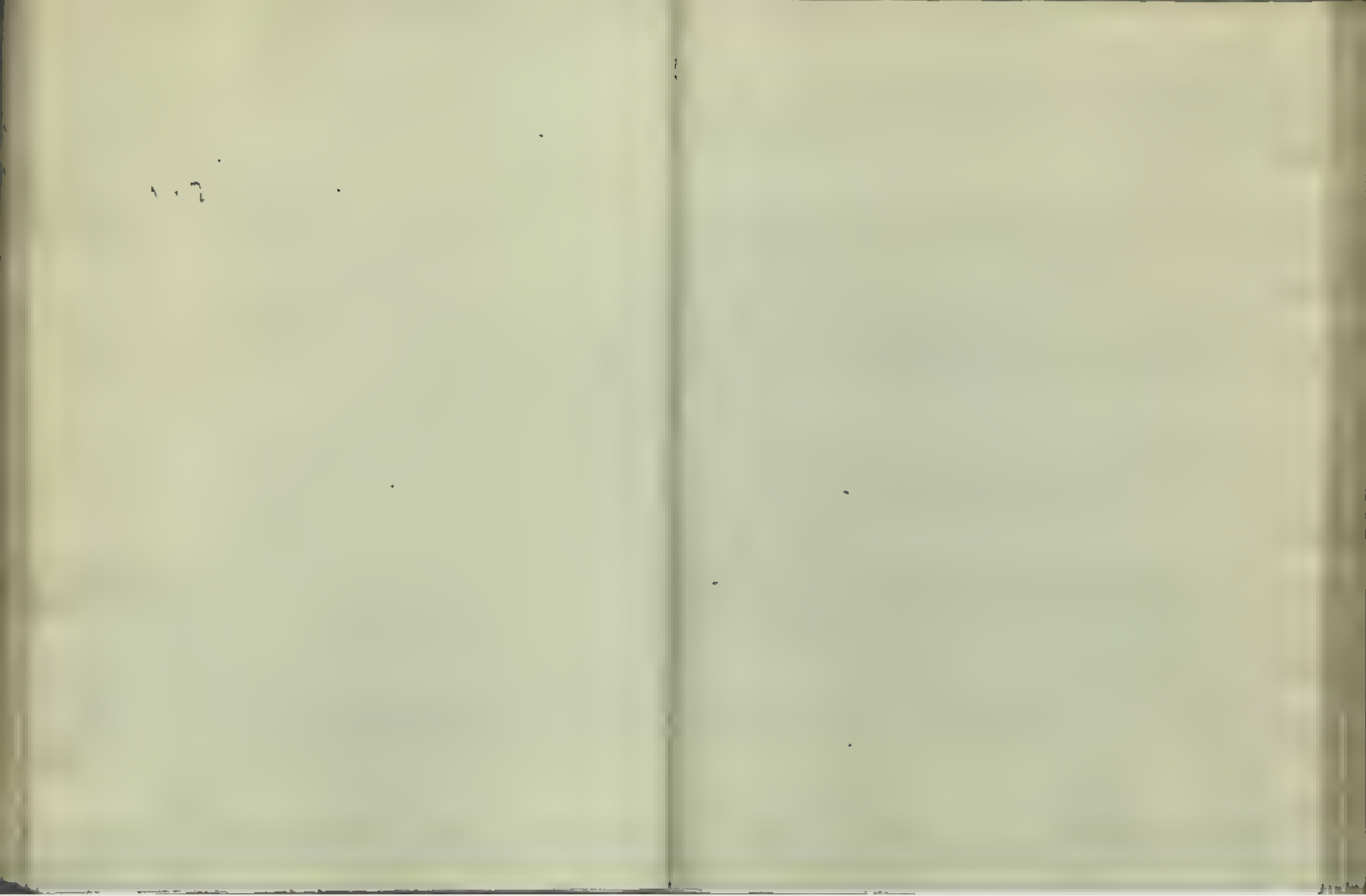
کی از جوهر آینه می شود و در دایه شور و تلخ اندازد و جمع آن در احوال
تهدیدترین شود و همان در کوهستانهای هست که کجای انواع انقیاد
در آستانه شده و بدان شده و هرگز این نعمت را که از ایشان منقطع شود
اللهم ارحمنا بحیث یحفظنا الله و یسیرنا فی حشره و یزیدنا فی عذابه و یزیدنا فی عذابه و یزیدنا فی عذابه

قد وقع الفراغ من هذا الكتاب المستطاع المتفق على التمام على ما علم
الحاج الى العفو و الغفران و الله اعلم الباری فی علی بن محمد و فی غیره از
ولولیه فی يوم چهارشنبه شهر صفر المظفر من سنة الف و مائت و تسع و
سبعین من الهجرة النبویة المصطفویة علی ما قرأه الف الف مئة و السلام
در برادران بنی و اخلاء و رفقای چنانست که اگر خطا و تنبوی در این
این کتاب واقع شده باشد منظر محبت و غایت ختم از این باشد و خود
و در اصلاح آن الحظ خود را در دفع نفع نمایند و ترا که در کمال اختصار
حکایت تمام این را لایزال و اختصار کرده و فقیه ما بالانعام و الحمد للحم

در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که از برای مؤمنین یکدیگر حقیقت
او را که خاتم النبیین در حق او را در مودعین او سرمد غنیمت و اگر چنانکه
تقصیری نماید از او بگذرد و در دایه هرگاه غریب باشد دلزدی و کند

و ما او هرمانی کندیم اگر خدای عیسی از او و اوقات شود و ثواب چهارم
اگر نوری از او و خود را ختم از آن بوشاید هرگاه غنیمت و اگر کند
عذر او را بپذیرد و اگر نکر عجب او را که از آن کس مانع کند و ختم
اینکه خیر او را بداند و برساند و او را بپذیرد و بپذیرد و ختم چهارم
نماید و بر این دینی ایجا آورد و ختم حقوق او را منظور بگذرد و هرگاه
مريض شود و او را عیادت نماید و ختم چهارم او حاضر شود و او را
هر وقت در آنجا عیادت کند و ختم هرگاه بداند و ختم هرگاه بداند
چهارم اگر کسی با او کند مکافات نماید باز و ختم هرگاه غنیمت از او
با و برسد شکر او را بجا آورد و ثواب هر یاری او نماید و ختم ناموس
و عرض او را بداند و شکر نماید و ختم حاجت او را بر آورد
خود و ختم از او سؤال نماید و بگوید اگر عطف نماید بگوید و کند
و در دایه هرگاه او را از اینها بگوید و در دایه سلام و در احوال
و بگوید و در دایه هرگاه او را بگوید و در دایه هرگاه او را بگوید
نیکو بگوید و ختم همه ای او را تصدیق نماید و ختم ششم او را بگوید
و در دایه هرگاه او را بگوید و ختم ششم از برای او و در دایه هرگاه او را
چند خود دست میدارد و در دایه هرگاه او را بگوید و در دایه هرگاه او را
خود و در دایه هرگاه او را بگوید و در دایه هرگاه او را بگوید

1-1







بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله والصلوة والسلام
 من انزل القرآن ليصدقوا به كما قال في محكم اليه الكريم **ق** ان الله قد ارسلنا
 علي رسوله انما اتيناكم بالبينات والهدى والرحمة لعلكم تتقون
 اعني بالهدى والهدى هو الهدى والهدى هو الهدى والهدى هو الهدى
 حيث ان الله قد ارسلناهم اعلام الهدى في مشارق النور والهدى هو الهدى
 الله انما اتيناكم بالبينات والهدى والرحمة لعلكم تتقون
 امر المؤمنين واما المؤمنين فانه المخلصين علي في الله وعلى شتمهم ومنهم
 ومنهم ومنهم رضوان الله وعلى اعدائهم ومنهم ومنهم ومنهم
 ومنهم ومنهم رضوان الله بعد رضوان الله وواظروا به ومنهم
 كثر في مدارج قرب التي وصول منج ناما في حصول مقاصد الهدى والهدى
 نفس است اذ اخلاص مودعه كدورات اركان وتخلص ابدان راي في ارباب

مطالع

اطلاع آدمي است بر مسائل و امثال او امر و نواحي و استماع موافق حكمي
 حيث تحول في كسب علوم و زينة علم و شوق و توسل بر سرش خريار يا امر و نهي
 التي را هم بگرد و طابع و ديسند و صحت و نيدا اصلاح امر است و ان
 در بيان اخلاص كه بر كرده و اخلاص شده است اخلاص و موافق
 ش و ايدان هر في و ماه آسمان بولكف الخطا و خسران است من غير تدارك
 من مبي على تكله ناسيه العلم و على انما درس بدرسه و في تعلم علم الذي
 كل طالع من النجاة و منظر العرش است انما تاق امر المؤمنين في امام
 اسد و الغالب على من اسطاف صلوات الله عليه و آله **ع** ان الله قد ارسلنا
 فانه من يكون شتره سالار انما من كذا انما استوان يتفقد
 و انما العرش است و انما سالار و انما سالار و انما سالار و انما سالار
 سلام الله عليه است و انما في محكمي است و انما في محكمي است و انما في محكمي است
 و انما في محكمي است و انما في محكمي است و انما في محكمي است
 فانه عباد الله و انما في محكمي است و انما في محكمي است و انما في محكمي است
 كه حشر و نيت كروا نيت و انما في محكمي است و انما في محكمي است و انما في محكمي است
 انما في محكمي است و انما في محكمي است و انما في محكمي است و انما في محكمي است
 رضي انما في محكمي است و انما في محكمي است و انما في محكمي است و انما في محكمي است
 معصيت خود را ظاهر ساخت و انما في محكمي است و انما في محكمي است و انما في محكمي است

نماز است **مقدم** من **امام علیه السلام** تفاد کلام مبارک حضرت صلوات الله علیه
این است که هر کس بی تأمل و تاملی آنچه خواست نفس او است بر زبان
قدر و منزلت او در نزد خلق باقی نماند بماند که او حاضر ایشان بود
نفس معلوم شد که زبان بر او است در دو جهان که حاضر است قدر او بود
نعم باقی زبان بر او است بر سر برید بریده خوشتر است که سر در زبان است
قال علیه السلام تفاد کلام مبارک حضرت صلوات الله علیه است
که بخیر بودن است بر نفس همان است در دو جهان که حاضر است در آن است
خاکم در عالمی که حاضر است که انقدر که عالم را دید و خلقت را دید و
ممکن نکرد و وی است بلکه بر او که هر قدر بوی است با شرف و کمال
در خرد و تامل و در زمانه تفاد **قال علیه السلام** و انما **تفاد** کلام مبارک
حضرت صلوات الله علیه بر این است که چون در سنای عالمی است
ویرا که دیدن بر سر بلند و مقام از حد است و جماعت در دنیا و جنت
بجایه نفس همانا که جماعت اهل کائنات در انسان جانت اهل تعقل و در
قال علیه السلام و انما **تفاد** کلام مبارک حضرت صلوات الله علیه
این است که در دو عالم و هر دو عالم در آن است که در آن است و در آن است
از اقامه دلیل و محنت و بر زبان چه بگوید که کلمه فی اختیار او در جهان
و دنیا و آخرت او را که هر کس که در آن است و کلمه **قال علیه السلام** و انما **تفاد**

فی **تفاد** کلام مبارک حضرت صلوات الله علیه بر این است که
اندر کمال در شهر او و بار خدایت که عدم الثبات مردم او
قال علیه السلام و انما **تفاد** کلام مبارک حضرت صلوات الله علیه
این است که حاضر بودن او در آن است که در آن است که در آن است
شخص از حد و محنت نفس از تنبیهات و لذات نفسیه و خوشتر
و در جهان **قال علیه السلام** و انما **تفاد** کلام مبارک حضرت صلوات الله علیه
این است که شکیبایی بر سر کردن در وقت عبادت و محنت و بر این است
ویرا که هر قدر عبادت بودن او است در مقام شهادت و خوشتر
بفهم اماره تا اینکه مطلع و مقادیر و مرقه عاقله را در قیام لذات و این
بالا ترین شهادت **قال علیه السلام** و انما **تفاد** کلام مبارک
حضرت صلوات الله علیه بر این است که زهد و انکسار و زهد که در آن است
و راضی بودن و جمیع اشیاء دنیا و فی دین است و غنی نفس است و کلمه
الفراغ که از این است که قاضی تو را که هر قدر و راه خرد و هر
جهان کرد و **قال علیه السلام** و انما **تفاد** کلام مبارک حضرت صلوات الله علیه
عالی مقدار این است و در آن است که عبادت از اعتبار در هر دو عالم
بر طاعات و حسنات میری است از بر باران و آشنای غدا بر هر دو عالم
در هر دو عالم **قال علیه السلام** و انما **تفاد** کلام مبارک حضرت صلوات الله علیه

卷之四
四庫全書

四庫全書

四庫全書

ما اعلم ان سلام استقامت با ما اند فاما ما فان غنى سلبنا و
 ندرم معاد كلام در بار حضرت صلوات الله وسلامه عليه بان است كه ملكه
 نجات كه نيل عطا بر ما است مستحسان است كه شخصي كه سوال فقر و
 قيس اگر باشد آن عطا بفرستد سوال فقر و خضوع آن فقر بر سر نه كست و
 ندرمست با الله لا غنا ولا فقر ولا فقره اخذ ولا فقر
 كالا لا ندرم لا فقره الله لا فقره معاد كلام در بار حضرت صلوات الله
 اين است كه مستحق توان كسي غناي شل عقيدت است و مستحق فقر در فقر
 از چهل نيت جمله آن مروج صلوات است كه باري در دنيا و آخرت است
 مستحق مبراني شاد و نيتي متعلق شدن با هم خاتم نيت از چهل نيت
 مال و نيت مستحق باري دهنده در دفع كردن نيت و نيت صلاح
 اند نشيدن با نيت و شرف و نيت كه بديكر راي نيك معادل بود
 با سبهي عظم قال عذرا السلام الله عز وجل لا فقره ولا فقره
 معاد كلام در بار حضرت صلوات الله وسلامه عليه بان است مبر و حضرت
 اول مبر نمودن آن نيت در كل دنيا بركه كه مبر و نيت و نيت
 دوم شايي نمودن آن نيت و نيت مبر و نيت و نيت و نيت و نيت
 حضرت اخذ كار با الله لا فقره ولا فقره ولا فقره ولا فقره
 غرمة معاد كلام در بار حضرت صلوات الله وسلامه عليه بان است نيت و نيت

مستحق
 فقر
 نيت

معاد كلام
 در بار حضرت
 صلوات الله
 وسلامه عليه

غر

غرمت وطن است زیرا كه سبب آن غر در كنج و اخت است مستحق
 دست و يابان غرمت است در بار سید حميد زود و بارگاه حاش
 و غر در در وطن غرمت است زیرا كه سبب فقرت خلافت و امر و مردم
 امر احداث است تا عيله الامام اما ندرم فقرت معاد كلام در بار
 حضرت صلوات الله وسلامه عليه بان است كه مال موده فقرت زیرا كه
 با اصل شود و شهادت لغافي از فقر است فرموده اند رايي است كه
 بديقه فقرت كسي در فقر شمار كني بر تو كني تا الله امر من فقر
 فقرت معاد كلام در بار حضرت صلوات الله وسلامه عليه بان است مبر
 تر ماند ترا در مري كه مبرر ماند توان بر سبب خويش نيت كست
 كه نيت و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت
 قال عذرا ام المرأة فقره عذرا عذرا معاد كلام در بار حضرت صلوات الله
 اين است كه زن كه در مريست با نيت و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت
 مبر و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت
 زهر است در آخر كار پس نيت و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت
 الشفيعه خاتمه الله معاد كلام در بار حضرت صلوات الله وسلامه عليه
 كه شفاعت كند با الله بان است مبرر ماند در مصلحت
 چون بديقه نيت و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت و نيت

راجع علی آقا زاده که در وقتیکه در آنجا بود و آنجا که
 به نفس و قیاس و غیره و آنجا که در آنجا بود و آنجا که
 و به این که آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
 و به این که آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
من الاخرة و ما بقدره و آنجا که در آنجا بود و آنجا که
 این است که آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
 از آن که آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
 بزرگ خواهد بود و آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
 که نصف آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
 صدقه را در آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
 خوشایند و آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
 آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
 دیدند که آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
 است که آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
 اخبار مکن از او و آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
 و آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود
 و آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود و آنجا که در آنجا بود

157

[illegible]

بخود حق برود و کار عالم در او تو حق تراقی اباب شئی است و وجود
 سزاوارت که باین سخن زانجا آوردن خود را حجت بفرمود
 و هیچ سزاوارت به خود عمل صالح زیرا که آن خداوند عز و جل
 رب الارباب و این اعتبار با حق است و اعم منافع است و حجت
 همچو از استیادین نزدش به تاخیر نشود و حرام نماید و معاف نشود و بعد
 از آن هیچ چیز در پیشگاه زهد در مال حرام و عدم غیبت در آن هیچ
 علمی است مانند علم نمودن در الای الکی لایات اما در لغز زرا که
 آن سخن میرسد معرفت و وفای رب الارباب و بعد از این کلام است
 اگر در معرفت وارد شده که فکر با عینه غیر عباد و بتی نیست
 یا اینکه مراد فکر باشد در عقولات همچو احادیث و تفاسیر و تفهیم
 و هیچ عبادتی نیست همچو اگر در فیضه از اضاف احادیث زیرا که
 قوای آن ترات از منقذات و کمزوری آن بر حق است و آن است
 خلاف این سخن اما فی نیست همچو باینکه کمال مدکر زاده شد و
 شکیانی زیرا که این هر دو از اشرف شایانند و اینها تمام کرده
 ایمان هیچ کمتری نیست و خود در نمودن باینده کانی تعالی زیرا که
 آن روح است و مرتبه در است در زمان آخرت و هیچ شکیانی
 است که بجهت بعد از شورت نمودن باین سخن زیرا که آن بر

علی

صواب

صواب و ثواب قال السلام و استوی علی و ابی
 ثم انما انما الحق یجب له و منه خیر منه و انما
 بنا که باینکه این حق است و انما حق است و انما حق است
 و انما حق است و انما حق است و انما حق است
 این است چون استوی شود و غالب شود و کمالی برود و کار آن
 نیز باینکه آن لغز و در هر کاری باشد باین حال که باین
 برود که ظاهر باشد از او و بعضی در بعضی و اما حجت
 در این که باین سخن عالم و حکما باشد و باینکه خداوند باین
 ان بعضی لکن آن سخن از هر دو باین سخن است و باین
 دردی کوشش باینکه در پیش و باین سخن دوم آنکه خلدی و باین
 و در عکس این میفرماید هرگاه استوی شود و زبان و این سخن است
 و تا هر سخن بگو و دایره فردی باین سخن باینکه باین سخن خود را
 و در باین سخن باین سخن باین سخن باین سخن باین سخن
 نشاید و او در باین سخن باین سخن باین سخن باین سخن
 انما حق است و انما حق است و انما حق است و انما حق است
 معاف کلام در بار حضرت صلوات الله علیه و انما حق است
 مرا باینکه باین سخن باین سخن باین سخن باین سخن باین سخن

一

ملاکت دنیا و عقیقتی است از انواع معصیت خوشتر آن که گرامت که در امشده
و شکلی نمود در نفس خود و پاک شد و طلال کش کس او به علاج که تشریف
و بهر منفعت اصول غمیشید و کس اهلان حسه کرد و نیکو شد کرد و داد
نیز ترک عمل صالح شد و در قیام اجتناب نمود و اتفاق نمود
زیادتی مال خود را و نگاه داشت زیادتی زبان خود و نفس زبان خود را
از چهره فام و بر آن مرتب نمود و کلاه داشت جدا کرد و اهلان بد را
خود را و اصلا ترک آزار داشت امان نمود و در جمع امان استفعال
نمود با موثریعت در همه حالات مشغول شد بطریقه و در پیش حضور رسالت
و خوب نشد به عیبت که آن به مشیعت است و در طلال است فال
عزیز اهلان و عیبت مرءه که مفاد کلام در آن حضور رسالت
این است که عزیز مرءان است زیرا که مستلزم خطایا خطا است
از بیشتر اک و طبع در مرءه واحد پس عقل حاکم است با یک خطا یا خطا
عین است و غیرت زن کفر است زیرا که آن باعث است در تحريم
آجل از آن بیشتر اک و در نیت یا بیشتر در حاله کفر و تحريم یا احواله
و خطا ماضی از کفر است فل علیہ السلام لانه الاسلام نشسته
لا یشبه احد قبل الانس و الجن و الملائک و المومنین
و الیقین و هو التصديق و التصديق هو جبرار و الا فاما هو ما

عبدالله بن محمد بن عبد الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وَأَنَّ عَمْدَ الْفَعْلِ مَعَادُ كَلَامٍ در باره خبر صواب است **وَأَنَّ عَمْدَ الْفَعْلِ** است
 که تعریف مسلم اسلام آن تعریف نموده باشد و از حدیثی است
 از قرول باقیه و آن این است که اسلام آن تسلیم شدن است و معنی
 شدن و در طاعت خالق که در آن فرموده اند از او مردن و از او
 و از او تسلیم نفس است بجهت آنکه تسلیم شدن است نفس از برای آنکه
 محقق شود کمال التقیاد و تعظیم و این تعریف بلازم است و از حدیثی است
 یعنی احق و صادق است چهارم طاعت و آنکه از برای آن قطعه شده شود
 و زایل شود و شکست کشد و مراد بقصدی آنرا است برود و کار عالم
 و تعمیر آن و اما مانع آنچه آورده اند از نزد خداوند که تعالی ثبات از احوال
 معاد بخیزد و این نیز تعریف لفظی است بلفظ اعرف مراد از آنرا که
 که با او وارد نموده اند از اوصاف ذات و انواع صفات و این تعریف
 چیزی است خاصیت آن مراد از آنرا عمل نموده و کمال فایده از آن
 و این نیز تعریف لفظی است بلفظ اشهر و کلام مبارک آنحضرت صلی الله علیه
 این است که مسلم کامل در اسلام کسی است که جمیع مایه میان علم یقین و عمل صالح
 خالص از همه دریا تا آنکه در حیات علما و قوا عباد و هر چه بود است از برای
 بال عمل و هم عجز بر اینست **وَأَنَّ عَمْدَ الْفَعْلِ** است و این تعریف
 از حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است

این تعریف
 از حدیثی است
 که در حدیثی است

وَأَنَّ عَمْدَ الْفَعْلِ مَعَادُ كَلَامٍ در باره خبر صواب است **وَأَنَّ عَمْدَ الْفَعْلِ** است
 عجب دارم از عقل که منو اینچنین درویش از برای خود که از آن گریز است
 زیرا که کلی که دارد فایده می برد و از آن خبر درست است گویند
 و محتاج است وفوت می شود و از آن گری که طلب میکند و از پس
 عیش میکند در دنیا مانند ریتن در دشتیان و غیر آن است کل حساب
 کرده شود و در قدرت حساب توانگران و اسطخج دور در حساب
 فرمیشاید سوری در دشتی کل جهان در دشتی کل جهان در دشتی کل جهان
 و از این معنیان **وَأَنَّ عَمْدَ الْفَعْلِ** است **وَأَنَّ عَمْدَ الْفَعْلِ** است
وَأَنَّ عَمْدَ الْفَعْلِ است **وَأَنَّ عَمْدَ الْفَعْلِ** است **وَأَنَّ عَمْدَ الْفَعْلِ** است
 این است که عجب دارم از عقل که منو اینچنین درویش از برای خود که از آن گریز است
 و آب منی در غنیمت دارم از عقل که منو اینچنین درویش از برای خود که از آن گریز است
وَأَنَّ عَمْدَ الْفَعْلِ است **وَأَنَّ عَمْدَ الْفَعْلِ** است **وَأَنَّ عَمْدَ الْفَعْلِ** است
 این است عجب دارم از عقل که منو اینچنین درویش از برای خود که از آن گریز است
 و حال اینکه می غنیمت دارم از عقل که منو اینچنین درویش از برای خود که از آن گریز است
 و متصور نمی شود چنانچه حال هر دو در عالم حل و حل شده باشد چنانچه قدرت
 میفرماید **وَأَنَّ عَمْدَ الْفَعْلِ** است **وَأَنَّ عَمْدَ الْفَعْلِ** است **وَأَنَّ عَمْدَ الْفَعْلِ** است
 این نیز الحوت و توبیخی بر نبوت معاد کلام در باره خبر

و گمانند آنکه امامان در این قسم خدا گمان که قلیکند از روی شمار
 و نیز کنند از روی مرتبه نگاه میدارند خدای تعالی چنانها و نبات روش در
 برود ایشان طایفه طایفه شریع تمسینند و نگاه دارند کان کان بن
 تا اینکه با اینست بسیار هیچ و نبات الهی بنظرین مثال خود در دست
 آن حجر در قلوب امثال خود هجوم کرد و گماندارند ایشان علم باقی
 حقیقت و نباتی از نزد در و در کار اگر علم تمام ایشان لغتی است و
 خدای نه صفت از اجتهاد و افکار و کتاب و بخودی خود در قدر و قدر
 غیر بواسطه غیر یافتند تقنین در این زمین میفرمودند و خود انکار میفرمودند
 آنرا استغفار و بنابر نعمت میریزند کان از حشمت مصطفی و مطعم
 و محاسب و هم شهر و شهر که در حشمت گرفتار از ان طایفه ای که از ان
 علم و علم و ذکر طاعت عبادت و سایر امور همراه شدند و بیارایه بنا
 نه در جهان بلکه ارواح ایشان آید است محمد اعلی که بخشش بر حضرت علی
 را اعلاست این جماعت که متصفه با صفات خدای تعالی اند کای او
 حکم کند کان در زمین خوانند کان میخوانند موسی بن واه آه میسازند و در
 بریدار ایشان میفرمایند مگر در این بیان بر کرد و تا وقت دیگر **عبد الله**
المرجو و تحت **لکنا** نه مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله علیه
 مرد بهمانست در زبان ناسخی که به قدر و مرتبه و شناخته شود

مرد بهمانست در زبان ناسخی که به قدر و مرتبه و شناخته شود
عبد الله **المرجو** و تحت **لکنا** نه مفاد کلام در بار
 آنحضرت صلوات الله علیه و بنا بر اینست بلا کشته و رو که شناخته
 و مرتبه خود را از آنکه هر که خود را شناخت خود را که ممکن است وجود است و
 در خود محتاجت پس شناخت خالق و معبود خود را در این باره باشد
 در این جهان و منهدب شد بعد از بروردن عالم در زبان **عبد الله** که
 که هر که شناخت خود را در مرتبه خود را منطقه است که از خود بخدا کند
 و بواسطه این مردم با خود بخدا و با او صبر در تمام بخیر و شر باشند
 تا بواسطه این رحم و اندوه بلا کتوبه **عبد الله** **المرجو** و تحت **لکنا**
ان **عبد الله** **المرجو** و تحت **لکنا** نه مفاد کلام در بار اینست
 فرمود آنحضرت صلوات الله علیه چون مردی در خواست نمود از او
 که او را بنده می بد و حضرت فرمود که ای شیخ اگر امید داشته باشی که
 آخرت را بفرمود و بر خیز **عبد الله** **المرجو** و تحت **لکنا** نه مفاد کلام در بار
 طول عمر و بعضی روایت بر آن منقوط است بعد از آنکه بدو بطول
يقول في الدنيا يقول انما بدني و لبي **عبد الله** **المرجو** و تحت **لکنا**
 يقول انما بدني و لبي **عبد الله** **المرجو** و تحت **لکنا** نه مفاد کلام در بار
 بدنی این اعطی **عبد الله** **المرجو** و تحت **لکنا** نه مفاد کلام در بار

عین در آنوقت نفسی راه دین حق نزد اهل بصیرت هم می رسد و حق
 قائل است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** مفاد کلام در بار
 آنحضرت صلوات الله علیه این است ترک گناه آسان بر او است
 و رجوع بر گناه آسان و قائل است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که من از او می ترسم و از او می
 مفاد کلام در آنحضرت صلوات الله علیه این است که با یکبار خوردن
 که مانع باشد از خوردن فی سبیل الله آن مال از برای کسی است که خواهد
 نماید در اهل عقیقه که سوار کرد پس آن بخاری مانع شود غذا خوردن او
 یا این کلام نیز است که شخصی معاشرت با پادشاه داشته باشد و معاشرت
 در نزد پادشاه دستاخ شود بعد از آن که یک بار پادشاه را
 آید در این کلام این سبب بعد از دست یافتن پادشاه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
وَاللَّهُ أَكْبَرُ مفاد کلام در آنحضرت صلوات الله علیه این است
 که گمان دشمنی جز آنکه با آن جای ندارد که اعتقاد اهل ایمان است
 تصورات و اعتقادات و همه ایشان حقیقت پسندی مانند اعتقاد
 معتقد خود که مانند تصور پسند می آید و دشمنی نیز نشود
 آشکارا و پنهان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** قبل از دعای او **عَزَّ وَجَلَّ**
وَاللَّهُ أَكْبَرُ مفاد کلام در آنحضرت صلوات الله علیه این است که
 استقبال نمودن کونیه با او تصحیح دستورات آن می شود و اخذ

مواضع مزاج خفا را از آن که مستی از شرک است این کلام مبارک تمام
 ترغیب و تحریک است در ترک گناه در کار با غیر از شر و در کار
 و اصلاح مفاسد می اگر در آن گناه باشد قدر از وقوع آن **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
 من الله **وَاللَّهُ أَكْبَرُ** شرفی **وَاللَّهُ أَكْبَرُ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
 از آنوقت که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** مفاد کلام در آن
 آنحضرت صلوات الله علیه این است کسی که ترسان از غضب را
 برای نصرت خدا می آید و قور و توانا شود و دشمنی که تحت پرچم طاعت
 و غلبه بر دشمنان این است که این بود که آنحضرت صلوات الله علیه بعد از
 جابره خبر بر او رسانید که یارای پس راضی شود این بر سر نهی و نواهی
 خدا نمودن ترس است از آنکه می آید از آنکه است که خداوند
 آتش آلهان بهر است از خوف افتادن آتش **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ**
وَاللَّهُ أَكْبَرُ مفاد کلام در آنحضرت صلوات الله علیه این است که
 سروری فراخی نیست که آن عبارت از آنکه نمی تواند امور خسته
 و عدد را بر عظمه و آنچه دارد و بود و بر او شود و در رسیدن
 همه امر بر خوار نیست و سخط بر در و در و بهر صدری است مندرج
 در بخت نجات و از آنکه راست است و هر یک **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
وَاللَّهُ أَكْبَرُ مفاد کلام در آنحضرت صلوات الله علیه این است

زهر و منعی نای دیگر ایام اش فرجی اعمال بگوید و از فرج حضرت
 دت المعز که آن ثواب و دعا علی بن ابی طالب را که در تصور کند این
 باز دارد و از عیان **قال علیه السلام** **من اعتقد انی فی صفة غیر ائمه**
معاذ کلام در این حضرت صلوات الله علیه این است قطع کن بر این
 غیر خودت بکن آن را رسیده خود را از حق شرف ظاهر شود
 از وجه پس عدم این بعد آن باشد **قال علیه السلام** **من اعتقد انی فی صفة غیر ائمه**
معاذ کلام در این حضرت صلوات الله علیه این است قطع کن بر این
 اندیشه خود را در حق ائمه بر شوشتن با حق که بدو می باشد بگویند
قال علیه السلام **من اعتقد انی فی صفة غیر ائمه**
 این است طبع بندگی و ائمه را که مستلزم اطاعت ائمه است
 که تطوع فیه است تا اقامه طبع باقی باشد و از این جهت است
 این که مستعزمین قنع و دل من طبع **قال علیه السلام** **من اعتقد انی فی صفة غیر ائمه**
النداء **و من اعتقد انی فی صفة غیر ائمه**
 این است فایده بقصد که از ائمه حضرت پیشانی است و جبر و
 زیرا که بدون آن تر و تدبیر اقدام بر نماید و موجب ضرر می شود
 و فایده احتیاط در پیشانی عالم بود است از اندامت و عدم
 در بلیه و غم نیست از اندیشه نمودن و در این شرفی در این موم

۲
 زهر و منعی نای دیگر ایام اش فرجی اعمال بگوید و از فرج حضرت
 دت المعز که آن ثواب و دعا علی بن ابی طالب را که در تصور کند این
 باز دارد و از عیان **قال علیه السلام** **من اعتقد انی فی صفة غیر ائمه**
معاذ کلام در این حضرت صلوات الله علیه این است قطع کن بر این
 غیر خودت بکن آن را رسیده خود را از حق شرف ظاهر شود
 از وجه پس عدم این بعد آن باشد **قال علیه السلام** **من اعتقد انی فی صفة غیر ائمه**
معاذ کلام در این حضرت صلوات الله علیه این است قطع کن بر این
 اندیشه خود را در حق ائمه بر شوشتن با حق که بدو می باشد بگویند
قال علیه السلام **من اعتقد انی فی صفة غیر ائمه**
 این است طبع بندگی و ائمه را که مستلزم اطاعت ائمه است
 که تطوع فیه است تا اقامه طبع باقی باشد و از این جهت است
 این که مستعزمین قنع و دل من طبع **قال علیه السلام** **من اعتقد انی فی صفة غیر ائمه**
النداء **و من اعتقد انی فی صفة غیر ائمه**
 این است فایده بقصد که از ائمه حضرت پیشانی است و جبر و
 زیرا که بدون آن تر و تدبیر اقدام بر نماید و موجب ضرر می شود
 و فایده احتیاط در پیشانی عالم بود است از اندامت و عدم
 در بلیه و غم نیست از اندیشه نمودن و در این شرفی در این موم

بالتدريج فليكن بيننا وبين الله عز وجل
 این است اگر بودی که مشورت بودی مالک شدی رفایا بایگان
 و تصرف شدی از خلافت را پس گزینا که شدی بر امر خطرا
 و حال اینکه مشورت گزینا بر غایب بودند و فی خیر ما و میباشند
 که از کار صحابه بگذرند و از مشورت و فیدایان حضرت رسول
 و فوض نمودن آن تر باشند که غایب بودند از آن حال که حاضر
 بودند در حقنه از ریش آردت همی اندک بودند از غیر اینها
 پس خلافت تو ای عثمان ثابت بود در **کتاب القدری تحت**
قیر که او را است و اگر کسی که قیاس غایب شده
 در امر حقنه غیر تو نیز او را بر است بجهت و نیز بر سر که بر سر
 بنظر است نزد محلی حکم و حال او بر و حال این ظاهر است
 بنفس حقن و صلوات الله علیه قال **یا ایها الامام** یا ایها الامام
 غرض بصدقه الزمان و نه بباریه است این جمع کلی
 خرقه مشرق و کوفی است و غرض از این است که بفرق
 اخرا و لا یسلفا بهما من غیر لا یفرق اخرا من ابناء فخر
 المبدأ و الله اعلم الخ و فمن این تر و القایه و
 بذلک و را به و نیز من و نیز با و لا یفرق

و تدریجاً ما بعد کلام دور را از حضرت صلوات الله علیه است
 مرد در دنیا نشاند است که بیز از دیر و مرگها و ماتنها مرض
 و غایت که میباشند با مصیبت ما و الهما یا آتش میدی
 شد قیامت در طلق دور و دوری غفهاست و کار این است از
 مشرب ذات قیامت و عدم خلوص آن را الهما یا صاف او بکوت
 آمینه و شاد و در آن حقنه و غم او بیکه شمر چهار مرگلی بر تو که غارت
 خزان در پی مرگها است و حال غنی غارت خزانست و چرخ
 لاله بی با و قیامت جهان گر گنج دارد و بار او است و در فرما
 نماید غارت او است و کار او بی لطف و بی قریای و در زراف و غیر
 زهریابی نه سرودی و چین نیم شمشاد و کار او را نه و نیز
 میسر و نه و نه می که بکشدن از دگر و نه می پیش از آمدن روزی که غارت
 و در می که آن کار غارت کس با ری و نه کایم مرگ و نه غارت
 نشانه مرگهاست پس از کجا امید میداریم قیامت و امید از اول
 اینکه این شب و در شب است تا شمس در گشتن در غارت بزدن آنچه
 نا کرد و در فراتر است و در کند که در کند که دم و نه و نه
 تا خیر فی غارت من غم عاده فی القدر و فی القدر و فی القدر
 از حضرت صلوات الله علیه است و ج خیری است و خاسته از حکم

در این کتاب
 در این کتاب

بر دوش و انش و حکمت ربانی همچنانکه هیچ خبری نیست در کفایت و نادانی
 قائل به سلام ما به دم **سُبْحَتِ قَوْكَلِ قَانَتِ فَعَالِ**
 مفاد کلام در بار حضرت صلوات الله علیه این است ای سر آدم نجده
 اند و خیر از دم و دنیا ریاده از قوت خود در دنیای پایدار پس تو
 در آن خزینه دایره از برای غر خود از خادایا و ارباب عالم
لَقَدْ سَمِعْتَهُ وَافَا لَوَا قاتل **مِنْ مَعْرِشَتِهِ وَشَاوَا**
قَاتِلِ الْعِلْمِ از کز غر مراد از کلام مبارک فرجام حضرت صلوات الله
 این است که اگر خود نفس فکر نمودن در شش بی از ثبات و قیام افراشته
 نفس را از جهت طلال فیکه نفس است زایل میگرداند و لغت صحت شده
 مراد و این حال مانع میشود و هم در خیال را از ادراک آنچه فکر نماید در او
 پس در ادراک از آنکه مرید واضح و صریح و صریح باشد مانند اعمی در دل مرید
 معانی شد طول از اهل زانکه خلیف زادت و در کوبیدن کائنات
يَقُولُ امْرَاَتُهُ عَنِ الْاَعْصَرِ صَبْرًا عَنِ الْاَيْمَانِ فَيَقَالُ اَلْوَصِي
اَوَّلًا اَمْ خَيْرًا قَدْ عَدَّ فَيَقَالُ اَلْوَصِي مفاد کلام در بار
 حضرت صلوات الله علیه این است یعنی بود که منیر خود در صلوات الله
 چگونه شفا و هم غلط خود را در و قیام غصب کنم زانکه عاجز شوم از اشقام
 کشدن با وجود غلطی که نید مرا اگر صبر سیمودی اولی بود و زوی

در وقت قیام
 حضرت

صواب با و فیکه قادر باشم بر اشد کم کس نیدم اگر غفور بود و نغفران
 میتنا فی ستمی بود از بر صلوات تقیر خود و با من کلمه زود
 شفا و غبطه زیرا که باز از اشد ملاست نمودن **لَقَدْ سَمِعْتَهُ وَافَا لَوَا**
 نزد عجز از اشد و بر ایقاع عقوت و رکن نمودن فعلیت خود در نزد
 بر اشقام **قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ مَرَّ بِي مَرْيَلِيَّةٌ بِهَا الْاَنْجَرُ الْيَاسُونِ**
 مفاد کلام در بار حضرت صلوات الله علیه این است و فیکه که نمود
 پیچیدگی که در مرید بود و این خبر است که بخت نمود به آن بخت
 در این حال **قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** با آن سرخی این است که غرت
 میگوید و در روز با و شوق عام
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ **مَنْ اَكْبَرُ تَابَ عَلَيْهِ** مفاد کلام در بار
 حضرت صلوات الله علیه این است که رفت از مال تا آنچه نید را ببرد
 که شوق فنی دفعه شش یا لی با آنکه برود رفت از دست تو ببرد تو را
 و ابتدا و آری حدیثی مرید را در حدیثی بود **مَنْ اَكْبَرُ تَابَ عَلَيْهِ**
 که مرید است **قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** **مَنْ اَكْبَرُ تَابَ عَلَيْهِ**
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ **مَنْ اَكْبَرُ تَابَ عَلَيْهِ** مفاد کلام در بار حضرت صلوات الله علیه
 این است که همان طلال مال میگرداند بسیار ری را میخیزد
 همچنانکه بدین طلال میگرداند اشقام ضایع خطبه اعمال حمید میگرداند

در این تفسیر نیز آمده و قدیر که میگوید که ما افعال الهی
 و اشیای الهیه بنیاد کلام در این تفسیر است و کلمات الهیه و اشیای الهیه
 فی رغبته که در این تفسیر است که میگوید که در این تفسیر
 نیست تحقیق که میگوید که در این تفسیر است که میگوید که در این تفسیر
 بجز این در آن و تحقیق فی فی که میگوید که در این تفسیر
 و حدیثی عالی و دست بردار در این تفسیر است که میگوید که در این تفسیر
 در صفت صفای او که میگوید که در این تفسیر است که میگوید که در این تفسیر
 تدریجی که میگوید که در این تفسیر است که میگوید که در این تفسیر
 این صفتی که میگوید که در این تفسیر است که میگوید که در این تفسیر
 و عباد یقیناً با جلال و عباد علم فایده است که میگوید که در این تفسیر
 این است هر قدر فی شک می شود و با یکدیگر شده و در آن هر قدر علم که دست
 بدست که این دست با این در آن حال نیست زیرا که دل معنی که میگوید که در این تفسیر
 هر قدر از علوم که در آن واقع شود و این از جمله است که میگوید که در این تفسیر
 در او موضوع شود و از جمله است که میگوید که در این تفسیر
 آن غیر متناهیة الوقت غیر متناهیة الاشیاء از این جهت که میگوید که در این تفسیر
 تا ابد الهیه و اشیای الهیه و اشیای الهیه و اشیای الهیه و اشیای الهیه و اشیای الهیه
 معاد کلام در این تفسیر است که میگوید که در این تفسیر

علم در این تفسیر است که میگوید که در این تفسیر
 زیرا که علم در این تفسیر است که میگوید که در این تفسیر
 نشیء بعوم الله و شک این تفسیر است که میگوید که در این تفسیر
 بر واری بداد در سبب که میگوید که در این تفسیر
 الا نزد یک این شود که میگوید که در این تفسیر
 و چون عادت عمدت طبیعت می شود و افعال الهیه و اشیای الهیه و اشیای الهیه
 عفت خیر و عفت خیر و عفت خیر و عفت خیر و عفت خیر و عفت خیر و عفت خیر
 معاد کلام در این تفسیر است که میگوید که در این تفسیر
 که در این تفسیر است که میگوید که در این تفسیر
 زبان بر و قس می برسد و خدای تعالی میفرماید و هر که بخواند و از او زبان
 بخواند و خدای تعالی میفرماید و هر که بخواند و از او زبان
 را به مطالب را که میگوید که در این تفسیر
 و آثار دید که علم علم از قس می برسد و خدای تعالی میفرماید و هر که بخواند و از او زبان
 تحقیق شایسته و عفت خیر و عفت خیر و عفت خیر و عفت خیر و عفت خیر و عفت خیر
 عفت خیر و عفت خیر و عفت خیر و عفت خیر و عفت خیر و عفت خیر و عفت خیر
 فی الارض و فی الارض و فی الارض و فی الارض و فی الارض و فی الارض و فی الارض
 این است که میگوید که در این تفسیر

مستلزم ترک نماز است ترا خدا فرمود لازم از هر روز و در بعضی که میسر
و گرفتار است نزد هوی و هوا نفس خود که اگر نماند بدست می کشد
فرمود لفظ اسیر را که غفل و لفظ امیر را از برای هر باغی از انعام
مهر و امیر که مستلزم است غالب بر او و در حق تو غلبه است و در حق
آلای است نگاه داشتن حقیر غلبه است نمودن طاعت و المودة قرآنی
مستفاده محبت و دوستی خوشی است فایده گرفته شده و لا تأمنون
ملوک و الذین یملکون اند و یکدیگر را بر سر دارند و در این معنی
ملوک را صاحب خود و کمال این سیوان بود در صداقت و در
ملوک این می باشد زو صداقت را مجوی دل بجهت و میسند و زود
با او مگوئی **قال علیه السلام** **ثبت الریح فی جنة** با عقاب و جنت و
مهر و نفس خود یکی از حامد ان غنچه است زیرا که مقتضای عمل از یاد
فضایل است و محبت مانع از اینست **قال علیه السلام** **غنیه** بل لقدی
انما تم من ایند نخل نمای بر ریخ و ام دنیا چشم فرو خور در این ای
بر غنچه و بلا و اگر نه خوشنود و خواهی بود هرگز اگر که صیفت دنیا
نمودست بکار به کس و احببت جمال او و الا موجد تم تعجب خواهد بود
بست قنطاریه **قال علیه السلام** **من لا یغفر له** و در بعضی اعضا
کسی نرم باشد چوب خست و نظیر شد شاخای و غیر هر که حسن خلق

و خوبی میرسد بشه خود نماید و با محبت در حرکات ناشایسته ایشان
طریقست می بیند و در بعضی با او الفت و محبت و ملاطفت نمایند
و بواسطه اینصفت مال در جاه او زیاد شود و قوت و شوکت او در زود
مضاعف شود **قال علیه السلام** **انما فی بندم** از اینها کلام در بار
آنحضرت صلوات الله علیه بر اینست محالفت و نماز نمودن و در
دوران باز داند شده را زیرا که خلاف فرایع و متعجب و غرض است
صاحب خلاف با صابته رای **قال علیه السلام** **من قال** **استطال** **انعام**
کلام در بار آنحضرت صلوات الله علیه بر اینست که هر که رسید بگاه
یا مال که در دنیا نبوی شود در ملک و بعد از آن است که استطال
ان الانسان لیطغی ان رآه **استغنی** **قال علیه السلام** **فی تقهرا** **ما جزل**
علم **جواب** **الرجال** **انعام** **کلام** **در بار آنحضرت صلوات الله علیه بر اینست**
در هر کس حالها مثل انتقال از اقبال یا در بار و در غیبت یا بعد از معلوم
کوهر نیک و بد **همان که آن اخلاق که میجو و در فضایل و سواد است یعنی**
ظاهر می شود و فضایل غنی می گاه قیفر شود و در قیفر اگر غنی شود و در قیفر
که غنی چون قیفر شود و بدل می گردد و حالات او قیفر که غنی می شود
صفات و قال علیه السلام **من حشد الصدقة من سقم المودة معا و کلام**
در بار آنحضرت صلوات الله علیه بر اینست **حود و در است از بیماری**

[illegible]

ضاحک است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** مفاد کلام در بیان صریح است که
 این مصاحب پادشاه نام کسی است که سوار است بر شیر و جبهه کتاب
 خط است چنانچه میگوید بگوید و با علم و وضوح می بیند مرتبه او
 و او دانا تر است از خوف و خطر و بلا که سبب تنزل خود از این مقام
 در حال تهنات است زیرا که راکب شیر را میگوید اندازد او در برین ملک
 و با اینکه میدرد و او را به نجات می یابد و این سلطان در حق جلال دارد که
 بگوید تمام خلقت خود را به ملک می اندازد که بجات نیاید یا اینکه بجهت خود
 حامدین را و بسیار است بگوید و این همان حدیثی است که در حدیث
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ **أَمَّا خَيْرُ مَنْ عَقِبَ غَيْرَهُ** **فَمَنْ عَقِبَ غَيْرَهُ** **فَمَنْ عَقِبَ غَيْرَهُ** **فَمَنْ عَقِبَ غَيْرَهُ**
 این است بگوید تا می رسد در وقت نسل دیگران تا که داشته شود در خود
 با حق آن زیرا که مجازات امر است و قدرت طبیعت ممکن است بگوید چنانچه
 سبب دیگر چنان می نماید خداوندان است زیرا که در زمان **وَالْعَالَمِينَ**
وَالْعَالَمِينَ **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ**
 مفاد کلام در بیان حضرت صلوات الله علیه این است که هر که در میان
 دانا یا جان باشد در دست و در امت است و او دانا تر است از حق و انعام
 جهالت هرگاه باشد یا در دست و در امت باشد و در میان است و در میان
 مذکور است حضرت غریب جان و تالی شاه زیرا که مکان سبب است و کلام

و تا تیر آن کلام در نفس ایشان در شبهات می افتد و فعلی است
 و از این جهت است که گفته اند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ**
 و بجز **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ**
 فانه آن یک **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ**
 حضرت صلوات الله علیه این است که هر که در میان است و در میان
 که نیامده است آنرا در تو با مرد و پس در تر که اگر قاضی شد عمر تو در این عالم
 بیاورد در آن روز خدا می آید و در آن روز چنانچه تقدیر بود و می یابد این
 کلام خدا را و این همان حدیثی است که در حدیث **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ**
 قوریت السماء و الارض مثل انکم تطعونان علیه السلام **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ**
 غریب این است که میگوید **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ**
يَكُونُ حَسْبُكَ يَوْمَئِذٍ **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ**
 و دست دارد دست خود را و دست و آستین بر می دارد و می گوید هر که خود
 او را مطلع کرد این یکدیگر در روز و انشاء می یابند و تورا
 ایذا رساند و دشمنی کن دشمنی خود را بر حق و آسانی نفس بر حق و تورا
 با او کو می یکدیگر در روزی از روزها دست و آستین بر می دارد و می گوید
 بگو و پس در حق بعضی طرف عقد از کجا باز آید علیه السلام **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ** **وَالْعَالَمِينَ**
 غایبان کل فی الله لا یفقد شعله و بناه حق آخرت بخشی علی

نَحَافَتَهُ عَلَى نَفْسِهِ قَفِي عَمْرُهُ فِي مَقْعَةٍ غَيْرِهِ مَقَامُ دُرِّ يَار
اَكْثَرُ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ دِيَانِ دَرِجَتَانِ وَتَكْتِفِ
بِكَيْ عَمَلِ كَسَنَدِ اَمْتِ دَر دُنْيَا اَز بَرَايِ دُنْيَا تَحْمِيلِ سَاخِرِ اَمْتِ اَوْرَا
دُنْيَايِ اَوْرَا كَارِ اَخِرْتِ وَاصْلَا بَكَارِ عَقْلِي نَزْدَاخِرِ تَسْبِيحِ اَنْ كَلِمِ بَارِ
مَكْدَارِ وَاَعْدَا زُخُوْدِ دُنْيَا اَرَا بَرِ فَرْزَنْدِ قَهْرُ اَوْرَا اَمِنْ مَكْرِ دَانْدِ عَمْدِ
تَقَرُّرِ تَسْبِيحِ اَقْرَارِ اَخِرْتِ خُودِ وَتَوَشُّعِ مَرْيَا بَكْتِ رَوْبَارِ سَبِيحِ خُودِ
نَبِيغِ سَبْدِ اَقْرَارِ صُغُرِ خُودِ اَرْدِ وَزَقَرِ كَرْخُوفِ مَكْنُودِ فَا فِي مَرَاذِ
عَمْرِ خُودِ اَرْمَقْعَةِ غَيْرِ خُودِ وَغَاغِلِ اَمْتِ اَرَا اَكْبَارِ اَوْرَا اَخِرْتِ اَكْبَارِ اَخِرْتِ
اَخِرَاتِ تَبَرَاتِ غَاغِلِ فِي الدُّنْيَا اَلَا تَعْبُدُ اَفْجَاءَةً اَلَمْ تَرَ اَلَمْ تَرَ
فَعَمْرُ خُودِ اَلَمْ تَرَ اَلَمْ تَرَ اَلَمْ تَرَ اَلَمْ تَرَ اَلَمْ تَرَ اَلَمْ تَرَ اَلَمْ تَرَ
لَا يَسْئَلُ اَللَّهُ عَاجِبَةً فَيَمْنَعُ مِنْهَا رَيْبَةً كَانِ اَللَّهُ لَمْ يَدْعِ عَالِي اَمْتِ
عَمَلِ نَايِدِ دَر دُنْيَا بَرَايِ خَيْرِ كَيْ اَمْتِ اَز اَمُو اَخِرْتِ تَسْبِيحِ اَمْتِ اَوْرَا
صُرُوْدِ اَمْتِ اَز رَزَقِ اَوْرَا كَمْ كَوْنِ دَر لَوْحِ تَحْوِطِي كَرْدَارِي كَسِي نَبِيغِ
مُودِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ
بَا اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ
نَوَا اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ
قَاضِي اَلْحَاجَاتِ تَبَايُتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ
فَا فِي اَلْحَاجَاتِ تَبَايُتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ

بَرِي اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ
عَلَى اَللَّهِ وَكَثَرَتْ فَعَلِ قَوْمِ كَوَاخِدَةِ فَجَرْتِ بِجَهَنَّمَ الْمُسْلِمِينَ
لَا اَعْلَمُ اَللَّهِ وَتَكْتِفِ اَللَّهِ بِاَللَّهِ قَوْمِ عَمْرِ اَللَّهِ
وَمَسْأَلِ عَمْرِ دَر دُنْيَايِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ
دَر دُنْيَايِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ
دَر اَلْاَنْبَاءِ اَكْبَرِ اَكْبَرِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ
بَا اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ aَمْتِ
قَسْرِ قَهْمِ خُودِ عَمْرِ اَللَّهِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ aَمْتِ
اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ aَمْتِ
اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ اَمْتِ aَمْتِ اَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ
فَوْضَعِ اَللَّهِ اَمْتِ اَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ
وَلَا اَمْتِ اَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ
وَلَمْ يَدْعِ اَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ
فَا اَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ
بَرِ اَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ
نَوْعِ اَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ aَمْتِ

و مانع تر تواند شد میان عید و آنچه مقدر الهی است و روزی از روز و خبر
وقت فرموده در لوح محفوظ با کمال ضعف و عجز از بیان ندهد و بر
مقدور غیر از کسی نمی تواند شد و در هر چند دلیل از خبر که در غایت
یا اینکه ضعیف باشد در هر چند و عجز از بیان بجز که مطلق است و از خبر
بسیار کمتر است که آنچه که مقدر خدای تعالی است و ثبت شده است و در لوح محفوظ
و ان شاء الله تعالی **اعظم الناصر** و الله فی منفعة و التبارک
آنست که **اعظم الناصر** و الله فی منفعة و شهادت و شهادت و شهادت
که عمل کنند با شهادت بر هر کس که شهادت از روی آسایش و تقصیر بود
و ترک کند این امر نهان که شک کند باشد و آن بزرگترین است
از روی شغلی و گرفتاری و ضرر و زیان زده کی **و الله اعلم**
و ربی تعالی **مصنوع له بالادی** و بما که نعمت داده شده است و بها
و نزد یک گردانده شده است و نعمت خدای تعالی بر سبیل تدبیر و توفیق
و اخذ فی نعمت و بر طریقی که هر با خطائی که خطائی نمی و داده شده است و خطا
آن که فضل اندیش تا آنکه فجأة یعقوب الهی قسید و تبارک و تعالی
شد باست و محنتی که می گویی کرده شده است و واسطه است و گرفتاری
با این وجه که نعمت غنی باشد و ثواب شری و با خطا نماید و واسطه است
فرزاد **و الله اعلم فی شکرک** و فی خبر **و فی خبر**

بسیار که ای شنونده این سخن در شکر گذار خود و نعمتهای زودمان
و گوناگون است و شتاب زده کی خود در کمال مسامحه این حق و توفیق
و باست نزدایان و در خود می شناسد و بسیار پویند و در این
که نزدان کرده تقدیر و بحد و حد و در این بزر و عا **اعلم**
عظیم بنا و **و الله اعلم** **و الله اعلم** **و الله اعلم**
منافذ کلام در بار کفر صحت است و در این است که در این علم خود
که منت حصول درجات آخرت حاصل نماید و تقصیر است که دارد
با حواله مدعی و شک و بدگمانی بحد و حد و در این بزر و عا
عالم و حق آنست که عمل کنند با شهادت و تبارک و تعالی
که با اینست بدان شک کند باشد و در این اراده است
آنست که **و الله اعلم** **و الله اعلم** **و الله اعلم**
که آن **و الله اعلم** **و الله اعلم** **و الله اعلم**
که اعمال شایسته نیست و کالبد و در دو و شش است و علم در
عهد و امر خاص ای بجز اینست و شاخ که بی موه بود و شش است
مطبیخا زاده و از آنست و پس عالم باید و در این بزر و عا
طاعت و عبادت است و چون عالم شد و عمل کند و چون خاص شود
پس اقدام کند و در این بزر و عا **و الله اعلم** **و الله اعلم**

مفاد کلام در آن حضرت صلوات الله علیه بر این است که در این
 که بنیانی عقل را کلام و است باید تا بحسن ظاهر و بر حق دروغ مگویم
 صاحب خود چنانکه از دور کوچک میزند و از نزدیک بزرگ و
 خیارش نیست عقل را که طریقت نصیحت کند از او آفت که انما نصیحت
 نه بحسن صورت ما علیه السلام بلکه و نه الموعظه بحسن وجه
 چنانکه مراد از تفویض مفاد کلام در آن حضرت صلوات الله علیه بر این
 میان شما و میان من و غیره است از هر یک که چاهد و آید و آن شما
 زیاد کند که نسبت با غیر منند و نوبه و نامه بدکاره و خالی و انما
 قطع العلم عند الله مفاد کلام در آن حضرت صلوات الله علیه بر این
 قطع نمود علم عند ربنا چون کار را نفی علم پیدا کردن با جا نیستی هفت
 قطع کند علم را نه چون بکار نیست و دعوی جهالت نمودن را که بگو
 نیست از ایمان که گویند انما لنا عن هذا غایبین الی غیره سلم علی
 معاجل استیصال غایب و حق مؤثر است بقیه مفاد کلام در آن
 آن حضرت صلوات الله علیه بر این است که در شتابانده شده است که
 مهله داد از آنکه در قصه و در عده داده شده بآن بهای خود تا آخر
 این بخت بزرگ عید نیست معاجل استیصال غایب الی غیره سلم علی
 التماسی طوبی لک ان قد خیر لک ان یوم یوم مفاد کلام در آن

بخت

آن حضرت صلوات الله علیه بر این است که گفتند مردان من خبر را که خبری
 و خوشحالی از برای او است که که نهان نمود از برادر و در کار خدا
 روید که خبر رسیده و در آخر کار و قد شد علی بن عمر و غیره
 طریق معجزه ظاهر و بجز عجز علی بن عمر و غیره فلاشده و تحقیق
 برسد که آن حضرت صلوات الله علیه از سر قدرش فرمود که قدر
 را ای است ظلمت تا که پس دید بآن به تا که نبود در این است
 پس در میاید و در او تا در یک ضلالت غرق نبود و درست آید که در
 پس فرمود در این غیر از دیدن آن حال علیه السلام و از الله
 مفاد کلام در آن حضرت صلوات الله علیه بر این است چون
 ردل است سازه خدا تعالی مبداء را در این که با اسطه عدم که او
 در طریق ایمان ترک شد آن من که هر اسم زد در علم احکام
 ایمان را غیر تو من و عطا فرماید در دسترس آن کلام و است بر آنکه
 جهالت از ردالت و شرف است و می است و الله و الله و الله
 آن فی الیه ان علیه فی مفاد کلام در آن حضرت صلوات الله علیه
 بود در ایمانی است که او در در طریقت و فی القاصد که اندک بود و در
 بود و بعضی همان من طغیون رحمة الله علیه بود که بزرگ بود و در
 صبر و بیانی عینه کوچک نمود دنیا چشم روشن کردن و آن تا

پس بداند فکر کردن که از آن تبار است از پدر و مادر که از ایشان است
 تو نمیشود که از آن غنی شخصیت الحان بحسب آن لا یفصل فی شکر البیت و منه دا
 مناد کلام در برابر حضرت صلوات الله علیه بر آنست که بفرموده حق تعالی
 بر ما فرمائی خود را به واجب بودی که عصیان نکنی و از خشم و غضب
 که از آن غایب است برسد و مع ذلک هم بود و عصیان بر نظر اولی ترک
 عصیان اولی باشد قال علیه السلام و قد عزی لا تسعیت فی عین عین
 لا استغنی عنک علی اینک فقد استخف ذلک منک از آنست که
 مناد کلام در برابر حضرت صلوات الله علیه بر آنست و یکبار بر صبر و شکر
 استغنی پس را بر هر که فرزندان او است اگر مخزون باشد و از آنکه بی
 بر خیزد بر خودت بر تن حق پیدا نموده و از او ارشاد آن حضرت را
 و پیش او آن قصه را حق آید فی کل شخصه خلفه و اگر کسی را شکایتی کنی
 پس در حق خدا بی نامت است از هر چیزی عوفی از خودی یا نیست
 از آنست که هر یک از قدرت و استقامت بود و آن حضرت جبر و استقامت
 و استقامت از آنست که هر یک از قدرت و استقامت بود و آن حضرت جبر و استقامت
 با خود داشتی و اگر مزاجی را روان شود بر تو تقدیر یا خدای تعالی حال آنکه تو
 با شکی با خود و محبت این تبار و مولای و فرشته که با او است اما آنکه
 و اولاد و فرقه هر توشاد ماحث تو را در حال ولادت و آنجا بود و در

زیرا که او سبب نبردن و خنجر و خنجر نه است از دامن خود و از دامن
 ایما آنکه او را اولاد که خنجر و خنجر است و در غایت کفایت با او ایما
 تو فی نصایب و از آن خنجر خنجر است از دامن که او اندر از دامن
 و حال آنکه این تبار است و در حق حضرت علی علیه السلام از دامن که او در حساب
 کفر و قتالی تا نبوی القدر بر دامن خنجر است و از دامن که او در حساب
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم و در حق حضرت علی علیه السلام و
 ان یخرج لنفسه الا انک توالی المصائب یک بعد و آنست که
 قبلت و بعد از آنکه مناد کلام در برابر حضرت صلوات الله علیه بر آنست
 خنجر و خنجر است و از دامن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حق
 صبر و شکیبائی بگویند که از آن وقت تو ای بر کنده و خدای تعالی بگوید ای
 زشت است که بر موت تو ای خلاصه اصفیا و بدستی که با تو و از دامن
 که ریده است سبب تو بر این عظمت بدستی که بر محبت و اقی است از
 موت تو پس از موت تو هر نه آسان و حق است با حق است و بعضی
 گفته اند که لفظ جبر از لفظ الاصل است و ای عظمیت که حق تعالی از
 رحمت و جلیل است عظمیت نسبت تصور آن بر هر چه دامن آن بعد از رحمت
 سبب اختلاف را اسلام است دشمنان را سبب بعد از تو و از دامن که او
 لا تقوی الیایق بانه یزید الله فله و یوذن ان یكون من مفا کلام

قال عليه السلام خير من قديم علي كثر نعم فقد كف بحاجتهم ولا يروونه
قال عليه السلام خير من قديم علي كثر نعم ولا يروونه مفاد كلام در بار
آنحضرت صلوات الله عليه و آله این است رسیده شد آنحضرت سلام
چگونه است خدایا که در حقانته و تعالی با خلق تو بکجه نوع شمار اعمال را
خواهد نمود با وجود بسیاری ایشان پس فرمود همچنانکه در سر سده پند ترا
با وجود بسیار ایشان پس گفت چگونه باید با ایشان حال آنکه
منی بنده خالق خود را در خواب فرمود همچنانکه روزی میدیدش ترا
با وجود کثرت ایشان حال آنکه من فرستاده را زق خود را این کلام است
فرجام حرکت بر نفس رؤیت حضرت عیسی علیه السلام در دنیا و آخرت
قال عليه السلام **من نزلت من السماء** مفاد کلام در بار آنحضرت صلوات الله
این است فرستاده تو از برای بنام من کسی که بعد از من است یعنی
بنام برنده در جهان بسیار فطرت و فهم باشد چه در عمل و در کلام
زیرا که رسول تعزیر میکند بر عقل و عمل و بعد از او از برای رسول الهی بر
تمام و کتابت **المنع من مطلق** غایت نامه و بطن تر کثرت است که بخوبی
از جانب تو زیرا که نامه ها تو بر من است و ضابطه مراد از کتاب است
در میان چه احتمال دارد و زاده و نقصان در زبان قال عليه السلام **ما لم ينزل**
قد انشئت به البلاء با حوج الی الله فان من الغافی الله یبانی

مفاد کلام در آنحضرت صلوات الله علیه این است غایت که شایسته
سخت منده باشد با دلا محتاج تر بعد از کسی که این شده باشد از بلا
زیرا که مثل محتاجت بعد برای زوال بلا و معافی برای دوام عافیت
خلاصی و از بلا و رنج و غما قال عليه السلام **الغائب انما الله** مفاد کلام
از جن علی **خیر** مفاد کلام در آنحضرت صلوات الله علیه این است
مکان پسران نیاید ملامت نموده نمیشود و در دگر کسی که در این ملامت
توبه است از برای صحت ملامت جمیع اینان این توبه اربعه است که گویند
انفال قوه فلان کس طبعی است و صفات اوست **قال عليه السلام**
ان الله یبکی من یبکی الله مفاد کلام در آنحضرت صلوات الله علیه
مفاد کلام در آنحضرت صلوات الله علیه این است غیر سیمایه بنام آور
خدای تعالی است و لغز نموده او بجهان و تعالی و برای رزق خواست ایشان
و تصدیق این است **و اقرضوا الله قرضاً حسناً** پس که منع نماید او را
پس تحقیق که منع نموده است خدای عز و جل که عطا کند او را هر حق
که عطا نموده است خدای تعالی را قال عليه السلام **ما زنی غفور** مفاد کلام
در آنحضرت صلوات الله علیه این است هر کس تا اگر غفرت داشته باشد
زیرا که شخص غفور هرگاه قصد نکند بکلی یا مثل این عمل را در حق خود
معارضه کند خیال ارباب آن هر ششست و آن عمل است بقیع شمر و منع خود

هیچ غیر مضطر که بسبب اینکه منع نمود او را تو که و خداوند تعالی سؤال
 کننده ایست از آن منع در رد و محذور و اعلم ان الله استغفار
 عن اخذ ان من صدق بلفظ کلام در برابر صلوات الله علیه
 این است بپناه از قدر عز و جلال و از استی از قدر عز و جلال
 آنست که ترک قدر عز و جلال و از استی از قدر عز و جلال
 در آن قدر عز و جلال باشد زیرا که صاحب اختیار باشد و در آن
 قبل از قبول شدن عذر او و در آن حال که با او تمام شده است
 استغفار بپناه علی بن ابي طالب کلام در برابر صلوات الله علیه
 کمتر می شود که از دست ما از برای خداوند تعالی آنست که باری عز و جلال
 بنعمته ای تو در برابر ما یعنی نعم او را در برابر ما صحت نماید زیرا که در حق
 از برای استغفار است بطاعت است پس اگر بند بطاعت قبول نشود
 لا اقل لا است برک معصیت نماید قال علیه السلام ان الله تعالی عذر
 غنیمه الا کما یس عذر بظان عذر عذر کلام در برابر صلوات الله علیه
 این است بدین معنی که خداوند تعالی کرد و نیکو بماند و در آن عذر بپناه
 از تقصیر نمودن عذر آن بپناه بود در حضرت عذر آن شخص فکری است
 میکند نظری در یکی خود را در یک برادر است ایجاد و طاعت و عذر بپناه
 و قال علیه السلام ان الله تعالی عذر بظان عذر کلام در برابر صلوات الله علیه

این است که سلطان عادل با دینداران خداوند تعالی از جانب خبری تعالی
 با دینداران عادل و جلیل غافر را از کار عصاره تعالی عذر بپناه
 در آن عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه
 این است بپناه عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه
 بنیاست از عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه
 روی سینه بپناه عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه
 حمیده و صفای سنده و خوارترین حریت از روی نفس از جلال
 تواضع در دوشی این عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه
 در برتری و دشمن داری بر یاد خود در دوشی عذر بپناه عذر بپناه
 در از است اندک و کجاست و می زار آخرت دور و طوفانی است
 منت و در طلب است عالمه کلمات باقیه است عذر بپناه عذر بپناه
 بسیار است خاموشی و کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست
 بیکر طاعت و عبادت برور کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست
 عبادت است بنعمته ای بیکر کار بسیار عبادت در وقت و در وقت
 معصیت و بلاست عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه
 آسمان در زمین مس عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه
 یکی بیکر عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه عذر بپناه

واقع شده یعنی صداقت یعنی سرعت بکنند صداقت احدی از حق
فقد اخوان **بسم الله الرحمن الرحيم** بسم الله الرحمن الرحيم
طبیعت او یعنی مگر در آنوقت نیست **فقد اخوان** بسم الله الرحمن الرحيم
أول من ألقى بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم
و شجاعت و قوت در دین او و از است از بنده زهر در دست کمال
عبودیت **فان السلام** بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم
و غزو بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم
بنده این خود را و جای بگشت خود را هرگز نشنیده است و در پیش خود را
در غیب او و خود را باینکه ای کاش می دانم که من هستم در دایره وجود هستی
که بنده عظیم خود را در پیش خود را ندیده که بستمی **فان السلام** بسم الله الرحمن الرحيم
فی نامه شریکان **الوارث** بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم
این است هر مرد در دال او و هر یک کی میراث بنده و دیگر جادو کار
که با عدل فای است **فان السلام** بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم
کلام در آنحضرت صلوات الله علیه این است که عاقلند و درگاه خدای
بی وسیله عمل شد از بنده بترست که بی زده گمانی برای دعا می شود
فان السلام بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم
اول من ألقى بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

علم برود و نوعی است که طبیعت عقل را و کافی باشد آن
علوم آنحضرت یعنی باب صانع و توحید و عدل و صفات نبوت و صفات
بسیات و نبوت و امامت و معاد و مهموعت چون علوی که متعلق است
و آن احکام شرعی است که منتهی است بقرع و برین بود و بنده علم مجموع که
علم خدوع و برین باشد و یک باشد علم مجموع زیرا که علم مجموع علم است
و نه علم صحت و باطل است اصول علم ظاهر و باطن است **فان السلام** بسم الله الرحمن الرحيم
زیر بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم
از عرام و خود را نگاه داشتن از نام آتش در دشت است **فان السلام** بسم الله الرحمن الرحيم
و دیگر که اری همانی حضرت فرید کار از ایشان توانی بگفت **فان السلام** بسم الله الرحمن الرحيم
یوم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم
آنحضرت صلوات الله علیه این است روز عدل پروردگار بر کار
نخست بترست از روز رستم و در کار بر رسیده و فای **فان السلام** بسم الله الرحمن الرحيم
الان بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم
کفایت با یکا داشته باشد است در محافل اعمال کوله تبارک و تعالی
تا بلفظ من قول الله لا تدیر بقیة عترة و السرازمیة و نبات و عباد
آزموه بر رسیده شود و در بوم قیامت قیامت و بگو که مراد این باشد
که تا قبل هرگاه مجموع شده بترست که در خیر و در یکدیگر بدان که مگر

[illegible]

بزرگوارانم قضا حجازی و ندمل و سخن نشینان و غیره - العقله
و کلام در باب حضرت صلوات الله علیه برین است فی بیان
زمانیکه باقی نماند در میان ایشان از قرآن که از او که ان ملاوت بودند برآ
نی عمل نمودن بخارج و از کاین از اسلام که نام او مسجد نامی ایشان در
آن روز آبادان شد از بنا و خراب باشد از آنکه ما دیان راه مانا
باشد بوی حق ساکنین جدید و عمارت کند کاین آن بدترین اهل
زمین باشد از ایشان بیرون آید قنیه و بلا و بوی اشباح و بی بنا که کاین
مالاخصی باز گردانند سیر که شما مانند از آن قنیه در آن بعضی سیر و در
کیمی را که بار پس ماند از آن بوی با جهار غریبند حد و عالمیان که
منزه است از عیاب و لا قهر نفس بذات خود بگویند بخورم هر آنکه
بر آنکه از سوی ایشان قنیه و بلا فی که که از م حکیم در آن سخن بر گردان
حقیق که در آن خان نیز آن قنیه را اهل و در و ظاهر اقاله مکمل از حدیث
بسر در آمدن غفلت را یعنی از حدیث الهی در نخواهم که رایل نماید از
جملی را که از غفلت از احادیث و در حال عدل السلام الله علیه
انقواءه فاحسن امره عبا فیکلمو ولا ترک قدی قللو و نا
دینا به سیر و در حدیث الهی و در حدیث الهی و در حدیث الهی
و نا المزد و در حدیث الهی و در حدیث الهی و در حدیث الهی

بزرگوارانم قضا حجازی و ندمل و سخن نشینان و غیره - العقله
و کلام در باب حضرت صلوات الله علیه برین است فی بیان
زمانیکه باقی نماند در میان ایشان از قرآن که از او که ان ملاوت بودند برآ
نی عمل نمودن بخارج و از کاین از اسلام که نام او مسجد نامی ایشان در
آن روز آبادان شد از بنا و خراب باشد از آنکه ما دیان راه مانا
باشد بوی حق ساکنین جدید و عمارت کند کاین آن بدترین اهل
زمین باشد از ایشان بیرون آید قنیه و بلا و بوی اشباح و بی بنا که کاین
مالاخصی باز گردانند سیر که شما مانند از آن قنیه در آن بعضی سیر و در
کیمی را که بار پس ماند از آن بوی با جهار غریبند حد و عالمیان که
منزه است از عیاب و لا قهر نفس بذات خود بگویند بخورم هر آنکه
بر آنکه از سوی ایشان قنیه و بلا فی که که از م حکیم در آن سخن بر گردان
حقیق که در آن خان نیز آن قنیه را اهل و در و ظاهر اقاله مکمل از حدیث
بسر در آمدن غفلت را یعنی از حدیث الهی در نخواهم که رایل نماید از
جملی را که از غفلت از احادیث و در حال عدل السلام الله علیه
انقواءه فاحسن امره عبا فیکلمو ولا ترک قدی قللو و نا
دینا به سیر و در حدیث الهی و در حدیث الهی و در حدیث الهی
و نا المزد و در حدیث الهی و در حدیث الهی و در حدیث الهی

بگذر نشنوت روز و روز پس اگر باشد آن سال از هر توبه بدیستی که
 خدای تعالی زود باشد که بدید بود در هر ما و توان جز را که قیمت تو کرد
 از روزی پس اگر باشد آن سال تو را هر توبه پس حکایت نور خدای
 هر جز را که نیست از توبه پس نمیکرد و البته بخت نمیکرد و روزی که
 و هر که غالب نمیشود و روزی تو غالب شود و هر که روزی
 تو را اخذ نتواند نمود و تا آخر افتد که مقتدر الهی است از روزی را
 رت مستقیل تو یا کنز مستدیر و معنوی فی اول لیله بوالک
 فی آخره بنا استقبال گفته و روزی که نیست گفته از روزی که
 در یافته است او را که نور و یا از و کرد و خوشحالی در روزی که
 بر تو است که بکنده کان و در آخر شب قال علیه السلام الکلام فی
 و ثانیاً فی الکلام فاذ الکلمت بضررت فی و ثانیاً فاذ
 لکلمت کما تحزن اذ یبک و و یبک فرت علیک است نیت
 و جلست نیت مفاد کلام در هر یک از صلوات الله علیه این است سخن
 در نیت در نیت تصرف است تا دیکه کلم نمود و آن پس چون کلم
 نمودی که دیدر تو در بند آن پس نگاهار زبان خود را در خواند و زبان
 همچنانکه در خزینه نهی که خود را در آخره خود را پس سبک سبک نمود
 از تو کشید بدی و شتر را و سخن گفته و یکبار که در بدی و اول لیله کند

۹۴
 مرد که عاقل باشد تا عاقل باشد و در هر یک از صلوات الله علیه این است سخن
 تا دیکه کلم نمود و آن پس سبک سبک نمود و آن پس سبک سبک نمود
 و جلست نیت مفاد کلام در هر یک از صلوات الله علیه این است سخن
 در نیت در نیت تصرف است تا دیکه کلم نمود و آن پس چون کلم
 نمودی که دیدر تو در بند آن پس نگاهار زبان خود را در خواند و زبان
 همچنانکه در خزینه نهی که خود را در آخره خود را پس سبک سبک نمود
 از تو کشید بدی و شتر را و سخن گفته و یکبار که در بدی و اول لیله کند

و تقصیر نمودن در کوفتی که در این اثنی عشر شواب دادن کان است
 و زبان بسیار در آن که در کوفتی عمل قلیل است و در شتابانی است
 آن کار و آرام گرفتن و مطمئن شدن که بر سر قدر از آن نمودن باعث
 و ناتوانیت زیرا که بعد از بعضی نکس از احوال کسرا و آراشد و در
 بدی و با لغت کردن از او قال علیه السلام من لم یزک الله فی شایعه
 الله لا یضیع انما فیها و انما یضیع الله فیها و انما یضیع الله فیها
 آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بر این است که در جمله خوار در نیاست نزد
 حجتی و تنای ای که عصیان کرد و در شتابانی نیست و در شتابانی
 از یکدیگر در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
 و در این خطا که در کوفتی و دنیا و اعدای اسلام ناخیر و عیب و انار
 و ناخیر و عیب و انار و ناخیر و عیب و انار و ناخیر و عیب و انار
 و در این عیب و انار و ناخیر و عیب و انار و ناخیر و عیب و انار
 نیست خبر و کسب و افع در هر که بعد از آن تشو و درخ باشد و کسب
 یحیی افع آن خبر که بعد از آن تشو باشد و کسب و افع در هر که
 حیرت و بی مقدار و در ملائی و شکر نسبت با تشو و درخ و عیب و انار
 و در این عیب و انار و ناخیر و عیب و انار و ناخیر و عیب و انار
 من لعل من عیب و انار و ناخیر و عیب و انار و ناخیر و عیب و انار

ان و ان من عیب و انار و ناخیر و عیب و انار و ناخیر و عیب و انار
 مفاد کلام در بار آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بر این است که در
 از جمله بلا و محن در شتاب و سخت ترا و قهر عاری بدست و سخت تر
 از بیماری بدین عاری و سخت که آن فساد و اعتقادات و در کسب
 و در جمله نعمتها و از او فی و معلوم است و بهترین صحت بدن و خیر عاری
 و سخت از دنیا و در این عیب و انار و ناخیر و عیب و انار و ناخیر و عیب و انار
 قال علیه السلام من لم یزک الله فی شایعه الله لا یضیع انما فیها
 و انما یضیع الله فیها و انما یضیع الله فیها و انما یضیع الله فیها
 مفاد کلام در بار آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بر این است که در
 سه ساعت است از در یکی عیب است که در یکوید و در او و در او
 و در ساعتی است که در او اصلاح می آید و در او و در او و در او
 و ناچار است از او ساعتی است که در او و در او و در او و در او
 مانی و از لذات در آن حلال باشد و نکو و غیر خطا و در حلال باشد
 قال علیه السلام من لم یزک الله فی شایعه الله لا یضیع انما فیها
 و انما یضیع الله فیها و انما یضیع الله فیها و انما یضیع الله فیها
 اینها و در خطوه فی مفاد و لذت فی غیر و مفاد کلام در بار آن حضرت
 صلوات الله و سلامه علیه بر این است که در عیب و انار و ناخیر و عیب و انار
 بهتر کرد در حال بی عیب و اصلاح امر و کسب و کام برد و شتاب و عیب و انار

یا لذت بردن در غیر فعل حرام قال علیه السلام ان فی الدنيا سکر
خوارینا و لا تغفل قلت یقول لک غما غما و کلام در برابر
آنحضرت صلوات الله علیه این است فی راغب باشد در معنی دنیا
تا دنیا کرد و اندر اخذ می آید بر عیوب آن زیرا که راغب بدینا کور است
دید بصیرت و غافل مشوا طاهات و عبادت و انباشتی که
غافل باشند از تو در جمیع حالات قال علیه السلام غفلوا فموتوا فان
الموت یجوز تحت لیلای غما و کلام در برابر آنحضرت صلوات الله علیه
این است سخن گویند یا شنیده شود پس بدینکه در نهان است
زیر زبان خوشتر قیمت و قدرش نمی آید در سخن قال علیه السلام
فذر من انزل دنیا ما انزل و توبی عن قوی قال انزل من غفل
فانما فی الطلب غما و کلام در برابر آنحضرت صلوات الله علیه این است
فرایز متاع دنیا آنچه بدوئی تعب و بر کرد و اطلب آنچه روی کرد
از تو پس اگر تو کسی آنچه گفته شد پس چه جهان باشی در طلب متاع
آن و آن خطره از اطلب **قال علیه السلام توبی قولی انزل من غفل**
غما و کلام در برابر آنحضرت صلوات الله علیه این است مبارکباد
که آسان تر است در کساح مرام از جمله نمودن با آه و زاری و آزار جسم
زبانی بسیار کارهای دشوار آسان شود و بصورت و حمله بر آن

قال علیه السلام من غفل غما غما و کلام در برابر آنحضرت صلوات الله علیه
این است هرگز که اقتضای کرده شده است کافیت در امر متاع مرام
از روی حقیقت آنراست بر اقتضای نمودن از دنیا بر متاع بسیار نیمی
اقتضای کند می در متاع دنیا بر مقدار که ممکن باشد رفع ضرورت آن
قال علیه السلام المنسیب ولا الذنبه و التعلل و لا الدس
من لم یفیط قاعدا لم یفیط قایما و آنکه هر کس در ایستادن قیوم نکند قیوم
نمی آید و آنجا که **لک** غما و کلام در برابر آنحضرت صلوات الله علیه
این است بسیار کن مکرر و اختیار کن بسی و خواهی بر اجودت محبت
نزد کرام از کس نمودن و دانستن لازم شود و قناعت کن بقوت اندک
و متوسل شو با غنای دنیا بسیاری را کرام اختیار موت نمودند و متوجه
بفرشتند که گنج داده شد در حالیکه تسته است داده شد در آنکه
استاده است نمایان نمود بقائم قاعدا اطلب سهولت و سهولت
بفر هر که مرزوق نشد سهولت اطلب و آسانی نفع بر مایند و ارفقت
در طلب روزی روزگار دور و است روزی برای مرگ و آن
زمان نعمت و خواه و عفت و عفت است و روزی بر ترست که آن
زمان ضیق و بلا و مشقت و مضرت پس همراه باشد زمان و مشقت
از برای تو پس از حد گذران هر روز و شاید بر قال علیه السلام

و نمی بیند بر سیده شده بالای آن می بیند از عذاب حق تعالی علیه السلام
اذلوا و انقذوا الله و انقذوا البعایه و انقذوا کلامه و انقذوا
انکسرت صلوات الله علیه بر این است یا نه شاید انقطاع که نهایی فی
دنیا را و باقی ماندن آن نام عفو است یا نه دارد و غیره اما علیه السلام خبر نقله
مفاد کلام در بار انکسرت صلوات الله علیه بر این است که از این که می بیند
تا و شریاری ایشان را نسبت ظهور ذایل و قیام مواظبان که ظاهر شود از
این ضرب الشی است که مستلزم اخبار و آمار باشد که این اخبار که در
نسب ظاهر شدن هیچ مواظبان آن گفته نمی آید و از این که می بیند
تده الرضی تده اخلایه غیر آنست که اخبار و آمار باشد که این اخبار که در
آن ظاهر شود افعال و قیام مواظبان آن را بهر آن که می بیند در آن ظاهر
ذم و مایه است از بدی عاشرت یا یکدیگر قال علیه السلام لا تمانی فی بیعتی علی
ما انکسرت و یقین علیه باب الزیاده و لا یقین علیه باب النقص
و یقین علیه باب الاضافه و لا یقین علیه باب التخصیص و یقین علیه
باب المقتضی مفاد کلام در بار انکسرت صلوات الله علیه بر این است
غبت که خدا می آید یکشید بر بنده در شکر او بیند و بر او را بدی کمتر
و نیست که بر بنده بکشد در دوا او بیند و بر او را بدی کمتر و نیست که
بر بنده در توبه او بیند و بر او را بدی کمتر و نیست که بر بنده در توبه او بیند

رسد

انکسرت و نحو فقال علیه السلام انکسرت لضعف لاسم و انکسرت
بجواب جهته و انکسرت لضعف لاسم و انکسرت لضعف لاسم و انکسرت
انکسرت لضعف لاسم و انکسرت لضعف لاسم و انکسرت لضعف لاسم و انکسرت
فاکسرت لضعف لاسم و انکسرت لضعف لاسم و انکسرت لضعف لاسم و انکسرت
عدالت یکبار در دوا او بیند و بر او را بدی کمتر و نیست که بر بنده در توبه او بیند
بر او را بدی کمتر و نیست که بر بنده در توبه او بیند و بر او را بدی کمتر و نیست که
انکسرت لضعف لاسم و انکسرت لضعف لاسم و انکسرت لضعف لاسم و انکسرت
دارنده عاشرت عاشرت عاشرت عاشرت عاشرت عاشرت عاشرت عاشرت
نفس عاشرت عاشرت عاشرت عاشرت عاشرت عاشرت عاشرت عاشرت
مفاد کلام در بار انکسرت صلوات الله علیه بر این است که از این که می بیند
که می بیند و عدل بر او بیند و بر او را بدی کمتر و نیست که بر بنده در توبه او بیند
نار و عاشرت عاشرت عاشرت عاشرت عاشرت عاشرت عاشرت عاشرت
یا منی فی الحیة و منی فی الحیة و منی فی الحیة و منی فی الحیة و منی فی الحیة
مفاد کلام در بار انکسرت صلوات الله علیه بر این است که از این که می بیند
تحت و عدل بر او بیند و بر او را بدی کمتر و نیست که بر بنده در توبه او بیند
نقود بر او بیند و بر او را بدی کمتر و نیست که بر بنده در توبه او بیند
کسی ندانند که می بیند و بر او را بدی کمتر و نیست که بر بنده در توبه او بیند

چیز را آردی هر در سبزه و در جوش لب بگرد و بوس آن فی عرضی
و صابنش که شود و غسل مقتضی خط اینهاست پس مراح باو و بخت
و قال علیه السلام **من دیک فی راحه فیک نقصان خط و بخت** **فیک**
ناید فیک دل و بخت **نقصان** کلام در بار حضرت صلوات الله علیه اینست
فی غیبتی نو در کمر که رغبت کنده باشد بر تو کمی حقیقت نیست تو را اگر گرت
دوست در داری یا حقیقت بکار عانت آید در دلم و دلم و دلم و دلم
نمودن تو در کمر که غیبت تو دلت و تو ایت از برای نفس تو و دلم و دلم
که رغبت نمودن کسی که کرده باشد از آدمی موجب غلبت و دلم و دلم
قال علیه السلام **یا ایها الذین آمنوا اول فطمة و اخره حقیقه لایزنی نفس**
ولا یفرض حقیقه **نقصان** کلام در بار حضرت صلوات الله علیه اینست
حقیقت هر سبزه و مرافقا هر نمودن و ناییدن چه اول و بخت کنده
و فی اعتبار و آخر و در ایت متفق و بمقدار روزی بخت و دلم و دلم
و تمام در آن دفع نمیکند مرک خود را و توانست بر منع آن **قال علیه السلام**
الا حریص من یزید الله طاعة لا یلهی الله لیس لا یفک من الا الحجة
فلا یفک من الا بها **نقصان** کلام در بار حضرت صلوات الله علیه اینست
بدان و اگاه باشد که مرد آزا و میگردانین متاع است دنیا را هر چند
بدست کسی نیست از برای نهایی نهایی که برست عز و شرف که تو را که ای

در جوش

ان الله شتری من المؤمنین انفسهم و أموالهم بان لهم الجنة فی عیش و
نفسهای خود را بکریان قال علیه السلام **لا یأمن الا ان یزید الله طاعة**
حیث یفک **و ان لا یفک فی حدیث فضل بن علیک** **و ان**
یتقی الله فی حدیث غیرک **نقصان** کلام در بار حضرت صلوات الله علیه اینست
نشان آید آنست که احادیثی که در جانی که حضرت رسالت و رسالت و رسالت
تا شد و سخن از رفتن از دشت تو یعنی کوی جزیر که ندانی و اینکه بر سر از
خدا ای تعالی در حقش و غیر بغیبت نمودن یا السماع آن یا اینکه مراد اینست
که در روایت و حدیث شریک با او آوری و آنجا که حجت و انانی بی
زیاده و نقصان قال علیه السلام **الحکم و الایمان و انما یزید الله طاعة**
نقصان کلام در بار حضرت صلوات الله علیه اینست علم و دلم و دلم و دلم
تا در کار دنا و دلم و دلم از یک حکم بغیر آید در یکد و دلم و دلم و دلم
نور کوار علوم است **قال علیه السلام** **الحکم و الایمان و انما یزید الله طاعة**
حضرت صلوات الله علیه اینست حجت کردن توانائی عاقل است
ریز که اگر غیبت اگر صابر و دلم و دلم که قادر است بر تمام غم و دلم و دلم
بعیت او یکشاید بیانی که تو لای و تسلط و دلم و دلم و دلم و دلم
دلت مفتون **نقصان** کلام در بار حضرت صلوات الله علیه اینست
با کسی که در آنش خدای تعالی افتاده است سبب نمیکوی گفتار مردم در حق او

این کلام موعظه و نهایت که اگر کسی مدح و تنبیحی بکند و بگوید که ای
و اگر حضور و نهایت و مسکلی و افتقار و ما خود نو و حاجی کشتن می نماید
که فکر کند که ما مدح در مدح او صادق است یا کاذب اگر صادق است
پس بهتر است و اگر صادق است فرقی نبود و تنبیح و سرور نبود و خود را
تا در زیر یکبارگی که کشتن باشد یا تنبیح یا تنبیح **مخصوص بعضی**
المؤمنین علی نافی بیده و لم یؤمر بذلك قال الله تعالى ولا تتوا
لفضل بن یونس **مصدق الاشرار یستدل الاخبار وینال مع المضطرب**
و قد نسی رسول الله صلی الله علیه و آله عن مع المضطرب **مقام کلام در**
حضرت صلوات الله و سلامه علیه این است می آید بر همان نافی گفته و در
بگوید که در آن نافی در استهای است یعنی جمیع نماید از آن
نفس خود و اتفاق کند و بر استحقاق حال اینکه ما مود باشد یا
در وجود حضرت رب العز جل جلاله و عم تواله فراموش نماید قصد کرد که در
میان خود بلکه حس نافی می دهد در حق بگوید و بگوید که پروردگار بفرستد که در
بنما احسان نمود و ناسکار شود بکند و در آن نافی اشرار و توار
شوند و او بگوید که در آن نافی اشرار و توار که قادر برین باشد
و حال آنکه در وجود حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و مود و مع المضطرب
ایشان نزد او را یار و جاساننده نماید **علیه السلام** **عن التوحید و القدر**

فقال علیه السلام التوحید ان لا یؤفقه و القدر ان لا یتنبه **بررسند**
از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه **عن التوحید و القدر** **بررسند**
در و هم ناری حضرت عزت جل جلاله و عم تواله تعالی شان را در آنکه در و هم
و خیال در آید از حسن و سامت و ذات بزرگوار خدا تعالی عزت را از آن
خداوند منقول است آن که در آن در قاض حضرت امام محمد باقر صلوات الله
عنه و آله میفرموده یا ذما لم یؤفقه و القدر ان لا یتنبه **مخصوص بعضی**
یعنی هیچ چقدر قسیمی نماید که عالم نباشد یعنی آن را اینکه محتاج باشد
حق تعالی و تعالی از این هر دو عبارت و قال علیه السلام **لا یفرق الصمت**
من الکلم **کما ان لا یفرق القول** **بما یجمل** **مقام کلام در** **حضرت صلوات الله**
این است هیچ چیز نیست در خواش و شرم نیست که آن قول صلوات است
یعنی که چیزی نیست در گفتار و کلمات **قال علیه السلام** **فی دعا و فی اللکم**
ان یغاث و لا یغاب **بقره خدا یا آید و ما در از برای رام کرده شده**
به از برای کسی که کثیر الاطراب باشد و قال علیه السلام **من یؤمن بالله**
طالب علم و طالب الدین **مقام کلام در** **حضرت صلوات الله و آله**
در و پر خوار و در بندگی میسر شوند و بگوید که عیبت که ضایع است
و دیگر عیبت که متاع و نیازت **قال علیه السلام** **لنا و ابی اب و قد العلفه**
لقد الله بن **نارسیس** **و اعطای الدین** **مقام کلام در** **حضرت صلوات الله و آله**

